

نام سوره

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا ونبينا محمد وآله الطاهرين

مقدمه سوره يوسف

گرچه سوره يوسف در جلد ششم تفسیر نور چاپ شده، لیکن از آنجا که داستان حضرت یوسف بسیار شیرین و پرجاذبه است و برای آشنایی نسل نو با تفسیر و نکات و اشارات و لطایف قرآن، بهترین راه را داستان‌های قرآن یافتیم، تصمیم گرفتیم این قسمت از تفسیر نور را جداگانه چاپ کنیم، تا کسانی که حوصله مطالعه‌ی تفسیر همه قرآن یا توان تهیه یک‌دوره تفسیر کامل را ندارند، یکسره محروم نشوند و لااقل با بخشی از قرآن و تفسیر آن آشنا شوند.

ستاد تفسیر قرآن کریم، در سال ۱۳۸۰ این کتاب را به مسابقه گذارد و از مشتاقان تدبیر در آیات قرآن خواست تا اگر نکات تازه‌ای می‌یابند آن را برای ستاد ارسال و از جوایز ویژه‌ای بهره‌مند گردند که حدود ۷۰ رساله مشتمل بر هزاران نکته واصل گردید و از میان آنها آنچه ضابطه‌مند، بدیع و غیر تکراری بود، با نظر کارشناسان فن استخراج گردید.

در چاپ حاضر، علاوه بر ۹۰۰ نکته و پیام قبلی در تفسیر سوره یوسف، ۳۷۰ پیام استخراجی از جزوات ارسالی، الحاق گردید تا اولاً نکات جدید در اختیار همگان قرار گیرد و

ثانیاً این موضوع آشکارتر شود که تدبّر در قرآن می‌تواند یافته‌های تازه‌ای را برای هر تدبّر کننده به ارمغان آورد.

پیام‌های برگرفته از آن جزوات، با علامت * در پایان آن مشخص گردیده است. همچنین موارد اصلاحی که خوانندگان عزیز در مورد این جلد ارسال نموده بودند، مورد بررسی و اعمال نظر قرار گرفت.

در پایان ضمن تقدیر از همه عزیزانی که مطالب خود را ارسال نموده و پوزش از عدم ذکر نام آنان، از زحمات حجّة الاسلام و المسلمین مجتبی کلباسی و همکاران محترمشان در ستاد تفسیر که در امر برگزاری مسابقه، مطالعه جزوات و استخراج نکات جدید مستقبل زحماتی شده‌اند، تشکر نموده و توفیق آنان را از خداوند متعال خواستارم.

محسن قرائتی

۸۱/۴/۱۵



سیمای سوره یوسف

سوره یوسف از سوره‌های مکی و دارای یکصد و یازده آیه است. نام حضرت یوسف، ۲۷ مرتبه در قرآن آمده که ۲۵ مرتبه آن در همین سوره است. آیات این سوره، به هم پیوسته و در چند بخش جذاب و فشرده، داستان زندگی یوسف را از کودکی تا رسیدن او به مقام خزانهداری کشور مصر، عفت و پاکدامنی او، خنثی شدن توطئه‌های مختلف علیه او و جلوه‌هایی از قدرت الهی را مطرح می‌کند.

داستان حضرت یوسف علیه السلام فقط در همین سوره از قرآن آمده، در حالی که داستان پیامبران دیگر در سوره‌های متعدّد نقل شده است. داستان حضرت آدم و نوح هر کدام در دوازده سوره، داستان حضرت ابراهیم در هیجده سوره، داستان حضرت صالح در یازده سوره، داستان حضرت داوود در پنج سوره، داستان حضرت هود و سلیمان هر کدام در چهار سوره و داستان حضرت عیسی و زکریّا هر کدام در سه سوره ذکر شده است.^(۱)

داستان حضرت یوسف در تورات، سفر پیدایش از فصل ۳۷ تا ۵۰ نیز نقل شده است، اما در مقایسه با آنچه در قرآن آمده، به خوبی اصالت قرآن و تحریف تورات معلوم می‌گردد. در میان آثار ادبی نیز داستان یوسف و زلیخا، دلداری

۱. تفسیر حدائق.

جایگاهی برگزیده است که از آن جمله می‌توان منظومه یوسف و زلیخا، از نظامی گنجوی و یوسف و زلیخا منسوب به فردوسی را نام برد.

قرآن در داستان یوسف عَلَيْهِ السَّلَام بیشتر به شخصیت خود او در گذر از کوران حوادث می‌پردازد، در حالی که در داستان پیامبران دیگر، بیشتر به سرنوشت مخالفان و لجاجت و هلاکت آنان اشاره نموده است.

در برخی روایات، از آموزش سوره یوسف به زنان و دختران نهی شده است، ولی به نظر برخی صاحب نظران، این روایات اسناد قابل اعتمادی ندارند.^(۱) و از طرفی آنچه استناد این نهی است، طرح عشق از سوی زلیخا همسر عزیز مصر است که با بیان قرآنی، نقطه منفی در آن وجود ندارد.

۱. تفسیر نمونه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

﴿ ۱ ﴾ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیْمِ

الف لام را. آن است آیات کتاب روشنگر.

﴿ ۲ ﴾ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ

همانا ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیاندیشید.

نکته‌ها:

□ درباره حروف مقطعه نظرات مختلفی بیان شده است، از جمله:

۱. قرآن، این معجزه الهی از همین حروف الفبا تألیف یافته که در اختیار همگان است.

۲. نام سوره‌ای است که با آن حروف آغاز شده است.

۳. نوعی سوگند و قسم الهی است.

۴. اسرار و رموزی بین خدا و پیامبر است.

اما با توجه به اینکه از میان ۲۹ سوره‌ای که با حروف مقطعه آغاز شده، در بیست و چهار مورد

پس از آن، سخن از قرآن و معجزه بودن آن است، شاید بهترین وجه، همان نظر اول باشد.

□ قرآن به هر زبانی که نازل می‌شد، دیگران باید با آن زبان آشنا می‌شدند. اما نزول قرآن به

زبان عربی دارای مزایایی است، از جمله:

الف: زبان عربی دارای چنان گستردگی لغات و استواری قواعد دستوری است که در

زبان‌های دیگر یافت نمی‌شود.

ب: طبق روایات زبان اهل بهشت، عربی است.

ج: مردم منطقه‌ای که قرآن در آن نازل شد، عرب زبان بودند و امکان نداشت که کتاب آسمانی آنها به زبان دیگری باشد.

□ خداوند در مورد قرآن و باران، هر دو تعبیر به «نزول» نموده است، بین این دو مشابهت‌هایی است که ذکر می‌کنیم:

الف: هر دو از آسمان نازل می‌شوند. ﴿و انزلنا من السماء ماء﴾^(۱)

ب: هر دو طاهر و مطهرند. ﴿ینزل علیکم من السماء ماءً لیطهّركم﴾^(۲)، ﴿ریتنا و ابعث فیهم رسولاً... یعلمهم الكتاب و الحکمة و یرکبهم﴾^(۳)

ج: هر دو وسیله‌ی حیاتند. ﴿دعاکم لما یحییکم﴾^(۴)، ﴿لنحیی به بلدة میتا﴾^(۵)

د: هر دو مبارک و مایه‌ی برکت‌اند. ﴿و هذا کتاب انزلناه مبارک﴾^(۶)، ﴿و نزلنا من السماء ماء مبارکاً﴾^(۷)

ه: قرآن چون باران، قطره قطره و آیه آیه نازل شده است. (نزول تدریجی)

□ شاید تأکید بر عربی بودن قرآن، ردّ کسانی باشد که گفتند: قرآن را فردی عجمی به پیامبر آموخته است. ﴿...انهم یقولون انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین﴾^(۸)

پیام‌ها:

- ۱- قرآن، از همین حروف الفبا (الف، لام، را،...)، تألیف یافته است. اگر می‌توانید شما هم از همین حروف، کتابی مثل قرآن بیاورید. ﴿الر﴾
- ۲- قرآن، دارای مقامی بس والا است. ﴿تلك﴾
- ۳- قرآن، مخاطب و خواننده را در آغاز، نسبت به استحکام آیات خود واقف

۱. مؤمنون، ۱۸. ۲. انفال، ۱۱. ۳. بقره، ۱۲۹.
 ۴. انفال، ۲۴. ۵. فرقان، ۴۹. ۶. انعام، ۹۲.
 ۷. ق، ۹. ۸. نحل، ۱۰۳.

- ساخته، سپس به بیان مطالب دیگر می پردازد. ﴿آیات الكتاب المبین﴾*
- ۴- نزول قرآن به زبان عربی از یک سو و فرمان تدبیر در آن از سوی دیگر، نشانه‌ی آن است که مسلمانان باید با زبان عربی آشنا شوند. ﴿قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون﴾
- ۵- قرآن، تنها برای تلاوت و تبرک نیست، بلکه وسیله‌ی تعقل و رشد بشر است. ﴿لعلکم تعقلون﴾
- ۶- نوشته‌ها باید روشن و روشنگر، هدفدار و هدایتگر باشد. ﴿الکتاب المبین... لعلکم تعقلون﴾*
- ۷- برای رسیدن به سعادت، تنها نزول قرآن کافی نیست؛ بلکه باید دربارهی آن تعقل هم کرد. ﴿انزلناه... لعلکم تعقلون﴾*

﴿۳﴾ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ
وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ

ما با این قرآن که به تو وحی کردیم بهترین داستان را بر تو بازگو می‌کنیم، در حالی که تو پیش از آن، از بی‌خبران بودی.

نکته‌ها:

- «قَصَص» هم به معنای داستان وهم به معنای نقل داستان است.
- قِصَّة و داستان در تربیت انسان سهم بسزایی دارد. زیرا داستان، تجسم عینی زندگی یک امت و تجربه عملی یک ملت است. تاریخ آئینه‌ی ملت‌هاست و هر چه با تاریخ و سرگذشت پیشینیان آشنا باشیم، گویا به اندازه عمر آن مردم زندگی کرده‌ایم. حضرت علی ع در نامه سی‌ویکم نهج‌البلاغه خطاب به فرزندش امام حسن ع جمله‌ای دارند که می‌فرمایند: فرزندم! من در سرگذشت گذشتگان چنان مطالعه کرده‌ام و به آنها آگاهم که گویا با آنان زیسته‌ام و به اندازه‌ی آنها عمر کرده‌ام.
- شاید یکی از دلایل اثرگذاری قصه و داستان بر روی انسان، تمایل قلبی او به داستان باشد. معمولاً کتاب‌های تاریخی و آثار داستانی در طول تاریخ فرهنگ بشری رونق خاصی داشته

و قابل فهم و درک برای اکثر مردم بوده است، در حالی که مباحث استدلالی و عقلانی را گروه اندکی پیگیری می کرده‌اند.

□ در روایات، به کلّ قرآن «احسن القصص» اطلاق شده است و این منافاتی ندارد که در میان کتب آسمانی، قرآن «احسن القصص» باشد و در میان سوره‌های قرآن، این سوره «احسن القصص» باشد.^(۱)

□ تفاوت داستان‌های قرآن با سایر داستان‌ها:

۱. قصه گو خداوند است. ﴿نَحْنُ نَقُصُّ﴾
۲. هدفدار است. ﴿نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُكَ بِهِ فَوَادِّكَ﴾^(۲)
۳. حَقّ است، نه خیال. ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ﴾^(۳)
۴. بر اساس علم است، نه گمان. ﴿فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ﴾^(۴)
۵. وسیله‌ی تفکر است، نه تخدیر. ﴿فَأَقْصصَ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^(۵)
۶. وسیله‌ی عبرت است، نه تفریح و سرگرمی. ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قِصَصِهِمْ عِبْرَةٌ﴾^(۶)

□ داستان حضرت یوسف، «احسن القصص» است، زیرا:

۱. معتبرترین داستان‌ها است. ﴿بِمَا أَوْحَيْنَا﴾
۲. در این داستان، جهاد با نفس که بزرگ‌ترین جهاد است، مطرح می‌شود.
۳. قهرمان داستان، نوجوانی است که تمام کمالات انسانی را در خود دارد. (صبر، ایمان، تقوا، عفاف، امانت، حکمت، عفو و احسان)
۴. تمام چهره‌های داستان، خوش عاقبت می‌شوند. مثلاً یوسف به حکومت می‌رسد، برادران توبه می‌کنند، پدر بینایی خود را بدست می‌آورد، کشور قحطی زده نجات می‌یابد و دلتنگی‌ها و حسادت‌ها به وصال و محبت تبدیل می‌شود.
۵. در این داستان مجموعه‌ای از اضداد در کنار هم طرح شده‌اند: فراق و وصال، غم و شادی، قحطی و پرمحصولی، وفاداری و جفاکاری، مالک و مملوک، چاه و کاخ، فقر و غنا، بردگی و

۱. تفسیر کنزالدقائق.

۲. هود، ۱۲۰.

۳. کهف، ۱۳.

۴. اعراف، ۷.

۵. اعراف، ۱۷۶.

۶. یوسف، ۱۱۱.

سلطنت، کوری و بینایی، پاکدامنی و اتهام ناروا بستن.

□ نه فقط داستان‌های الهی، بلکه تمام کارهای خداوند، «أحسن» است. زیرا:

۱. بهترین آفریدگار است. ﴿احسن الخالقین﴾^(۱)
 ۲. بهترین کتاب را دارد. ﴿نزل احسن الحدیث﴾^(۲)
 ۳. بهترین دین را دارد. ﴿و من احسن دیناً ممن اسلم وجهه لله﴾^(۳)
 ۴. بهترین پاداش را می‌دهد. ﴿لیجزیم الله احسن ما عملوا﴾^(۴)
- و در برابر این بهترین‌ها، خداوند بهترین عمل را از انسان خواسته است. ﴿لیسبلوکم ایکم احسن عملاً﴾^(۵)

□ غفلت در قرآن به سه معنی مطرح شده است:

الف: غفلت بد، نظیر آیه‌ی ﴿و ان کثیراً من الناس عن آیاتنا لغافلون﴾^(۶) همانا بسیاری مردم از آیات ما غافلند.

ب: غفلت خوب، نظیر آیه‌ی ﴿ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا و الآخرة﴾^(۷) کسانی که بر زنان پاکدامن و غافل از فحشا، تهمت زنا می‌زنند در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند.

ج: غفلت طبیعی به معنای بی‌اطلاعی، نظیر همین آیه مورد بحث؛ ﴿و ان کنت من قبله لمن الغافلین﴾ که خدا برای حفظ حرمت و احترام پیامبر نمی‌فرماید: «کنت من قبله لمن الجاهلین»

پیام‌ها:

- ۱- در داستان‌های قرآن، قصه‌گو خداوند است. ﴿نحن نقص﴾
- ۲- قصه‌گو (و نویسنده آن)، باید معتبر و مطمئن باشد. ﴿نحن نقص﴾*
- ۳- از نظر روانی و تربیتی، برای تأثیر بهتر، باید مقدمه چینی کرد. (قبل از شروع

۳. نساء، ۱۲۵.

۲. زمر، ۲۳.

۱. مؤمنون، ۱۴.

۶. یونس، ۹۲.

۵. هود، ۷.

۴. نور، ۳۸.

۷. نور، ۲۳.

قصه، مقدمه چینی می‌کند که می‌خواهم قصه بگویم، آن هم بهترین قصه.

﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾*

۴- بهترین سخن‌ها، در اختیار بهترین افراد است. ﴿نَحْنُ نَقُصُّ... أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾*

۵- برای الگو دادن به دیگران، بهترین‌ها را انتخاب و معرفی کنیم. ﴿أَحْسَنَ...﴾

۶- قرآن بازگوکننده‌ی داستان‌ها، با بهترین و زیباترین بیان است. ﴿أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾

۷- بهترین داستان، آن است که بر اساس وحی باشد. ﴿أَحْسَنَ الْقَصَصِ بَمَا وَحِينَا﴾

۸- پیامبر امّی قبل از نزول وحی، نسبت به تاریخ گذشته بی‌خبر و ناآشنا بود.

﴿...لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾

۹- قرآن، از میان برنده غفلت‌ها و بی‌خبری‌هاست. ﴿مَنْ قَبْلَهُ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾

﴿۴﴾ اِنْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ

وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ

آنگاه که یوسف به پدر خویش گفت: ای پدر! همانا من (در خواب) یازده

ستاره با خورشید و ماه دیدم، آنها را در برابر خود سجده‌کنان دیدم.

نکته‌ها:

□ داستان حضرت یوسف، با رؤیا شروع می‌شود. به گفته علامه طباطبایی در تفسیرالمیزان،

داستان یوسف با خوابی شروع می‌شود که او را بشارت می‌دهد و نسبت به آینده‌ای روشن

امیدوار می‌سازد تا او را در مسیر تربیت الهی صابر و بردبار گرداند.

□ به جز بنیامین، دیگر برادران او از مادر جدایی بوده‌اند. حضرت یعقوب نیز فرزند حضرت

اسحاق و او فرزند حضرت ابراهیم عليه السلام است.^(۱)

□ خواب اولیای الهی، متفاوت است؛ گاهی نیازمند تعبیر است، مثل خواب حضرت یوسف و

گاهی به تعبیر نیاز ندارد، بلکه عین واقع است. مانند خواب حضرت ابراهیم که مأمور

۱. تفسیر مجمع‌البیان.

می‌شود تا اسماعیل را ذبح کند.

سخنی درباره‌ی رؤیا و خواب دیدن

□ پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «الرؤیا ثلاثة: بشرى من الله، تحزين من الشيطان، و الّذی يحدث به الانسان نفسه فیراه فی منامه»^(۱)، خواب بر سه قسم است: یا بشارتی از سوی خداوند است، یا غم و اندوهی از طرف شیطان است و یا مشکلات روزمره انسان است که در خواب آن را می‌بیند.

برخی از دانشمندان و روان‌شناسان، خواب دیدن را در اثر ناکامی‌ها و شکست‌ها دانسته و به ضرب‌المثلی قدیمی استشهد کرده‌اند که: «شتر در خواب بیند پنبه دانه» و برخی دیگر خواب را تلقینِ ترس گرفته‌اند، بر اساس ضرب‌المثلی که می‌گوید: «دور از شتر بخواب تا خواب آشفته نبینی» و بعضی دیگر خواب را جلوه غرائز واپس زده دانسته‌اند. اما علیرغم تفاوت‌هایی که در خواب‌ها و رؤیاها وجود دارد، کسی اصل خواب دیدن را انکار نکرده است و البته باید به این نکته توجه داشت که همه خواب‌ها با یک تحلیل، قابل بررسی نیستند.

□ مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان^(۲) می‌گوید: سه عالم وجود دارد؛ عالم طبیعت، عالم مثال، عالم عقل. روح انسان به خاطر تجردی که دارد، در خواب با آن دو عالم ارتباط پیدا می‌کند و به میزان استعداد و امکان، حقایقی را درک می‌کند. اگر روح کامل باشد، در فضای صاف حقایق را درک می‌کند. و اگر در کمال به آخرین درجه نرسیده باشد، حقایق را در قالب‌های دیگر می‌یابد. همانطور که در بیداری، شجاعت را در شیر و حيله را در روباه و بلندی را در کوه می‌بینیم، در خواب، علم را در قالب نور، ازدواج را در قالب لباس و جهل و نادانی را به صورت تاریکی مشاهده می‌کنیم.

ما بحث ایشان را با ذکر مثال‌هایی بیان می‌کنیم؛ کسانی که خواب می‌بینند چند دسته‌اند: دسته اول، کسانی که روح کامل و مجردی دارند و بعد از خواب رفتنِ حواس، با عالم عقل مرتبط شده و حقایقی را صاف و روشن از دنیای دیگر دریافت می‌کنند. (نظیر تلویزیون‌های

۱. بحار، ج ۱۴، ص ۴۴۱. ۲. تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۲۹۹.

سالم با آنتن‌های مخصوص جهت‌دار که امواج ماهواره‌ای را از نقاط دور دست می‌گیرد.) اینگونه خواب‌ها که دریافت مستقیم و صاف است، نیازی به تعبیر ندارد.

دسته دوم، کسانی هستند که دارای روح متوسط هستند و در عالم رؤیا، حقایق را ناصاف و همراه با برفک و تشبیه و تخیل دریافت می‌کنند. (که باید مفسری در کنار دستگاه گیرنده، ماجرای فیلم را توضیح دهد و به عبارتی، عالمی آن خواب را تعبیر کند.) دسته سوم، کسانی هستند که روح آنان به قدری متلاطم و ناموزون است که خواب آنها مفهومی ندارد. (نظیر صحنه‌های پراکنده و پربرفک تلویزیونی که کسی چیزی سردر نمی‌آورد.) این نوع رؤیاها که قابل تعبیر نیستند، در قرآن به «اضغاث احلام» تعبیر شده است.

□ قرآن در سوره‌های مختلف، از رؤیاهایی نام برده که حقیقت آنها به وقوع پیوسته، از جمله: الف: رؤیای یوسف عَلَيْهِ السَّلَام درباره سجده‌ی یازده ستاره و ماه و خورشید بر او که با رسیدن او به قدرت و تواضع برادران و پدر و مادر در برابر او تعبیر گردید.

ب: رؤیای دو یار زندانی یوسف که بعداً یکی از آنها آزاد و دیگری اعدام شد.

ج: رؤیای پادشاه مصر درباره گاو لاغر و چاق که تعبیر به قحطی و خشکسالی بعد از فراخ شد.
د: رؤیای پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره عدد اندک مشرکان در جنگ بدر که تعبیر به شکست مشرکان شد.^(۱)

ه: رؤیای پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره ورود مسلمانان با سر تراشیده به مسجد الحرام که با فتح مکه و زیارت خانه خدا تعبیر شد.^(۲)

و: رؤیای حضرت ابراهیم در مورد ذبح فرزندش حضرت اسماعیل.^(۳)

از قرآن که بگذریم در زندگی خود، افرادی را می‌شناسیم که در رؤیا از اموری مطلع شده‌اند که دست انسان به صورت عادی به آن نمی‌رسد.

حاج شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان، به خواب فرزندش آمد و گفت: کتابی نزد امانت

۳. صفات، ۱۰.

۲. فتح، ۲۷.

۱. انفال، ۴۳.

بوده، آنرا به صاحبش برگردان تا من در برزخ راحت باشم. وقتی بیدار شد به سراغ کتاب رفت، با نشانه‌هایی که پدر گفته بود تطبیق داشت، آن را برداشت. وقتی می‌خواست از خانه بیرون برود، کتاب از دستش افتاد و کمی ضربه دید. او کتاب را به صاحبش برگرداند و چیزی نگفت، دوباره پدرش به خواب او آمد و گفت: چرا به او نگفتی کتاب تو ضربه دیده است تا اگر خواست خسارت بگیرد و یا رضایت دهد.

پیام‌ها:

- ۱- فرزندان، باید به درایت و دلسوزی پدر اعتماد و در مسائل زندگی با او مشورت کنند. ﴿قال یوسف لایه﴾*
- ۲- پدر را به اسم صدا نزنیم. ﴿یا اَبْتُ﴾
- ۳- پدر و مادر، بهترین مرجع برای حل مشکلات فرزندان هستند. ﴿یا اَبْتُ﴾
- ۴- پدران و فرزندان در خطاب به یکدیگر، از واژه‌هایی که نشانه‌ی صمیمیت، رحمت و شفقت است، استفاده کنند. ﴿یا اَبْتُ﴾*
- ۵- والدین به خواب‌های فرزندانشان توجه کنند. ﴿یا اَبْتُ﴾
- ۶- حضرت یوسف در ابتدا، تعبیر خواب نمی‌دانست و لذا برای تعبیر رؤیایش از پدر استمداد کرد. ﴿یا اَبْتُ﴾
- ۷- گاهی رؤیا و خواب دیدن، یکی از راه‌های دریافت حقایق است. ﴿انّی رأیتُ﴾
- ۸- در فرهنگ خواب، اشیا، نماد حقایق می‌شوند. (مثلاً خورشید نشان پدر و ماه تعبیر از مادر و ستارگان نشان برادران است). ﴿رأیت احد عشر کوكبا...﴾
- ۹- دیدن ماه و خورشید و ستارگان (به صورت هم زمان)، از شگفتی‌های رؤیای یوسف است. ﴿کوکبا و الشمس و القمر﴾*
- ۱۰- خواب اولیای خدا، واقعی است. ﴿رأیت﴾ در این آیه ﴿رأیتُ﴾ تکرار شده است تا بگوید حتماً دیدم و گمان نشود ماجرا خیالی بوده است.
- ۱۱- یوسف علیه السلام در خواب چنان دید که خورشید و ماه و ستارگان، همانند موجودات دارای عقل، بر او سجده می‌کنند. (جمله «رأیتهم» برای افراد عاقل

بکار می‌رود)*

۱۲- انسان‌های برگزیده، به مقامی می‌رسند که مسجود دیگر انسان‌ها می‌شوند.

﴿رَأَيْتُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾*

۱۳- گاهی در نوجوان، استعدادی هست که بزرگترها را به تواضع وامی‌دارد.

﴿سَاجِدِينَ﴾

۱۴- شروع داستان با رؤیا و پایان آن با تعبیر آن، از بهترین روشها برای نوشتن

داستان و سناریو است. ﴿احسن القصص - رأيتهم لي ساجدين﴾*

﴿ه﴾ قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ

الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

(يعقوب) گفت: ای پسر کوچکم! خوابت را برای برادرانت بازگو مکن که

برایت نقشه‌ای (خطرناک) می‌کشند. همانا شیطان، برای انسان دشمنی

آشکار است.

نکته‌ها:

□ یکی از اصول زندگی، رازداری است. اگر مسلمانان به مفاد این آیه عمل می‌کردند، این همه کتب خطی، آثار علمی، هنری و عتیقه‌های ما، در موزه کشورهای خارجی جای نمی‌گرفت و به اسم کارشناس، دیپلمات و جهانگرد از منابع و امکانات و منافع ما آگاه نمی‌شدند و در اثر سادگی یا خیانت، اسرارمان در اختیار کسانی که دائماً در حال کید و مکر بر علیه ما هستند، قرار نمی‌گرفت.

□ حضرت یوسف، خواب خود را دور از چشم برادران، به پدر گفت که این خود نشانه‌ی تیزهوشی اوست.

پیام‌ها:

۱- فرزندان را با مهربانی مورد خطاب قرار دهید. ﴿یا بنی﴾*

- ۲- پدر و مادر بایستی رابطه‌ای صمیمانه با فرزندان داشته باشند تا فرزندان بتوانند سخن خود را با آنان مطرح کنند. ﴿یا بنی﴾ *
- ۳- خطر حسادت در محیط خانه و جامعه را به فرزندان گوشزد کنیم. ﴿یا بنی لا تقصص...﴾ *
- ۴- از کودکی و در خانواده رازداری را به فرزندان بیاموزیم. ﴿یا بنی لا تقصص﴾ *
- ۵- دانسته‌ها و اطلاعات، باید طبقه‌بندی شود و محرمانه و غیرمحرمانه از هم جدا گردد. ﴿لا تقصص﴾ *
- ۶- هر حرفی را به هر کسی ننیم. ﴿لا تقصص﴾ *
- ۷- کتمان فضایل به خاطر جلوگیری از حسادت‌ها، کاری بایسته است. ﴿لا تقصص﴾ *
- ۸- با پی بردن به استعداد یک فرزند، آن را با سایر فرزندان مطرح نکنیم. ﴿لا تقصص﴾ *
- ۹- در معرفی افراد تیزهوش و نابغه، باید احتیاط کرد. ﴿لا تقصص﴾ *
- ۱۰- حضرت یعقوب نیز دارای علم و موهبت تعبیر خواب بوده است. ﴿لا تقصص رؤیاء﴾ *
- ۱۱- گاهی شیطان در آستین است. ﴿اخوتک﴾ *
- ۱۲- پیشگیری بهتر از درمان است. (نگفتن خواب به برادران، نوعی پیشگیری از تحریک حسادت است) ﴿لا تقصص رؤیاء علی اخوتک فیکیدوا﴾ *
- ۱۳- در خانواده انبیا نیز، مسایل ضد اخلاقی همچون حسد و حيله میان فرزندان مطرح است. ﴿یا بنی لا تقصص... فیکیدوا...﴾ *
- ۱۴- زمینه‌های حسادت را شعله‌ور نکنید. ﴿لا تقصص... فیکیدوا﴾ *
- ۱۵- حسادت، موجب نادیده گرفته شدن حقوق حتی حق خویشاوندی می‌گردد. ﴿لا تقصص... فیکیدوا﴾ *
- ۱۶- برادران یوسف علیهم‌السلام که از خواب وی و مقام آینده او اطلاعی نداشتند چنان

- کردند. اگر اطلاع می یافتند چه می کردند؟! ﴿لَا تَقْصُصْ... فَيَكِيدُوا﴾*
- ۱۷- پیش بینی و آینده نگری صفاتی ارزنده هستند. ﴿لَا تَقْصُصْ... فَيَكِيدُوا﴾*
- ۱۸- افشای اسرار و برخی اخبار، ممکن است بسیار گران تمام شود. ﴿لَا تَقْصُصْ... فَيَكِيدُوا﴾*
- ۱۹- برخی اسرار به قدری مهم هستند که افشای آن زندگی فرد یا افرادی را به مخاطره می اندازد. ﴿فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾*
- ۲۰- در موارد مهم و حساس باید خطر را قبل از وقوع آن گوشزد کرد. ﴿فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾*
- ۲۱- حضرت یعقوب در مورد کید برادران نسبت به یوسف اطمینان داشت. ﴿فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾*
- ۲۲- در پیش بینی مسایل مهم، گاهی اظهار سوءظن و یا پرده برداشتن از خصلت ها مانعی ندارد. ﴿فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾
- ۲۳- لازم است والدین، از روحيات فرزندان شان نسبت به هم آگاه باشند تا بتوانند اعمال مدیریت کامل نمایند. ﴿فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾
- ۲۴- کید و حيله، کاری شیطانی است. ﴿فَيَكِيدُوا... إِنَّ الشَّيْطَانَ﴾
- ۲۵- شیطان با استفاده از زمینه های درونی بر ما سلطه می یابد. (حسادت برادران، زمینه را برای بروز دشمنی شیطان نسبت به انسان فراهم ساخت.) ﴿فَيَكِيدُوا... إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾
- ۲۶- شیطان دشمن انسان است، حتی اگر پیامبر زاده باشد. ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾*
- ۲۷- از کودکی، شیطان را به کودکان معرفی و نقش او را بیان نماید. ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾*

﴿ ۶ ﴾ وَكَذَلِكَ يُجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَاسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

و اینگونه پرودگارت تو را برمی‌گزیند و از تعبیر خواب‌ها (و سرانجام امور) تو را آگاه می‌سازد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند. همان گونه که پیش از این بر پدران ابراهیم و اسحاق تمام کرد. همانا پرودگارت دانای حکیم است.

نکته‌ها:

- تأویل خواب به معنای بیان باطن و نحوه‌ی تحقق خواب است. «احادیث» جمع «حدیث» به معنای نقل ماجراست. از آنجایی که انسان رؤیای خود را برای دیگران نقل می‌کند، به خواب نیز حدیث گفته‌اند.
- حضرت یعقوب در این آیه، خواب فرزندش یوسف را برای او تعبیر می‌کند و از آینده‌اش خبر می‌دهد.
- گرچه ظاهر آیه آن است که گوینده‌ی جمله ﴿و كَذَلِكَ يُجْتَبِيكَ﴾ یا خداوند است و یا حضرت یعقوب که چون علم او از طرف خداوند است، یک پیشگویی صحیح است و مانعی ندارد به خصوص با توجه به اینکه در آن زمان یوسف، پیامبر نبوده با جمله‌ی «يُجْتَبِيكَ» مورد خطاب مستقیم خداوند واقع شود.

پیام‌ها:

- ۱- پیامبران، برگزیدگان خداوند هستند. ﴿يُجْتَبِيكَ﴾
- ۲- چون یوسف عليه السلام برگزیده و ... بود به انواع گرفتاری‌ها مبتلا شد تا گوهر وجودش در گرفتاری‌ها نمایانده شود. ﴿يُجْتَبِيكَ﴾ (البلاء للولاء...)*
- ۳- ارزش انسان به سن و سال نیست، ممکن است کسی از نظر سنی کوچکتر ولی از نظر خصلت‌ها و ارزش والاتر باشد. (چنانکه یوسف از برادران خود

کوچک تر بود) ﴿يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ﴾*

۴- اولیای خدا از یک خواب، آینده افراد را می بینند. ﴿يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ﴾
 ۵- علوم مهم و دانش های کلیدی و اساسی را نباید به هر کس آموخت؛ اول باید افراد لایق را گزینش کرد و سپس علوم را در اختیار آنان قرار داد. ﴿يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ﴾*

۶- علم، اولین هدیه الهی به برگزیدگان خود است. ﴿يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ﴾
 ۷- انبیا، شاگردان بلاواسطه خداوند هستند. ﴿يُعَلِّمُكَ﴾
 ۸- تعبیر خواب، از اموری است که خداوند به انسان عطا می کند. ﴿يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْاِحَادِيثِ﴾*

۹- از جمله راههای ارتباط با غیب، تعبیر رؤیا و خواب است. ﴿يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْاِحَادِيثِ﴾*

۱۰- علم آموخته شده به یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز محدود بوده است. («من» در جمله‌ی «من»
 تأویل الاحادث»، به معنای بخشی از علم تعبیر خواب است) *

۱۱- مقام نبوت و حکومت، سرآمد نعمت هاست. ﴿وَيَتِّمُّ نِعْمَتَهُ﴾
 ۱۲- در فرهنگ قرآن، اجداد در حکم پدر هستند. ﴿اَبُو يَك مِنْ قَبْلِ اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحَاقَ﴾
 ۱۳- علم و هدایت و لیاقت یک فرد علاوه بر خود او برای خانواده و خویشاوندان او نیز نعمت و موهبت الهی است. ﴿عَلَيْكَ وَ عَلٰى آلِ يَعْقُوبَ﴾*
 ۱۴- اتمام نعمت بر آل یعقوب نشان از عاقبت به خیری برادران یوسف دارد. ﴿يَتِّمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلٰى آلِ يَعْقُوبَ﴾*

۱۵- انتخاب انبیا، بر اساس علم و حکمت الهی است. ﴿يَجْتَبِيكَ ... عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾

﴿۷﴾ لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ

به تحقیق در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه‌هایی (از حاکم شدن اراده خداوندی) برای جویندگان است.

نکته‌ها:

□ در داستان زندگی حضرت یوسف، آیات و نشانه‌های زیادی از قدرت‌نمایی خداوند به چشم می‌خورد که هر کدام از آنها مایه‌ی عبرت و پند برای اهل تحقیق و جستجو است؛ از آن جمله است: ۱. خواب پر راز و رمز حضرت یوسف. ۲. علم تعبیر خواب. ۳. تشخیص و اطلاع یافتن یعقوب از آینده فرزند خود. ۴. در چاه بودن و آسیب ندیدن. ۵. نابینا شدن و دوباره بینا شدن حضرت یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام. ۶. قعر چاه و اوج جاه. ۷. زندان رفتن و به حکومت رسیدن. ۸. پاک بودن و تهمت ناپاکی شنیدن. ۹. فراق و وصال. ۱۰. بردگی و پادشاهی. ۱۱. زندان برای فرار از گناه. ۱۲. بزرگواری و عفو سریع برادران خطاکار.

در کنار این نشانه‌ها، سؤال‌هایی قابل طرح است که پاسخ هر کدام روشنگر راه زندگانی است؛

۱. چگونه حسادت، انسان را به برادرکشی می‌کشاند؟!

۲. چگونه ده نفر در یک خیانت، هم رأی و هم داستان می‌شوند؟!

۳. چگونه یوسف با بزرگواری از مجازات برادران خیانتکار خود، صرف نظر می‌کند؟!

۴. چگونه انسان با یاد خدا، زندان را بر لذت گناه ترجیح می‌دهد؟

□ این سوره، در زمانی نازل شد که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در محاصره شدید اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته بود و این داستان برای حضرت، مایه‌ی دلداری شد که ای پیامبر! اگر بعضی بستگان ایمان نیاوردند ناراحت مباش، برادران یوسف او را به چاه انداختند!

پیام‌ها:

۱- قبل از بیان داستان، شنونده را برای شنیدن و عبرت گرفتن آماده کنید. ﴿لَقَدْ كَانَ

فِي يُوسُفَ...﴾

۲- حسد، مرز خانواده و عواطف خویشاوندی را نیز درهم می‌شکند. ﴿لَقَدْ كَانَ فِي

یوسف و اخوته ﴿

۳- داستان یکی است، اما نکات و درسهایی که از آن استفاده می شود بسیار است.

﴿آیات﴾

۴- پرسش و طرح سؤال از جمله راههای رسیدن به حقیقت است. ﴿آیات

للسائلین﴾*

۵- تا تشنه ی شنیدن و عاشقِ آموختن نباشیم، از درسهای قرآن استفاده کامل

نمی بریم. ﴿للسائلین﴾

۶- داستان های قرآن، پاسخ سؤال های زندگی مردم را می دهد. ﴿للسائلین﴾

﴿۸﴾ اِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنََّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا

لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

آنگاه که (برادران او) گفتند: همانا یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدرمان

از ما که گروهی نیرومند هستیم محبوب ترند. همانا پدرمان (در این علاقه

به آن دو) در گمراهی روشنی است.

نکته ها:

□ «عُصْبَةٌ» به گروه متحد و قوی می گویند زیرا با وحدت و همبستگی همچون «اعصاب»

یک بدن، از همدیگر حمایت می کنند.

□ دو نفر از پسران حضرت یعقوب، (یوسف و بنیامین) از یک مادر و بقیه از مادری دیگر

بودند. علاقه پدر به یوسف، به دلیل خردسال بودن یا به دلیل کمالاتی که داشت، موجب

حسادت برادران شده بود. آنها علاوه بر حسادت با گفتن: «و نحن عُصْبَةٌ» نشان دادند که

دچار غرور و تکبر شده و در اثر این غرور و حسد، پدر را متهم به اشتباه و انحراف در

مهرورزی به فرزندان می کنند.

□ افرادی در جامعه، به جای آنکه خود را بالا ببرند، بزرگان را پایین می آورند. چون خود

محبوب نیستند، محبوب ها را می شکنند.

□ فرق است میان تبعیض و تفاوت. تبعیض؛ برتری دادن بدون دلیل است. ولی تفاوت؛ برتری بر اساس لیاقت است. مثلاً نمره‌های یک معلّم، تفاوت دارد، ولی این تفاوت حکیمانه است، نه ظالمانه.

علاقه‌ی حضرت یعقوب به یوسف، حکیمانه بود نه ظالمانه، ولی برادران یوسف، این علاقه را بی‌دلیل پنداشتند و گفتند: ﴿انّ ابانا لى ضلال مبین﴾

□ گاهی علاقه زیاد، سبب دردرس می‌شود؛ یعقوب، یوسف را خیلی دوست داشت و همین امر موجب حسادت برادران و افکندن یوسف در چاه شد. چنانکه علاقه زلیخا به یوسف، به زندانی شدن یوسف انجامید.

لذا زندان‌بان که شیفته اخلاق یوسف شده بود، وقتی به او گفت: من تو را دوست دارم. یوسف گفت: می‌ترسم این دوستی نیز بلائی بدنبال داشته باشد.^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- حسادت موجب می‌گردد افراد بزرگسال سن و شخصیت خود را فراموش کرده و با کودکان کینه توزی کنند. (با توجه به اینکه یوسف کوچک‌تر بود، بزرگترها به او حسادت ورزیدند) ﴿لیوسف... احبّ الی ابینا﴾*
- ۲- اگر فرزندان احساس تبعیض کنند، آتش حسادت در میان آنان شعله‌ور می‌شود. ﴿احبّ الی ابینا متّاً﴾
- ۳- عشق و علاقه به محبوب شدن، در نهاد هر انسانی وجود دارد. انسان‌ها از کم‌توجهی و بی‌مهری به خود، رنج می‌برند. ﴿احبّ الی ابینا﴾
- ۴- حضرت یعقوب به همه فرزندان محبت داشت. ﴿احبّ الی ابینا متّاً﴾ (برادران می‌گفتند: یوسف محبوب‌تر است، یعنی ما نیز محبوب هستیم)*
- ۵- زور و قدرت، محبت نمی‌آورد. (برادران قدرت داشتند، ولی محبوب نبودند) ﴿لیوسف... احبّ... و نحن عصبه﴾

۱. تفسیر السّین الجامع.

- ۶- با هم بودن موجب احساس نیرومندی و قدرت می شود. ﴿نحن عصبه﴾*
- ۷- گروه‌گرایی، اگر بدون رهبری صحیح و خداپسندانه باشد، عوامل سقوط را سریعتر فراهم می‌کند. («و نحن عصبه» نشان انسجام است، ولی انسجامی رها وبدون رهبری صحیح)*
- ۸- انسان برای ارتکاب خطا و گناه، اول خود را توجیه و کار خود را تئوریزه می‌کند. (برادران هم خود را متحد و قوی می‌دانند، «و نحن عصبه» و هم پدر را منحرف، «ان ابانا لفي ضلال» و با این دلیل، حسادت خود را توجیه می‌کنند.)*
- ۹- جوانان نوعاً خود را عقل کل دانسته و به نظرات پدران کمتر اهمیت می‌دهند. ﴿نحن عصبه ان ابانا لفي ضلال مبین﴾*
- ۱۰- احساس قدرت و نیرومندی، عقل را کور می‌کند. ﴿نحن عصبه ان ابانا لفي ضلال مبین﴾*
- ۱۱- معیارهای نادرست، نتایج نادرست به دنبال دارد. (اگر معیار فقط قدرت و تعداد شد، نتیجه‌اش نسبت انحراف به اقلیت می‌شود.) ﴿ان ابانا لفي ضلال مبین﴾*
- ۱۲- خودخواهان عوامل ناکامی را به جای آن که در خود جستجو کنند به دیگران نسبت می‌دهند. ﴿ان ابانا لفي ضلال مبین﴾ (به جای آنکه بگویند ما حسودیم، گفتند: پدر ما منحرف است)*
- ۱۳- حسادت، مرز نبوت و ابوت (پیامبری و پدری) را نیز می‌شکند و فرزندان به پیامبری که پدرشان است، نسبت انحراف و بی‌عدالتی می‌دهند. ﴿ان ابانا لفي ضلال مبین﴾
- ۱۴- غفلت انسان ممکن است به جایی برسد که در عین انحراف و خطاکاری خود دیگران را خطاکار قلمداد کند. (برادران یوسف به جای آنکه خود را حسود و توطئه‌گر بدانند، پدر را منحرف دانستند) ﴿ان ابانا لفي ضلال مبین﴾*

﴿ ۹ ﴾ اُقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اَطْرَحُوهُ اَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ اَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا
مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ

(برادران به یکدیگر گفتند: یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی دور
بیافکنید تا توجه پدرتان مخصوص شما شود و پس از انجام طرح (با توبه)
گروهی شایسته باشید.

نکته‌ها:

□ انسان در برخورد با نعمت، چهار حالت دارد: حسادت، بخل، ایثار، غبطه. اگر پیش خود
گفت: حال که ما فلان نعمت را نداریم، دیگران هم نداشته باشند، حسادت است. اگر گفت:
فقط ما برخوردار از این نعمت باشیم ولی دیگران نه، این بخل است. اگر گفت: دیگران از
نعمت برخوردار باشند، اگر چه به قیمتی که ما محروم باشیم، این ایثار است. اگر گفت: حالا
که دیگران از نعمت برخوردارند، ای کاش ما هم بهره‌مند می‌شدیم، این غبطه است.
□ امام باقر علیه السلام فرمودند: من گاهی به بعضی از فرزندانم محبت می‌کنم و آنها را روی زانوانم
می‌نشانم در حالی که استحقاق این همه محبت را ندارند، تا مبدا علیه سایر فرزندانم
حسادت بورزند و ماجرای یوسف تکرار شود.^(۱)

پیام‌ها:

۱- فکر خطرناک، انسان را به کار خطرناک می‌کشاند. ﴿یوسف... احب... اقتلوا﴾
۲- احساس تبعیض در محبت از طرف فرزندان، آنها را تا حد برادرکشی سوق
می‌دهد. (گرچه شدت علاقه‌ی پدر به یوسف بی دلیل نبود، بلکه به خاطر
کمالات او بود، ولی برادران احساس تبعیض کردند و خیال کردند علاقه‌ی
بی دلیل است و همین احساس، آنان را به توطئه وادار کرد) ﴿احب الی ابینا...
اقتلوا﴾*

۱. تفسیر نمونه به نقل از بحار، ج ۷۴، ص ۷۸.

- ۳- از منظر کوتاه نظران، حذف فیزیکی رقیب بهترین راه است. ﴿اقتلوا یوسف﴾*
- ۴- حسادت، انسان را تا برادرکشی سوق می دهد. ﴿اقتلوا یوسف﴾
- ۵- گناهکاران یکدیگر را در انجام گناه وسوسه کرده و از همداستانی با یکدیگر نیرو می گیرند. (برادران به یکدیگر دستور بکشید و بیفکنید می دادند) ﴿اقتلوا... او اطرحوه﴾*
- ۶- انسان، خواهان محبوبیت است و کمبود محبت مایه ی بزرگ ترین خطرات و انحرافات است. ﴿یحمل لکم وجه ابیکم﴾
- ۷- حسودان گمان می کنند که: از دل برود هر آنچه از دیده برفت. ﴿اقتلوا یوسف... یحمل لکم وجه ابیکم﴾ (برادران گمان می کردند اگر پدر یوسف را نبیند، از فکر یوسف بیرون خواهد رفت و تمام فکرش در ما متمرکز خواهد شد)*
- ۸- با اینکه قرآن راه کسب محبوبیت را ایمان و عمل صالح معرفی می کند؛ ﴿ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا﴾^(۱)، اما شیطان، راه محبوب شدن را برادرکشی ترسیم می کند. ﴿اقتلوا... یحمل لکم وجه ابیکم﴾
- ۹- حسود خیال می کند با نابود کردن دیگران، نعمت ها برای او می شود. ﴿اقتلوا... یحمل لکم وجه ابیکم﴾
- ۱۰- شیطان با وعده ی توبه در آینده، راه گناه امروز را باز می کند. ﴿و تکنونوا من بعده قوماً صالحین﴾
- ۱۱- علم و آگاهی، همیشه عامل دوری از انحراف نیست. برادران با آنکه قتل یا تبعید یوسف را بد می دانستند؛ ﴿تکنونوا من بعده قوماً صالحین﴾ اما اقدام کردند.
- ۱۲- سخن از توبه قبل از انجام گناه، فریب دادن وجدان و گشودن راه گناه است. (برادران به یکدیگر می گفتند: شما یوسف را نابود کنید بعد با توبه از افراد صالح می شویم) ﴿تکنونوا من بعده قوماً صالحین﴾*

﴿۱۰﴾ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ
يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

گوینده‌ای از میان آنان گفت: یوسف را نکشید و اگر قصد این کار را دارید، او را به نهران خانه چاه بیفکنید تا بعضی کاروان‌ها (که از آنجا عبور می‌کنند) او را برگیرند.

نکته‌ها:

- «جُبِّ» به معنای چاهی است که سنگ‌چین نشده باشد. «غیابت» نیز به طاقچه‌هایی می‌گویند که در دیواره‌ی چاه، نزدیک آب قرار می‌دهند که اگر از بالای چاه نگاه شود، دیده نمی‌شود.
- نهی از منکر دارای برکاتی است که در آینده روشن می‌شود. نهی «لا تقتلوا» یوسف را نجات داد و در سال‌های بعد، او مملکت را از قحطی نجات داد. همان گونه که آسیبه، همسر فرعون با نهی «لا تقتلوا»، جان موسی را نجات داد و او در سال‌های بعد، بنی‌اسرائیل را از شر فرعون نجات داد.
- این نمونه روشن وعده الهی است که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾^(۱) هر کس یک نفر را زنده کند، گویا همه مردم را زنده کرده است.

پیام‌ها:

- ۱- گاهی نهی از منکر یک فرد می‌تواند نظر جمع را عوض کند و بر آن تأثیر بگذارد. (یکی گفت: نکشید، ولی نظر جمع را تغییر داد) ﴿قَالَ قَائِلٌ﴾*
- ۲- نام گوینده‌ی سخن مهم نیست، محتوای کلام مهم است. ﴿قَالَ قَائِلٌ...﴾*
- ۳- مرعوب اکثریت و هم‌رنگ جماعت نشویم. (یک نفر بود، ولی هم‌رنگ جماعت نشد) ﴿قَالَ قَائِلٌ لَا تَقْتُلُوا﴾*

- ۴- اگر نمی‌توان جلو منکر را به کلی گرفت، هر مقدار که ممکن است باید آنرا پایین آورد. ﴿لَا تَقْتُلُوا... وَالْقَوَه﴾
- ۵- مشورت در کار ناپسند نیز راهگشا است، تا چه رسد در کارهای خوب. (برای کشتن برادر مشورت کردند) ﴿لَا تَقْتُلُوا...﴾*
- ۶- برای مبارزه با فساد، گاهی دفع افسد به فاسد لازم است. (او را نکشید، در چاه بیندازید) ﴿لَا تَقْتُلُوا یوسف و القوه فی غیابت الحب﴾*
- ۷- در کنار نهی از منکر، جایگزین ارائه کنیم. (اگر گفتیم این کار را نکنید، پس بگوییم چکار کنند) ﴿لَا تَقْتُلُوا... القوه فی غیابت الحب﴾*

﴿۱۱﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ

گفتند: ای پدر تو را چه شده که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی، در حالی که قطعاً ما خیرخواه او هستیم؟!

پیام‌ها:

- ۱- کسانی که پوچ‌ترند، ادعا و تبلیغات بیشتری می‌کنند. ﴿إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ﴾
- ۲- حتی به هر برادری نمی‌توان اطمینان کرد. (گویا یعقوب بارها از اینکه یوسف همراه برادرانش برود جلوگیری کرده است که برادران با گفتن ﴿مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا﴾ انتقاد می‌کنند.)
- ۳- فریب هر شعاری را نخورید و از اسم‌های بی‌مسمی پرهیزید. (خائن نام خود را ناصح می‌گذارد) ﴿لَنَاصِحُونَ﴾
- ۴- دشمن برای برطرف کردن سوءظن، هرگونه اطمینانی را به شما ارائه می‌دهد. ﴿إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ﴾
- ۵- خائن، تقصیر را به عهده‌ی دیگران می‌اندازد. ﴿مَا لَكَ﴾
- ۶- از روز اول، بشر به اسم خیرخواهی فریب خورده است. شیطان نیز برای اغفال آدم و حوا گفت: من خیرخواه شما هستم. ﴿وَقَاسِمَهَا إِنِّي لَكَا مِّن

الناصحين ﴿۱﴾ ﴿أَنَا لَهُ لَنَاصِحُونَ﴾

۷- حسد، آدمی را به گناہانی همانند دروغ و نیرنگ، حتی به محبوب‌ترین نزدیکانش وادار می‌سازد. ﴿أَنَا لَهُ لَنَاصِحُونَ﴾

﴿۱۲﴾ ﴿أَرْسَلْنَاهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾

او را فردا با ما بفرست تا (در صحرا) بگردد و بازی کند و قطعاً ما نگهبانان (خوبی) برای او خواهیم بود.

نکته‌ها:

□ انسان، نیازمند تفریح و ورزش است و چنانکه در این آیه مشاهده می‌شود قوی‌ترین منطقی که توانست حضرت یعقوب را تسلیم خواسته فرزندان کند، این بود که یوسف نیاز به تفریح دارد.

در روایات آمده است: مؤمن باید زمانی را برای تفریح و بهره‌برداری از لذت‌های حلال اختصاص دهد تا به وسیله‌ی آن، بر انجام سایر کارها موفق گردد.^(۲)

□ نه تنها دیروز، بلکه امروز و حتی آینده نیز به نام ورزش و بازی، جوانان را از هدف اصلی جدا و در غفلت نگه خواهند داشت. بازی‌ها را جدی می‌گیرند تا جدی‌ها بازی تلقی شود.

استکبار و توطئه‌گران، نه تنها از ورزش سوءاستفاده می‌کنند، بلکه با هر نام پسندیده و مقبول دیگری نیز، اهداف شوم خود را تعقیب می‌کنند.

به نام دیپلمات خطرناک‌ترین جاسوس‌ها را به کشورها اعزام می‌کنند. به نام مستشار نظامی، توطئه‌گری می‌کنند و به اسرار نظامی دست می‌یابند. به نام حقوق بشر، از مزدوران خود حمایت می‌کنند. به نام دارو، برای مزدوران خود اسلحه می‌فرستند. به نام کارشناس اقتصادی، کشورهای ناتوان را ضعیف نگه می‌دارند. به نام سم‌پاشی، باغها و مزارع را از بین می‌برند و حتی به نام اسلام‌شناس، اسلام را وارونه جلوه می‌دهند.

۱. اعراف ۲۱.

۲. نهج‌البلاغه، حکمت ۳۹۰.

پیام‌ها:

- ۱- تفریح فرزند باید با اجازه‌ی پدر باشد. ﴿أُزْسِلْهُ﴾
- ۲- جوان، نیازمند تفریح و ورزش است. ﴿یَرْتَعُ وَ یَلْعَبُ﴾
- ۳- برادران از وسیله‌ای مباح و منطقی برای فریب‌دادن سوءاستفاده کردند. ﴿أُزْسِلْهُ... یَرْتَعُ وَ یَلْعَبُ﴾
- ۴- اگر پدر و مربیان دلسوز برای اوقات فراغت و تفریح و بازی کودکان و نوجوانان برنامه‌ریزی مناسب داشته باشند، دیگران نمی‌توانند از این فرصت سوءاستفاده کنند. (برادران یوسف از نیاز یوسف به ورزش سوء استفاده کردند) ﴿یَرْتَعُ وَ یَلْعَبُ﴾*
- ۵- در بازی و تفریح کودکان مواظب باشیم آسیب نینند. ﴿لِحَافِظُونَ﴾*
- ۶- گاه اصرار زیاد بر یک موضوع نشان دهنده نقشه و توطئه است. (در آیه قبل «انا له لناصحون» و در این آیه «انا له لحافظون»)*

﴿۱۳﴾ قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ

(یعقوب) گفت: همانا اینکه او را ببرید مرا غمگین می‌سازد و از این می‌ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید.

پیام‌ها:

- ۱- فراق و جدائی حتی برای انبیا حزن آور است. ﴿لیحزنی﴾*
 - ۲- امتحان الهی از همان ناحیه‌ای است که افراد روی آن حساسیت دارند. (یعقوب نسبت به یوسف حساس بود و فراق یوسف، وسیله آزمایش او شد) ﴿لیحزنی... أخاف﴾*
 - ۳- پرده‌داری نکنید. ﴿أخاف ان یاکله الذئب﴾
- (پدر از حسادت فرزندان آگاه بود و به همین دلیل به یوسف فرمود: خوابی را

که دیده‌ای برای برادرانت بازگو مکن. ولی در اینجا حسادت آنان را مطرح نمی‌کند، بلکه خطر گرگ و غفلت آنان از یوسف را بهانه می‌آورد.

۴- به فرزند خود، استقلال بدهید.

(عشق پدری به فرزند و دفاع از او در برابر احتمال خطر، دو اصل است، ولی استقلال فرزند نیز اصل دیگری است. یعقوب، یوسف را به همراه سایر برادران فرستاد. زیرا نوجوان باید کم‌کم استقلال پیدا کرده و از پدر جدا شود، برای خود دوست انتخاب کند، فکر کند و روی پای خود بایستد، هر چند به قیمت تحمّل مشکلات و اندوه باشد.)

۵ - حساسیت‌ها را در نزد هر کس بازگو نکنیم و گرنه ممکن است علیه خود انسان مورد استفاده قرار گیرد. ﴿أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ﴾ *

۶- غفلت موجب ضربه و آسیب پذیری می‌گردد. ﴿يَأْكُلُهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾ *

﴿ ۱۴ ﴾ قَالُوا لَنْ نَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ

(فرزندان یعقوب) گفتند: اگر گرگ او را بخورد، با آنکه ما گروهی قوی

هستیم، در آن صورت ما زیانکار (و بی‌کفایت) خواهیم بود.

پیام‌ها:

۱- گاهی بزرگترها از روی تجربه و آگاهی، احساس خطر می‌کنند، اما جوان‌ها به قدرت خود مغرورند و خطر را شوخی می‌گیرند. ﴿وَنَحْنُ عُصْبَةٌ﴾ (پدر نگران، ولی فرزندان مغرور قدرت خود بودند.)

۲- قوی بودن، دلیلی بر امین بودن نیست. (برادران یوسف قوی بودند، «نحن عصبه»، ولی امین نبودند) *

۳- برادران از این که گرگ یوسف را پاره کند ابراز نگرانی نکردند ولی در برابر این که نیرومندی و قدرت آنان مخدوش گردد عکس‌العمل نشان دادند.

﴿وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ﴾ *

- ۴- اگر کسی مسئولیتی را بپذیرد و خوب انجام ندهد، سرمایه، شخصیت، آبرو و وجدان خود را در معرض خطر قرار داده و زیانکار خواهد بود. ﴿لخاسرون﴾
- ۵- ظاهر فریبی و ابراز احساسات دروغین، از دسیسه‌های افراد دو رو و منافق است. (برادران در حضور پدر گفتند: ﴿انا اذا لخاسرون﴾)
- ۶- برخی برای رسیدن به اهداف شوم خود حتی حاضرند از آبرو و شخصیت خود صرف نظر کنند. ﴿انا اذا لخاسرون﴾*

﴿ ۱۵﴾ فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا

إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

پس چون او را با خود بردند و همگی تصمیم گرفتند که او را در مخفی‌گاه چاه قرار دهند، (تصمیم خود را عملی کردند) و ما به او وحی کردیم که در آینده آنها را از این کارشان خبر خواهی داد، در حالی که آنها (تورا) نشناسند.

نکته‌ها:

- از آنجا که خداوند اراده کرده یوسف را حاکم کند، باید دوره‌هایی را ببیند؛ برده شود تا به بردگان رحم کند. به چاه و زندان افتد تا به زندانیان رحم کند.
- همان گونه که خداوند به پیامبرش می‌فرماید: تو فقیر و یتیم بودی تا فقیر و یتیم را از خود نرانی. ﴿ألم يجدك يتيماً... فإما اليتيم فلا تقهر...﴾^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- اتفاق نظر و اجماع گروهی از انسان‌ها، نشانه‌ی حقایق نیست. ﴿اجمعوا ان يجعلوه في غيابت الجب﴾
- ۲- گاهی میان طرح و نقشه تا عمل، فاصله است. (طرح برادران، پرتاب یوسف در چاه بود، ﴿القوه﴾ ولی در عمل، یوسف را در چاه قرار دادند. ﴿يجعلوه﴾)

۱. ضحی، ۶ تا ۱۱.

- ۳- زمانی وحی به یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ آغاز شد که وی از خانواده دور شد و مورد بی مهری برادران قرار گرفت. ﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ... اَوْحَيْنَا اِلَيْهِ﴾*
- ۴- امداد الهی، در لحظه‌های حساس به سراغ اولیای خدا می‌آید. ﴿فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَ اَوْحَيْنَا اِلَيْهِ﴾
- ۵- بهترین وسیله‌ی آرامش یوسف در دل چاه، الهام خدا نسبت به آینده روشن است. ﴿اَوْحَيْنَا اِلَيْهِ﴾
- ۶- یوسف در نوجوانی، شایستگی دریافت وحی الهی را دارا بود. ﴿اَوْحَيْنَا اِلَيْهِ﴾
- ۷- خداوند اولیای خود را با سختی‌ها آزمایش و آنان را هدایت می‌کند. ﴿اَوْحَيْنَا اِلَيْهِ﴾*
- ۸- آگاهی موجب آرامش است. (آنچه سبب آرامش یوسف در چاه شد، وحی الهی بود) ﴿اَوْحَيْنَا اِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِاَمْرِهِمْ هَذَا﴾*
- ۹- امید، بهترین سرمایه برای ادامه زندگی است. ما به یوسف وحی کردیم که در آینده از چاه نجات پیدا می‌کنی و برادران را از کارشان شرمنده خواهی کرد) ﴿اَوْحَيْنَا اِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِاَمْرِهِمْ هَذَا﴾*
- ۱۰- وقتی پایان رذایل رسوایی است، انسان عاقل بایستی نفس خود را مهار کند. ﴿لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِاَمْرِهِمْ...﴾*
- ۱۱- از کارهای زشت با اشاره و کنایه یاد کنید. ﴿بِاَمْرِهِمْ﴾*

﴿۱۶﴾ وَ جَاءُوا اَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ

و(بعد از انجام نقشه خود) شب هنگام گریه‌کنان نزد پدرشان آمدند.

نکته‌ها:

□ در قرآن چهار نوع گریه و اشک داریم؛

۱. اشک شوق: گروهی از مسیحیان با شنیدن آیات قرآن اشک می‌ریختند. ﴿تَرَى اَعْيُنَهُمْ

تفیض من الدمع ممّا عرفوا من الحقّ ﴿۱﴾

۲. اشک حزن و حسرت: مسلمانان عاشق همین‌که از رسول اکرم ﷺ می‌شنیدند که امکانات برای جبهه رفتن نیست گریه می‌کردند. ﴿تفیض من الدمع حزناً الا یجدوا ما ینفقون﴾ ﴿۲﴾
۳. اشک خوف: همین‌که آیات الهی برای اولیا تلاوت می‌شد، گریه‌کنان به سجده می‌افتادند، ﴿خزّوا سُجداً وُکُتاً﴾ ﴿۳﴾، ﴿و یخزّون للآذقان ینکون ویزیدهم خشوعاً﴾ ﴿۴﴾
۴. اشک قلبی و ساختگی: همین آیه که برادران یوسف گریه‌کنان نزد یعقوب آمدند که گرگ یوسف را درید. ﴿ینکون﴾

پیام‌ها:

- ۱- توطئه‌گران، از نقش احساسات و زمان، غفلت نمی‌کنند. ﴿عشاء﴾
- ۲- گریه، همیشه نشانه‌ی صداقت نیست. به هر گریه‌ای اطمینان نکنید. ﴿ینکون﴾

﴿۱۷﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا

فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ

گفتند: ای پدر! ما رفتیم که مسابقه دهیم و یوسف را نزد وسایل خود (تنها) گذاشتیم، پس گرگ او را خورد و البته تو سخن ما را هر چند راستگو باشیم باور نداری.

پیام‌ها:

- ۱- دروغ، دروغ می‌آورد. برادران برای توجیه خطای خود، سه دروغ پی‌درپی گفتند: مسابقه رفته بودیم، یوسف را نزد وسایل گذاشتیم، گرگ او را خورد. ﴿نستبق، ترکنا، فأکله الذئب﴾
- ۲- دروغگو فراموش کار است. با وجود این‌که برادران، یوسف را برای بازی

۳. مریم، ۵۸.

۲. توبه، ۹۲.

۱. مائده، ۸۳.

۴. اسراء، ۱۰۹.

بردند؛ ولی در گزارش خود به پدر وی را مراقب ااث خود اعلام کردند.

﴿ترکنا یوسف عند متاعنا﴾*

۳- مسابقه در بازی، دارای سابقه‌ای طولانی است. ﴿نستیق﴾

۴- خائن، ترسو است و دروغگو از افشا شدن می‌ترسد. ﴿ما أنت بمؤمن لنا و لو كنا

صادقین﴾

۵- دروغگو اصرار دارد که مردم او را صادق بپندارند. ﴿و ما انت بمؤمن لنا و لو كنا

صادقین﴾*

﴿ ۱۸ ﴾ وَ جَاءُو عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً

فَصَبِرْ جَمِيلاً وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ

و پیراهن یوسف را آغشته به خونی دروغین (نزد پدر) آوردند. (پدر) گفت:

چنین نیست، (که یوسف را گرگ دریده باشد)، بلکه نفسیتان کاری (بد) را

برای شما آراسته است. پس صبری جمیل و نیکو لازم است و خدا را بر

آنچه (از فراق یوسف) می‌گویید، به استعانت می‌طلبم.

نکته‌ها:

□ سؤال: صبر بر مقدرات الهی زیباست، ولی صبر بر ظمی که در حق کودکی مظلوم روا شده،

چه زیبایی دارد که یعقوب می‌گوید: ﴿فصبر جمیل﴾؟

پاسخ: اولاً یعقوب از طریق وحی می‌دانست که یوسف زنده است.

ثانیاً اگر یعقوب حرکتی می‌کرد که ظن و گمان آنها را بیافزاید، برادران بر سر چاه رفته،

یوسف را از بین می‌بردند.

ثالثاً نباید کاری کرد که راه توبه حتی بر ظالمان به کلی بسته شود.

پیام‌ها:

- ۱- مراقب جو سازی‌ها باشید. ﴿بدم کذب﴾
- ۲- فریب مظلوم‌نمایی‌ها را نخورید. (یعقوب، فریب پیراهن خون‌آلود و اشک‌ها را نخورد بلکه گفت: امان از نفس شما.) ﴿بل سولت لکم انفسکم﴾
- ۳- شیطان و نفس، گناه را نزد انسان زیبا جلوه می‌دهند و انجام آن را توجیه می‌کنند. ﴿سولت لکم انفسکم﴾
- ۴- یعقوب علیه السلام می‌دانست یوسف را گرگ نخورده، لذا از برادران استخوان و پشیمانی‌ها بقایای جسد را مطالبه نکرد. ﴿بل سولت لکم انفسکم﴾*
- ۵ - حوادث دو چهره دارد: بلا و سختی، ﴿بدم کذب﴾ صبر و زیبائی. ﴿فصبر جمیل﴾*
- ۶- انبیای الهی در برابر حوادث سخت، زیباترین عکس‌العمل را نشان می‌دهند. ﴿فصبر جمیل﴾*
- ۷- در حوادث باید علاوه بر صبر و توانایی درونی، از امدادهای الهی استمداد جست. ﴿فصبر جمیل والله المستعان﴾
- ۸- برای صبر باید از خداوند استمداد کرد. ﴿فصبر جمیل والله المستعان﴾*
- ۹- بهترین نوع صبر آن است که علی‌رغم آنکه دل می‌سوزد و اشک جاری می‌شود، خدا فراموش نشود. ﴿والله المستعان﴾
- ۱۰- تحمل توطئه فرزندان علیه برادر خود، سخت و درد آور است، لذا باید از خدا برای تحمل آن استمداد کرد. ﴿والله المستعان﴾*
- ۱۱- حضرت یعقوب با جمله‌ی ﴿والله المستعان علی ما تصفون﴾ به جای ﴿علی ما فعلتم﴾، به برادران فهماند که مدّعی آنان باور کردنی نیست. *

﴿۱۹﴾ وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

و (یوسف در چاه بود تا) کاروانی فرا رسید و مأمور آب را فرستادند (تا آب بیاورد)، پس او دلو خود را به چاه افکند، (یوسف به طناب دلو آویزان شد و به بالای چاه رسید) مأمور آب فریاد زد: مژده که این پسری است. او را چون کالائی پنهان داشتند (تا کسی ادعای مالکیت نکند)، در حالی که خداوند بر آنچه انجام می‌دادند آگاه بود.

نکته‌ها:

- خداوند، بندگان مخلص خود را تنها نمی‌گذارد و آنها را در شدايد و سختی‌ها نجات می‌دهد. نوح را روی آب، یونس را زیر آب و یوسف را کنار آب، نجات داد. همچنان که ابراهیم را از آتش، موسی را در وسط دریا و محمد ﷺ را درون غار و علیؑ را در بستر که به جای پیامبر خوابیده بود، نجات داد.
- با اراده الهی، ریسمان چاه وسیله شد تا یوسف از قعر چاه به تخت و کاخ برسد، پس بنگرید با حبل‌الله چه می‌توان انجام داد؟! ﴿واعتصموا بحبل‌الله...﴾^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- گاهی خودی‌ها انسان را در چاه می‌اندازند، ولی خداوند از طریق بیگانگان، انسان را نجات می‌دهد. ﴿جاءت سیارة﴾
- ۲- تقسیم کار، یکی از اصول مدیریت و زندگی جمعی است. (﴿وارد هم﴾ به معنای مسئول آب است.)
- ۳- گروهی، انسان را به دید کالا می‌نگرند. ﴿بضاعة﴾
- ۴- کتمان حقیقت، در برابر مردم امکان دارد، با خدا چه می‌کنیم که به همه چیز

۱. آل‌عمران، ۱۰۳.

آگاه است. ﴿اَسْرُوهُ... وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ﴾

﴿۲۰﴾ وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَّعْدُوْدَةٍ وَ كَانُوْا فِيْهِ مِنَ الْاَزْهٰدِيْنَ

و (کاروانیان) یوسف را به بهایی اندک چند درهمی فروختند و درباره او بی رغبت بودند.

نکته‌ها:

□ هرکس یوسف وجودش را ارزان بفروشد، پشیمان می‌شود. عمر، جوانی، عزت، استقلال و پاکی انسان، هر یک یوسفی هستند که باید مواظب باشیم ارزان نفروشیم.

پیام‌ها:

- ۱- مالی که آسان به دست آید، آسان از دست می‌رود. ﴿و شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ﴾
- ۲- نظام برده‌داری و برده‌فروشی، سابقه‌ای دراز دارد. ﴿و شَرَوْهُ﴾
- ۳- بی رغبتی به یوسف در مقطعی، به نفع آینده‌ی او شد. ﴿و شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ...﴾*
- ۴- هر کس ارزش چیزی را نداند، آنرا ارزان از دست می‌دهد. ﴿بِثَمَنٍ بَخْسٍ﴾ (کاروانیان، ارزش یوسف را نمی‌شناختند.)
- ۵- اشخاص ارزشمند بالاخره ارزششان آشکار خواهد شد، هر چند در برهه‌ای مورد بی مهری قرار گیرند. (اگر امروز یوسف را به عنوان برده می‌فروشد، روزگاری او حاکم خواهد شد) ﴿شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ...﴾*
- ۶- تاریخ پول، به هزاران سال قبل باز می‌گردد. ﴿دِرَاهِمٌ﴾
- ۷- مردان ناآگاه و غافل، یوسف را به بهای کم فروختند، ولی زنان آگاه و عاشق، او را به فرشته‌ای کریم توصیف نمودند. ﴿شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ - اِنْ هٰذَا اِلَّا مَلِكٌ كَرِيْمٌ﴾ امام صادق علیه السلام فرمودند: «رُبَّ امْرَأَةٍ اَفْقَهَةٌ مِنْ رَجُلٍ»^(۱) چه بسا زنی که از مرد فهیم‌تر باشد.

۱. کافی، ج ۴، ص ۳۰۶.

﴿۲۱﴾ وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنَ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

و کسی از مردم مصر که یوسف را خرید، به همسرش گفت: مقام او را گرامی دار (او را به دید برده، نگاه مکن) امید است که در آینده ما را سود برساند یا او را به فرزندی بگیریم. و اینگونه ما به یوسف در آن سرزمین جایگاه و مکنت دادیم (تا اراده ما تحقق یابد) و تا او را از تعبیر خواب‌ها پیاموزیم و خداوند بر کار خویش تواناست، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

نکته‌ها:

□ جمله‌ی ﴿عسیٰ أن ینفعا او نتخذہ ولدًا﴾ در دو مورد در قرآن به کار رفته است: یکی در مورد حضرت موسی وقتی که صندوق او را از آب گرفتند، همسر فرعون به او گفت: این نوزاد را نکشید، شاید در آینده به ما سودی رساند.^(۱) و دیگری در اینجاست که عزیز مصر به همسرش می‌گوید: احترام این برده را بگیر، شاید در آینده به درد ما بخورد. آری، به اراده‌ی خداوندی، محبت نوزاد و برده‌ای ناشناس، چنان در قلب حاکمان مصر جای می‌گیرد که زمینه‌های حکومت آینده‌ی آنان را فراهم می‌سازد.

پیام‌ها:

- ۱- بزرگواری در سیمای یوسف نمایان بود. تا آنجا که عزیز مصر سفارش او را به همسرش می‌کند. ﴿اکرمی مٹواہ﴾
- ۲- زن در خانه، نقش محوری دارد. ﴿اکرمی مٹواہ﴾*
- ۳- اطرافیان و آشنایان را به نیکی با مردم دعوت کنید. ﴿اکرمی مٹواہ﴾*

۱. قصص، ۹.

- ۴- در معاملات آینده نگر باشید. ﴿اشترأه... عسی ان ینفعنا﴾*
- ۵- با احترام به مردم، می توان انتظار کمک و یاری از آنان داشت. ﴿کرمی... ینفعنا﴾
- ۶- دلها به دست خداوند است. مهر یوسف، در دل خریدار نشست. ﴿عسی ان ینفعنا او نتخذہ ولداً﴾
- ۷- تصمیم های مهم را پس از ارزیابی و آزمایش و مرحله ای اتخاذ کنید. (اول یوسف را به عنوان کمک کار در خانه، ﴿عسی ان ینفعنا﴾ کم کم به عنوان فرزند قرار دهیم) ﴿او نتخذہ ولداً﴾*
- ۸- فرزندخواندگی، سابقه تاریخی دارد. ﴿نتخذہ ولداً﴾
- ۹- عزیز مصر فاقد فرزند بود. ﴿نتخذہ ولداً﴾*
- ۱۰- عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. (برادران او را در چاه انداختند و او امروز در کاخ مستقر شد) ﴿کذک مکنا لیوسف﴾*
- ۱۱- زبردستان را دست کم نگیرید، چه بسا قدرتمندان و حاکمان آینده باشند. ﴿مکنا لیوسف فی الارض﴾*
- ۱۲- علم و دانش، شرط مسئولیت پذیری است. ﴿مکنا... لنعلمه﴾
- ۱۳- پایان تلخی ها، شیرینی است. ﴿شروه بئمن بحس - مکنا لیوسف﴾
- ۱۴- اراده غالب خدا، یوسف را از چاه به جاه کشاند. ﴿مکنا لیوسف﴾
- ۱۵- آنچه را ما حادثه می پنداریم، در حقیقت طراحی الهی برای انجام یافتن اراده ی اوست. ﴿والله غالب علی امره﴾
- ۱۶- چه بسا حوادث ناگوار که چهره واقعی آن خیر است. (یوسف در ظاهر به چاه افتاد، ولی در واقع طرح چیز دیگری است) ﴿کذک مکنا لیوسف... اکثر الناس لا یعلمون﴾*
- ۱۷- مردم، ظاهر حوادث را می بینند، ولی از اهداف و برنامه های الهی بی خبرند. ﴿لا یعلمون﴾

﴿۲۲﴾ وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

و چون (یوسف) به رشد و قوت خود رسید به او حکم (نیوت یا حکمت) و علم دادیم و ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

نکته‌ها:

□ «اشد» از «شد» به معنای «گره محکم»، اشاره به استحکام جسمی و روحی است. این کلمه در قرآن؛ گاهی به معنای «بلوغ» استعمال شده است، چنانکه در آیه ۳۴ سوره اسراء آمده: «حَقِّي بِلِغِ أَشُدِّهِ» یعنی به مال یتیم نزدیک نشوید تا زمانی که به سن بلوغ برسد. گاهی مراد از «اشد» سنّ چهل سالگی است. نظیر آیه ۱۵ سوره‌ی احقاف که می‌فرماید: «بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» و گاهی به سن قبل از پیری گفته می‌شود، مانند آیه ۶۷ سوره غافر: «ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لَتَبَلِّغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لَتَكُونُوا شِوَاخًا»

پیام‌ها:

- ۱- علم و حکمت، ظرفیت و آمادگی می‌خواهد. ﴿بَلَغَ أَشُدَّهُ﴾
- ۲- ترفیعات الهی بدون فوت زمان و در وقت خود صورت می‌گیرد. ﴿لَمَّا بَلَغَ... آتَيْنَاهُ﴾*
- ۳- حکمت، غیر از علم است. (علم، دانش است، ولی حکمت، بینش و بصیرتی است که انسان را به حقّ می‌رساند) ﴿آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾*
- ۴- علوم انبیا، اکتسابی نیست. ﴿آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾
- ۵- وجود علم و حکمت در کنار یکدیگر، بسیار ارزشمند و کارساز است. ﴿حُكْمًا وَعِلْمًا﴾*
- ۶- دلیل عزل و نصب‌ها را برای مردم بیان کنید. ﴿آتَيْنَاهُ حُكْمًا... كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾*
- ۷- باید احسان کنیم تا لایق دریافت پاداش خاصّ الهی باشیم. ﴿نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾
- ۸- نیکوکاران، در همین دنیا نیز کامیاب می‌شوند. ﴿كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾

۹- هر کس که توان علمی و جسمی داشته باشد، مشمول لطف الهی نمی‌شود، بلکه محسن بودن نیز لازم است. «نجزی المحسنین»

﴿ ۲۳ ﴾ وَ زَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنِ نَفْسِهِ وَ عَلَّقَتْ الْأَبْوَابَ وَ
قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
الظَّالِمُونَ

و زنی که یوسف در خانه او بود، از یوسف از طریق مرادده و ملایمت،
تمنای کام‌گیری کرد و درها را (برای انجام مقصودش) محکم بست و گفت:
برای تو آمادهم. یوسف گفت: پناه به خدا که او پروردگار من است و مقام
مرا گرامی داشته، قطعاً ستمگران رستگار نمی‌شوند.

نکته‌ها:

- در تفسیر «معاذ الله انه ربِّي احسن مَثْوَايَ» دو احتمال داده‌اند:
الف: خداوند پروردگار من است که مقام مرا گرامی داشته و من به او پناه می‌برم.
ب: عزیز مصر مالک من است و من سر سفره او هستم و درباره‌ی من به تو گفت: «اکرمی
مَثْوَاهُ» و من به او خیانت نمی‌کنم.
هر دو احتمال، طرفدارانی دارد که بر اساس شواهدی بدان استناد می‌جویند. ولی به نظر ما،
احتمال اول بهتر است. زیرا یوسف به خاطر تقوای الهی مرتکب گناه نشد، نه به خاطر اینکه
بگوید: چون من در خانه عزیز مصر هستم و او حقی بر من دارد، من به همسرش تعرّض و
سوء قصد نمی‌کنم! چون ارزش این کار کمتر از رعایت تقواست.
البته در چند جای این سوره، «رَبِّكَ» که اشاره به «عزیز مصر» است، به چشم می‌خورد، ولی
«رَبِّي» هر کجا در این سوره استعمال شده، مراد خداوند است.
از طرفی دور از شأن یوسف است که خود را چنان تحقیر کند که به عزیز مصر «رَبِّي» بگوید.
□ اولیای خدا، به خدا پناهنده می‌شوند و نتیجه می‌گیرند: موسی از شرّ فتنه‌های فرعون به

خدا پناه می‌برد، ﴿اِنَّ عَذَّتْ بَرِّيَّ وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾^(۱) مادر مریم می‌گوید: من مریم و نسل او را در پناه تو قرار می‌دهم، ﴿اِنَّ اَعِيذَهَا بِكَ وَ ذَرِيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾^(۲) و در این آیه یوسف به خدا پناه می‌برد، ﴿قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ﴾ و خداوند به پیامبر اکرم ﷺ دستور پناهندگی به خودش را می‌دهد. ﴿قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ...﴾
 □ به جای گفتن: «اعوذ بالله» یک سره به سراغ پناه‌دادن خدا رفت و گفت: «معاذالله» تا پناهندگی خود را مطرح نکند. در واقع برای خود ارزشی قائل نشد.

پیام‌ها:

- ۱- گناهان بزرگ، با نرمش و مراوده شروع می‌شود. ﴿راودته﴾
- ۲- پاک بودن مرد کافی نیست، زیرا گاهی زنها مزاحم مردان هستند. ﴿و راودته﴾
- ۳- قدرت شهوت به اندازه‌ای است که همسر پادشاه را نیز اسیر برده خود می‌کند. ﴿و راودته الّتی﴾
- ۴- سعی کنیم نام خلافکار را نبریم و با اشاره از او یاد کنیم. ﴿الّتی﴾
- ۵- پسران جوان را در خانه‌هایی که زنان نامحرم هستند، تنها نگذارید. زیرا احتمال دارد باب مراوده باز شود. ﴿و راودته الّتی هو فی بیتها﴾
- ۶- معمولاً عشق در اثر مراوده و به تدریج پیدا می‌شود. وجود دائمی یوسف در خانه کم‌کم سبب عشق شد. ﴿فی بیتها﴾
- ۷- مسائل مربوط به مفسد اخلاقی را سربسته و مؤدبانه مطرح کنید. ﴿راودته... غلّقت﴾*
- ۸- حضور مرد و زن نامحرم در یک محیط در بسته، زمینه را برای گناه فراهم می‌کند. ﴿غلّقت الابواب و قالت هیت لك﴾
- ۹- زشتی زنا، در طول تاریخ مورد پذیرش بوده است و به همین دلیل، زلیخا همه‌ی درها را محکم بست. ﴿غلّقت الابواب﴾

۲. آل عمران، ۳۶.

۱. غافر، ۲۷.

- ۱۰- همه‌ی درها بسته، اما در پناهندگی خدا باز است. ﴿غَلَقَتِ الْاَبْوَاب... معاذ الله﴾
- ۱۱- موقعیت‌های امتحان الهی متفاوت است؛ گاه در چاه و گاه در کاخ. ﴿راودته... قال معاذ الله﴾*
- ۱۲- تقوا و اراده‌ی انسان، می‌تواند بر زمینه‌های انحراف و خطا غالب شود. ﴿معاذ الله﴾
- ۱۳- توجّه به خدا، عامل بازدارنده از گناه و لغزش است. ﴿معاذ الله﴾
- ۱۴- اگر رئیس یا بزرگ ما دستور گناه داد، نباید از او اطاعت کنیم. ﴿هیت لك قال معاذ الله﴾ (به خاطر اطاعت از مردم، نباید نافرمانی خدا نمود. «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»^(۱))
- ۱۵- به هنگام خطر گناه باید به خدا پناه برد. ﴿قال معاذ الله﴾*
- ۱۶- در کاخ حکومتی نیز می‌توان پاک، عفیف، صادق و امین بود. ﴿قال معاذ الله﴾*
- ۱۷- خطر غریزه‌ی جنسی به قدری است که برای نجات از آن باید خدا به فریاد برسد. ﴿معاذ الله﴾*
- ۱۸- انسان هواپرست از رسوایی ظاهری هراس دارد (زلیخا درها را محکم بست ولی خداپرست از خدا) ﴿معاذ الله﴾*
- ۱۹- انجام گناه (زنا)، با کرامت انسانی ناسازگار است. ﴿معاذ الله﴾*
- ۲۰- یاد خدا به نفس، نقش مهمی در ترک گناه دارد. ﴿معاذ الله﴾*
- ۲۱- اولین اقدام علیه گناه، یاد خدا و پناه بردن به اوست. ﴿معاذ الله﴾*
- ۲۲- بهترین نوع تقوا آن است که به خاطر لطف، محبت و حقّ خداوندی گناه نکنیم، نه از ترس رسوایی در دنیا یا آتش در آخرت. ﴿معاذ الله انه ربّي احسن مثنوی﴾
- ۲۳- یاد کردن الطاف الهی، از عوامل ترک گناه است. ﴿انه ربّي احسن مثنوی﴾*

- ۲۴- یاد عاقبت گناه، مانع از ارتکاب آن است. ﴿لَا يَفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾
 ۲۵- تشویق به زنا یا زمینه‌سازی برای گناه جوانان پاک، ظلم به خود، همسر، جامعه و افراد است. ﴿لَا يَفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾
 ۲۶- یک لحظه گناه، می‌تواند انسان را از رستگاری ابدی دور کند. ﴿لَا يَفْلِحُ

الظالمون﴾

- ۲۷- ارتکاب گناه، ناسپاسی و کفران نعمت‌ها است. ﴿لَا يَفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾
 ۲۸- در هر کاری، باید عاقبت اندیشی کرد. ﴿لَا يَفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾*
 ۲۹- یوسف علیه السلام در بحبوه درگیری با زلیخا به فکر فلاح بود. ﴿لَا يَفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾*
 ۳۰- انسانی که مقام و منزلت خود را می‌داند خود را به بهای کم و زودگذر نمی‌فروشد. ﴿لَا يَفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾*
 ۳۱- اگر از دری ظلم وارد شود، فلاح از در دیگر بیرون می‌رود. ﴿لَا يَفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾*

﴿۲۴﴾ وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ

عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ

و همانا (همسر عزیز مصر) قصد او (یوسف) را کرد و او نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید (بر اساس غریزه) قصد او را می‌کرد. اینگونه (ما) او را با برهان کمک کردیم) تا بدی و فحشا را از او دور کنیم، چرا که او از بندگان برگزیده ما است.

نکته‌ها:

- امام صادق علیه السلام فرمود: «برهان رب» همان نور علم، یقین و حکمت بود که خداوند در آیات قبل فرمود: ﴿وَأَتَيْنَاهُ حَكْمًا وَعِلْمًا﴾^(۱)
 و آنچه در بعضی روایات آمده که مراد از برهان، مشاهده قیافه‌ی پدر یا جبرئیل است، سند

۱. تفسیر کشف الاسرار.

محکمی ندارد.

□ در قرآن بارها از همّت و تصمیم دشمنان خدا برای توطئه نسبت به اولیای الهی، سخن به میان آمده که خداوند نقشه‌های آنان را نقش بر آب نموده است.

در برگشت از جنگ تبوک منافقان خواستند با رم دادن شتر پیامبر، حضرت را به شهادت برسانند ولی نشد؛ ﴿وَهُمْ بَمَا لَمْ يَنَالُوا﴾^(۱) یا تصمیم بر منحرف کردن پیامبر گرفتند؛ ﴿هَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضَلُّوكَ﴾^(۲) و یا تصمیم بر تجاوز گرفتند که نشد. ﴿أَذْهَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ﴾^(۳)

□ یوسف، معصوم و پاکدامن بود؛ به دلیل گفتار همه‌ی کسانی که به نحوی با یوسف رابطه داشته‌اند و ما نمونه‌هایی از آن را بیان می‌کنیم:

۱. خداوند فرمود: ﴿لَنُصْرَفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ (ما یوسف را با برهان کمک کردیم) تا بدی و فحشا را از او دور کنیم، زیرا او از بندگان برگزیده‌ی ماست.
۲. یوسف می‌گفت: ﴿رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ﴾ پرودگارا! زندان برای من از گناهی که مرا به آن دعوت می‌کنند بهتر است. در جای دیگر گفت: ﴿أَنِّي لَمْ أَخْنُ بِالْغَيْبِ﴾ من به صاحبخانه‌ام در غیاب او خیانت نکردم.

۳. زلیخا گفت: ﴿لَقَدْ رَاودْتَهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ﴾ به تحقیق من با یوسف مراوده کردم و او معصوم بود.

۴. عزیز مصر گفت: ﴿يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ﴾ ای یوسف تو این ماجرا را مسکوت بگذار و به زلیخا گفت: از گناهت استغفار کن.

۵. شاهده‌ی که گواهی داد و گفت: اگر پیراهن از عقب پاره شده معلوم می‌شود که یوسف پاکدامن است. ﴿إِنْ كَانَ قِيصُهُ...﴾

۶. زنان مصر که گفتند: ﴿مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ﴾ ما هیچ گناه و بدی درباره‌ی او سراغ نداریم.

۷. ابلیس که وعده‌ی فریب همه را داد، گفت: ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾ من حریف

۱. توبه، ۷۴.

۲. نساء، ۱۱۳.

۳. مائده، ۱۱.

برگزیدگان نمی‌شوم و این آیه یوسف را مخلص نامیده است.

پیام‌ها:

- ۱- اگر امداد الهی نباشد، پای هر کسی می‌لغزد. ﴿هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾
- ۲- در هر صحنه‌ای، امکان رؤیت برهان ربّ وجود دارد. ﴿هَمَّتْ بِهِ... رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾*
- ۳- انبیا در غرایز مانند سایر انسان‌ها هستند، ولی به دلیل ایمان به حضور خدا، گناه نمی‌کنند. ﴿هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾
- ۴- غفلت از یاد الهی، زمینه‌ی ارتکاب گناه و توجّه به آن، عامل محفوظ ماندن در گناه است. ﴿هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾*
- ۵- مخلص شدن موجب محفوظ ماندن شخص از گناه می‌گردد. ﴿لِنَصْرِفَ عِنْدَ السُّوءِ... أَنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ﴾*
- ۶- عبادت خالصانه رمز موفقیت در دوری از گناه است. ﴿لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ... أَنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ﴾*
- ۷- خداوند، بندگان مخلص را حفظ می‌کند. ﴿لِنَصْرِفَ عَنْهُ... أَنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ﴾
- ۸- بدی و فحشا با مخلص بودن یکجا جمع نمی‌شود. ﴿لِنَصْرِفَ عِنْدَ السُّوءِ... الْمُخْلِصِينَ﴾*
- ۹- مخلص شدن مخصوص یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ نیست، می‌توان با پیمودن راه آن حضرت به مقام مخلصین نزدیک شد. ﴿أَنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ﴾*

﴿ ۲۵ ﴾ وَ أَسْتَبِقَا أَلْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ أَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَا أَلْبَابِ
قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

و هر دو بسوی در سبقت گرفتند و آن زن پیراهن او را از پشت درید.
ناگهان شوهرش را نزد در یافتند. زن (برای انتقام از یوسف یا تبرئه خود
با چهره حقّ به جانبی) گفت: کیفر کسی که به همسرت قصد بد داشته جز
زندان و یا شکنجه دردناک چیست؟

نکته‌ها:

□ «استباق» به معنای سبقت و پیشی گرفتن دو یا چند نفر از یکدیگر است، یوسف برای فرار
از گناه به سوی در فرار کرد و زلیخا نیز به دنبال او می‌دوید. گویا به سوی در مسابقه
گذارده‌اند. «قدّ» به معنای پاره شدن پارچه از طرف طول است. «لغاء» به یافتن ناگهانی
چیزی گفته می‌شود.

پیام‌ها:

- ۱- گفتن «معاذ الله» به تنهایی کفایت نمی‌کند، باید از گناه فرار کرد. ﴿استبقا﴾
- ۲- گاهی ظاهر عمل یکی است، ولی هدف‌ها مختلف است. (یکی می‌دود تا به
گناه آلوده نشود، دیگری می‌دود تا آلوده بکند). ﴿استبقا﴾
- ۳- هجرت و فرار از گناه، لازم است. ﴿استبقا الباب﴾
- ۴- بهانه‌ی بسته بودن در برای تسلیم شدن در برابر گناه کافی نیست، باید به سوی
درهای بسته حرکت کرد شاید باز شود. ﴿استبقا الباب﴾
- ۵- مجرم معمولاً از خود جای پا باقی می‌گذارد. ﴿قدّت قمیصه من دُبُرٍ﴾*
- ۶- گاه بایستی سرزده به منازل و محل کار سرکشی کرد. ﴿الْفِيَا﴾*
- ۷- گاهی شاکی، خود مُجرم است. ﴿قالت ما جزاء...﴾
- ۸- گنهکار برای تبرئه خود، از عواطف و احساسات بستگان خود استمداد
می‌کند. ﴿بأهلك﴾

- ۹- صاحبان قدرت معمولاً اگر مقصّر باشند، دیگران را متهم می‌کنند. ﴿مَنْ ارَادَ بَاهِلِكَ سُوءٌ﴾
- ۱۰- مجرم برای تبرئه خود، به دیگران اتهام می‌بندد. ﴿ارَادَ بَاهِلِكَ سُوءٌ﴾
- ۱۱- چه بسا سخن حقی که از آن باطل طلب شود. (کیفر برای کسی که سوء قصد به زن شوهردار دارد، حرف حقی است، اما چه فردی سوء قصد داشته باید بررسی شود) ﴿ارَادَ بَاهِلِكَ سُوءٌ إِلَّا أَنْ يَسْجَنَ﴾
- ۱۲- زلیخا عاشق نبود، بلکه هوس‌باز بود؛ چرا که عاشق حاضر است جانش را فدای معشوق کند، نه این که او را متهم و به زندان افکند. ﴿ارَادَ بَاهِلِكَ سُوءٌ...﴾
- ۱۳- زندان و زندانی نمودن مجرمان، سابقه تاریخی دارد. ﴿يَسْجَنَ﴾
- ۱۴- اعلام کیفر، نشانه‌ی قدرت همسر عزیز بود. ﴿يَسْجَنَ أَوْ عَذَابِ الْيَمِّ﴾
- ۱۵- عشق هوس‌آلود، گاهی عاشق را قاتل می‌کند. ﴿أَنْ يَسْجَنَ أَوْ عَذَابِ الْيَمِّ﴾
- ۱۶- زلیخا دارای نفوذ در دستگاه حکومتی و خط دهنده بوده است. ﴿إِلَّا أَنْ يَسْجَنَ أَوْ عَذَابِ الْيَمِّ﴾

﴿۲۶﴾ قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ

قَمِيصُهُ قُدًّا مِّن قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

(یوسف) گفت: او خواست که از من (برخلاف میل) کام گیرد و شاهده‌ی از خانواده زن، شهادت داد که اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده، پس زن راست می‌گوید و او از دروغگویان است. (زیرا در این صورت او و همسر عزیز، از روبرو درگیر می‌شدند و پیراهن از جلو چاک می‌خورد.)

﴿۲۷﴾ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِّن دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ

و اگر پیراهن او (یوسف) از پشت پاره شده، پس زن دروغ گفته و او از راستگویان است.

نکته‌ها:

□ در برخی روایات، شاهد را کودکی معرفی کرده‌اند که مثل عیسی علیه السلام در گهواره به سخن آمد، ولی چون سند محکمی ندارد، نمی‌توان به آن اعتنا کرد. اما بهتر است شاهد را یکی از مشاوران عزیز بدانیم که فامیل همسر و دارای هوش و ذکاوت بود و همانند عزیز مصر، شاهد این اتفاق گردید، و الا اگر خود شاهد اصل ماجرا بود، معنی نداشت که به صورت جمله شرطیه، شهادت دهد و بگوید: «ان کان...».

□ یوسف، ابتدا سخنی نگفت و شاید اگر همسر عزیز حرفی و تهمتی نمی‌زد، یوسف حاضر نمی‌شد آبروی او را بریزد و بگوید: «هی راودتی».

□ گاهی برخی از پاکان در معرض تهمت قرار گرفته‌اند: در میان زنان، پاکدامن‌تر از مریم نبود، اما او را متهم به ناپاکی کردند، در میان مردان نیز کسی به پاکی یوسف یافت نمی‌شد، به او هم نسبت ناروای زنا دادند. اما خداوند در هر دو مورد به بهترین وجه پاکی آنان را ثابت نمود.

□ در داستان یوسف، پیراهن او نقش آفرین است: در اینجا؛ پارگی پیراهن از پشت، دلیل بی‌گناهی او و کشف جرم همسر عزیز گردید و در جای دیگر؛ پاره نشدن پیراهن موجب کشف جرم برادران او گردید. زیرا بعد از انداختن یوسف به چاه، وقتی برادران پیراهن او را آغشته به خون کرده و به پدر نشان دادند و گفتند: یوسف را گرگ خورده است، پدر پرسید: پس چرا پیراهن او پاره نشده است؟! در پایان داستان نیز، پیراهن یوسف، وسیله‌ی بینا شدن چشم پدر گردید.

پیام‌ها:

۱- متهم باید از خود دفاع و مجرم اصلی را معرفی کند. حضرت یوسف علیه السلام در برابر جمله «ما جزاء من اراد باهلك سوء» با گفتن «هی راودتی»، پاسخ مناسبی به زلیخا داد.*

۲- کسی که در مقام قضاوت است باید شکایت شاکی و دفاع متهم را بشنود و مدارک را بررسی کند و سپس نظر دهد. (در این ماجرا همسر گفت که یوسف سوء قصد داشته، «اراد باهلك سوء» یوسف تهمت را رد کرد و گفت: «هی

- راودتنی» شاهد نیز علامت صدق و کذب را از راه پاره شدن پیراهن جلو تا پشت سر مطرح کرد) *
- ۳- دفاع از بی گناه، واجب است و سکوت در همه جا زیبا نیست. ﴿شهد شاهد﴾
- ۴- کمک به روشن شدن حقیقت، کاری پسندیده است. ﴿و شهد شاهد﴾ *
- ۵- خداوند از راهی که هیچ انتظارش نمی‌رود، افراد را حمایت می‌کند. ﴿شهد شاهد من اهلها﴾
- ۶- آنجا که خدا بخواهد، بستگان مجرم علیه او شهادت می‌دهند. ﴿شهد شاهد من اهلها﴾
- ۷- در شهادت و داوری، مراعات حسب، نسب، موقعیت و خویشاوندی متهم، جایز نیست. ﴿شهد شاهد من اهلها﴾
- ۸- شهادت خویشان علیه یکدیگر، سبب اطمینان بیشتری می‌شود. ﴿شاهد من اهلها﴾ *
- ۹- در قضاوت، بیش از توجه به گفته‌های شاکی و متهم، به بررسی مدارک و اسناد توجه شود. ﴿قالت ما جزاء... قال هی راودتنی... شهد شاهد... ان کان قیصه...﴾ *
- ۱۰- در قضاوت، هر جرمی کارشناس نیاز دارد. ﴿شهد شاهد... ان کان قیصه...﴾ *
- ۱۱- در جرم‌شناسی از آثار ظریف به جای مانده، مجرم شناخته و مسایل کشف می‌شود. ﴿ان کان قیصه...﴾
- ۱۲- قاضی می‌تواند بر اساس قرائن، حکم کند. ﴿ان کان قیصه قد من قبل فصدقت و هو من الکاذبین﴾
- ۱۳- بکارگیری روشهای جرم‌شناسی برای تشخیص جرم و مجرم، لازم است. ﴿ان کان قیصه قد من دبر...﴾

﴿ ۲۸ ﴾ فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ

پس همین که (عزیز مصر) پیراهن او را دید که از پشت پاره شده است، (حقیقت را دریافت و) گفت: بی شک این از حیله شما زنان است. البته حیله شما شگرف است.

نکته‌ها:

□ با اینکه قرآن، کید شیطان را ضعیف می‌داند: ﴿انَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانُ ضَعِيفًا﴾^(۱) ولی در این آیه، کید زنان بزرگ شمرده شده است. به گفته‌ی تفسیر صافی، این به خاطر آن است که وسوسه شیطان غیابی و سارقانه است، ولی وسوسه زن با لطف و محبت و حضوری و دائمی است.

□ گاهی خداوند کارهای بزرگ را با وسیله‌های کوچک انجام می‌دهد. مثلاً سرنگونی سپاه ابرهه را با پرندگان ابابیل، حفظ جان پیامبر اسلام را با تار عنکبوت، آموزش دفن میت را با کلاغ، اثبات پاکی مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ را با سخن گفتن نوزاد، پاکی یوسف را با پاره شدن پیراهن، ایمان آوردن یک کشور را با سفر هُدُود و کشف اصحاب کهف را با نمونه پول، تحقق بخشیده است.

پیام‌ها:

- ۱- قضاوت بر اساس ادله و بدور از حب و بغض‌ها، مقتضای عدالت است. ﴿فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ... قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ﴾*
- ۲- استدلال منطقی، هر انسانی را مطیع و منقاد می‌کند. (عزیز مصر مطیع سخن شاهد شد) ﴿شَهِدَ شَاهِدًا... قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ﴾*
- ۳- آثار و مدارک صحنه جرم باید به دقت مشاهده و بررسی شود. ﴿قُدَّ مِنْ دُبُرٍ﴾*
- ۴- وقتی به نتیجه قطعی رسیدید، در اعلان حکم تردید نکنید. ﴿فَلَمَّا رَأَى... قَالَ﴾*

۵- عزیز مصر دارای عدالت نسبی و انصاف در برخورد با موضوعات بوده است. (چون بدون پرسش و پاسخ کسی را متهم نکرد و پس از آن نیز حق را به یوسف داد). ﴿فَلَمَّا رَأَى... أَنَّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾*

۶- حق، پشت پرده نمی ماند و مجرم روزی رسوا می شود. ﴿أَنَّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾
 ۷- سخن حق را گرچه تلخ و بر ضرر باشد بپذیریم. (عزیز پذیرفت که مقصر همسر اوست) ﴿أَنَّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾*

۸- از مکر زنان ناپاک بترسید که حيله‌ی آنان خطرناک است. ﴿أَنَّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ عَظِيمٍ﴾
 ۹- گاهی مکر و حيله هر قدر هم بزرگ باشد، قابل کشف و افشاست. ﴿فَلَمَّا رَأَى... قَالَ أَنَّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ عَظِيمٍ﴾

﴿ ۲۹ ﴾ يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ

الْخَاطِئِينَ

(عزیز مصر گفت:) یوسف از این مسئله صرف نظر کن و (آن را بازگو نکن و به همسرش نیز خطاب کرد:) و تو برای گناهت استغفار کن، چون از خطاکاران بوده‌ای.

پیام‌ها:

- ۱- عزیز مصر می خواست مسئله مخفی بماند، ولی مردم دنیا در تمام قرن‌ها از ماجرا با خبر شدند، تا پاکی یوسف ثابت شود. ﴿یوسف اعرض عن هذا﴾
- ۲- اعمال زشت افراد را نباید بر ملا کرد. ﴿اعرض عن هذا﴾*
- ۳- عزیز مصر به خاطر جایگاهش از یوسف خواست تا از جریان صرف نظر کند. ﴿اعرض عن هذا﴾*
- ۴- عزیز مصر نیز همچون سایر کاخ‌نشینان، نسبت به مسئله‌ی ناموس و غیرت تساهل کرد و به استغفار اکتفا کرد و از توبیخ همسر به صورت جدی خودداری نمود!. ﴿و استغفری﴾

۵- رهبران غیرالهی، قدرت برخوردار قاطع نسبت به بستگان متخلف خودشان را ندارند. ﴿و استغفری﴾

۶- تلاش زن برای برقراری رابطه با غیر همسر خویش، امری ناروا و نامشروع است. ﴿و استغفری لذنبك﴾

۷- روابط لجام گسیخته جنسی و هوسرانی، حتی در بین غیر متدینین به ادیان الهی، کاری ناپسند شمرده می شده است. ﴿استغفری لذنبك﴾*

﴿۳۰﴾ وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ

قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

زنانی در شهر (زبان به ملامت گشودند و) گفتند: همسر عزیز با غلامش مراوده داشته و از او کام خواسته است. همانا یک غلام او را شیفته خود کرده است. به راستی ما او را در گمراهی آشکار می بینیم.

نکته‌ها:

□ «شغاف» به پیچیدگی بالای قلب یا پوسته نازک روی قلب، که همچون غلاف آنرا در برمی گیرد، گفته شده است. جمله‌ی «شَغَفَهَا حُبًّا» یعنی علاقه‌ی یوسف به قلب زلیخا گره خورده و عشق شدید شده است.^(۱)

□ دو گروه درباره یوسف گفتند: علاقه‌ی بیش از حدّ به او نشانه‌ی گمراهی است: یکی برادرانش که به جهت محبت پدر به یوسف، پدر را گمراه خوانده و گفتند: «إِنَّ ابْنًا لِّفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» و دیگری زنان مصر که به جهت علاقه‌ی شدید زلیخا به یوسف، زلیخا را گمراه خوانده و گفتند: «إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ».

□ هر کس یوسف را برای خود می خواهد؛ یعقوب او را فرزند خود می داند؛ ﴿يَا بُنَيَّ﴾ کاروان او را سرمایه خود می داند؛ ﴿شروه بئمن بحس﴾ عزیز مصر او را فرزند خوانده می داند؛ ﴿تتخذة

۱. تفسیر نمونه.

ولدا ﴿ زلیخا او را معشوق خود می‌داند؛ ﴿شغفها حباً﴾ زندانیان او را تعبیر کننده خواب خود می‌دانند؛ ﴿تبتنا بتأویله﴾ ولی خداوند او را برگزیده و رسول خود می‌داند؛ ﴿یحییٰ ربک﴾ و آنچه برای یوسف ماند، همین مقام رسالت بود. ﴿والله غالب علی امره﴾

پیام‌ها:

- ۱- اخبار مربوط به خانواده مسئولان، زود شایع می‌گردد، پس باید مراقب رفتارهای خود باشند. ﴿قال نسوة... إمرأت العزیز﴾
- ۲- بستن درها برای انجام گناه نیز مانع رسوایی نمی‌شود. ﴿قال نسوة... إمرأت العزیز تراود﴾
- ۳- خطاهای افراد خانواده به مرد و سرپرست خانواده منتسب می‌شود. ﴿امرئة العزیز تراود فتاها﴾*

﴿۳۱﴾ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ

كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ أَخْرِجْ عَلَيْنِ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَ

قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ

پس چون (همسر عزیز) نیرنگ (و بدگویی) زنان (مصر) را شنید، (کسی را برای دعوت) به سراغ آنها فرستاد و برای آنان (محل و) تکیه‌گاهی آماده کرد و به هر یک چاقویی داد (تا میوه میل کنند) و به یوسف گفت: بر زنان وارد شو. همین که زنان او را دیدند بزرگش یافتند و دست‌های خود را (به جای میوه) عمیقاً بریدند و گفتند: منزّه است خداوند، این بشر نیست، این نیست جز فرشته‌ای بزرگوار.

نکته‌ها:

□ «قَطَّعْنَ» از ریشه‌ی «قطع»، به معنای بریدن است که چون به باب تفعیل در آمده، این معنا را نیز می‌رساند که زنان حاضر در جلسه چون یوسف را دیدند به قدری مبهوت شدند که

مواضع متعددی از دست خویش را بریدند و قطعه قطعه کردند.

□ «حاشا» به معنی در حاشیه و کنار بودن است. رسم بوده که هرگاه می‌خواستند شخصی را از عیبی منزّه بدانند، اول خدا را تنزیه می‌کردند سپس آن شخص را.^(۱)

□ همسر عزیز مصر زن سیاستمداری بود و با مهمانی دادن توانست مشت رقبا را باز کند و آنان را غافلگیر نماید.

پیام‌ها:

- ۱- گاهی هدف از بازگو کردن مسایل دیگران، دلسوزی نیست، بلکه حسادت و توطئه و نقشه علیه آنان است. ﴿بمکرهن﴾
- ۲- شاید زنان مصر با انتشار خبر عشق زلیخا به یوسف علیه السلام می‌خواستند بدین وسیله یوسف را مشاهده کنند. ﴿بمکرهن﴾
- ۳- گاهی باید پاسخ مکر را با مکر داد. (زنان با بازگو کردن راز همسر عزیز مصر، نقشه کشیدند و او با یک میهمانی، نقشه آنان را پاسخ داد.) ﴿ارسلت الیهن﴾
- ۴- زلیخا برای کنترل جوسازی علیه خود، اقدام به توجیه افراد عمده‌ای که در جوسازی و انتشار اخبار دخیل بودند پرداخت. (واضح است که دعوت شدگان همه‌ی زنان منطقه نبودند) ﴿فلما سمعت بمکرهن ارسلت الیهن﴾
- ۵- مجرم گاه برای تنزیه خود، جرم را گسترش می‌دهد و آن را عادی جلوه می‌دهد. ﴿فلما سمعت بمکرهن ارسلت الیهن﴾
- ۶- سرویس جداگانه برای هر میهمان کاری پسندیده و ارزشمند است. ﴿آتت من واحده منهن سکیناً﴾
- ۷- اطاعت از مولی و صاحب تا وقتی معصیت نباشد لازم است. ﴿قالت اخرج علیهن فلما رأينه﴾
- ۸- شنیدن کی بود مانند دیدن. ﴿فلما رأينه اکبرنه﴾

۱. تفسیرالمیزان.

- ۹- انسان به طور فطری در برابر بزرگی و بزرگواری، تواضع می‌کند. ﴿اکبرنه﴾
- ۱۰- زلیخا خواست به زنان مصر تفهیم کند که شما یک لحظه یوسف را دیدید، طاقت از کف دادید؛ او شبانه روز در خانه من است؟! ﴿فلما رأينه اکبرنه و قطعن ایدیهن﴾*
- ۱۱- در انتقاد عجله نکنید، شاید شما هم اگر به جای او بودید مثل او می‌شدید. ﴿قطعن ایدیهن﴾ (انتقاد کنندگان وقتی یوسف را دیدند، همه مثل زن عزیز مصر گرفتار شدند)
- ۱۲- انسان تا وقتی در معرض امتحان قرار نگرفته ادعایی دارد؛ اما گاهی که مورد آزمایش قرار گرفت، ناخودآگاه ماهیت خود را نشان می‌دهد. ﴿فلما رأينه اکبرنه و قطعن ایدیهن﴾*
- ۱۳- عشق که آمد، انسان بریدن دست خودش را نمی‌فهمد. ﴿قطعن ایدیهن﴾ (اگر شنیده‌اید که حضرت علی علیه السلام به هنگام نماز، از پایش تیر را کشیدند و متوجه نشد، تعجب نکنید. زیرا اگر عشق سطحی دنیوی تا بریدن دست پیش می‌رود، عشق معنوی و عمیق به جمال واقعی، چه خواهد کرد!)
- ۱۴- یوسف در زیبایی بی نظیر و در عین حال در عفت الگویی برای همگان است. ﴿فلما رأينه اکبرنه... قلن حاش لله﴾*
- ۱۵- جمال یوسف علیه السلام موجب گرفتاری او شد، ولی علم و تقوایش موجب نجات او گردید. (آری جمال معنوی مهم‌تر از جمال ظاهری است)*
- ۱۶- مردم مصر در آن زمان، به خداوند و فرشتگان ایمان داشتند. ﴿حاش لله... ملک کریم﴾

﴿۳۲﴾ قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاودتُّهُ عَنْ نَفْسِهِ
فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَا مِن
الصَّاعِرِينَ

(همسر عزیز مصر به زنانی که دست خود را بریده بودند، گفت: این همان کسی است که مرا در باره او ملامت می کردید. و البته من از او کام خواستم، ولی او پاکی ورزید. و اگر آنچه را به او دستور می دهم انجام ندهد، حتماً زندانی خواهد شد و از خوارشدگان خواهد بود.)

نکته‌ها:

□ شرایط اجتماعی و روانی، در نوع عکس‌العمل افراد تأثیر دارد. همسر عزیز آنگاه که از افشای کار زشت خود می ترسد، درها را می بندد، «غَلَقَتِ الْبَابَ»، اما هنگامی که زنان مصر را همراه و همداستان خود می بیند، علناً می گوید: «أنا راودته» من او را فرا خواندم. در جامعه نیز وقتی حساسیت به زشتی گناه از بین برود، گناه آسان می شود. شاید برای جلوگیری از همین امر است که در دعای کمیل می خوانیم: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ» خداوند! گناهایی که پرده حیا را پاره می کند برایم بیامرزد. زیرا گناه در ابتدا انجامش برای انسان سنگین است، اما همین که پرده حیا برافتاد آسان می شود.

پیام‌ها:

- ۱- دیگران را ملامت نکنید که خود گرفتار می شوید. ﴿فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ﴾
- ۲- عشق گناه آلود، سبب رسوائی می شود. ﴿لَقَدْ رَاودتُّهُ﴾
- ۳- دروغگو رسوا می شود. کسی که دیروز گفت: یوسف قصد سوء داشته؛ ﴿ارَادَ بَاهِلِكَ سُوءٌ﴾ امروز می گوید: ﴿لَقَدْ رَاودتُّهُ﴾ من قصد کام گرفتن از او را داشتم.
- ۴- اخلاص و عفت پاکان، سبب رسوایی ناپاکان می شود. ﴿وَ لَقَدْ رَاودتُّهُ عَنْ نَفْسِهِ﴾*
- ۵- گاهی دشمن هم به پاکی شخص مقابل، گواهی می دهد. ﴿فَاسْتَعْصَمَ﴾ (وجدان

مجرم نیز گاهی بیدار می شود.)

- ۶- پاکی، لازمه ی نبوت است. ﴿فاستعصم...﴾
- ۷- چه پاکانی که به خاطر خودکامگان به زندان می روند. ﴿فاستعصم... لیسجنن﴾
- ۸- گناهکاران برای رسیدن به هدف خویش از هر وسیله ای استفاده می کنند. ﴿و لئن لم یفعل ما آمره لیسجنن﴾*
- ۹- قدرت اگر با ایمان و تقوا همراه نباشد برای هوای نفس مورد استفاده قرار می گیرد. ﴿ما آمره لیسجنن﴾*
- ۱۰- زلیخا در دستگاه حکومتی مصر دارای نفوذ بوده است. ﴿لیسجنن﴾*
- ۱۱- سوء استفاده از قدرت، حربه ی طاغوتیان است. ﴿لیسجنن﴾
- ۱۲- تهدید به حبس و تحقیر، حربه و شیوه ی طاغوتیان است. ﴿لیسجنن... الصاغرین﴾
- ۱۳- هوای نفس به قدری نیرومند است که حتی با رسوایی نیز به راه خود ادامه می دهد. ﴿راودته... و لئن لم یفعل ما آمره...﴾*
- ۱۴- عاشق شکست خورده، دشمن می شود. ﴿قالت... لیسجنن و لیکوناً من الصاغرین﴾

﴿۳۳﴾ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ

(یوسف) گفت: پرودگارا! زندان برای من از آنچه مرا به سوی آن می خوانند محبوب تر است. و اگر حيله آنها را از من باز نگردانی، به سوی آنها تمایل می کنم و از جاهلان می گردم.

نکته ها:

- یوسف سراپا جوانمرد بود؛ یکبار فدای حسادت برادران شد و خصومت نکرد. بار دیگر هدف عشق زلیخا شد، ولی گناه نکرد. بار سوم به هنگام قدرت، از برادران انتقام نگرفت. بار

چهارم همین که کشور را در خطر دید به جای تقاضای برگشت به وطن، تقاضای تدبیر امور اقتصادی و نجات کشور را داد.

□ برای هر کس، محبوبی است؛ برای یوسف پاکدامنی از زندان محبوب تر است. برای گروهی دنیا محبوب تر است؛ ﴿الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾^(۱) اما برای مؤمن خداوند محبوب تر است. ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ﴾^(۲)

پیام‌ها:

- ۱- توجّه به ربوبیت خدا، از آداب دعاست. ﴿رَبِّ﴾
- ۲- اولیای خدا، فشار زندگی شرافتمندانه را، از رفاه در گناه بهتر می‌دانند. ﴿رَبِّ السَّجْنِ احْبَبِ اِلَى﴾
- ۳- هر آزادی ارزش نیست و هر زندانی عیب نیست. ﴿رَبِّ السَّجْنِ احْبَبِ﴾
- ۴- انسان با استمداد از خداوند، می‌تواند در هر شرایطی از گناه فاصله بگیرد. ﴿رَبِّ السَّجْنِ احْبَبِ﴾ (هجرت از محیط گناه لازم است).
- ۵- رنج و سختی نمی‌تواند مجوز ارتکاب گناه باشد. ﴿رَبِّ السَّجْنِ احْبَبِ...﴾
- ۶- دعا و نیایش و استمداد از خداوند، یکی از راههای مصون ماندن از گناه و انحرافات جنسی است. ﴿رَبِّ السَّجْنِ احْبَبِ...﴾
- ۷- شخصیت انسان به روح او بستگی دارد، نه جسم او. اگر روح آزاد باشد، زندان بهشت است و اگر روح در فشار باشد، کاخ هم زندان می‌شود. ﴿السَّجْنِ احْبَبِ﴾
- ۸- جداسازی محیط به خاطر مصون ماندن افراد از گناه، کاری شایسته است. (یوسف خواهان جدا شدن بود، حتی اگر به قیمت زندان رفتن باشد) *
- ۹- رضایت خداوند بر رضایت مردم ترجیح دارد. ﴿رَبِّ السَّجْنِ احْبَبِ اِلَى مَّا يَدْعُونِي اِلَيْهِ﴾ *
- ۱۰- هیچ کس بدون لطف خداوند، محفوظ نمی‌ماند. ﴿وَالْاِ تَصْرَفِ عَنِّي...﴾ در

۱. ابراهیم، ۳.

۲. بقره، ۱۶۵.

شرایط بحرانی تنها راه نجات، اتکا به خداوند است.

- ۱۱- آزمایش‌های الهی هر لحظه سخت‌تر میشود. (یوسف قبلاً گرفتار یک زن بود، حال گرفتار چندین زن شده است.) ﴿كَيْدَهُنَّ، الْيَهُنَّ﴾
- ۱۲- راضی کردن مردم به قیمت ناخشنودی خدا، جهل است. ﴿اَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾
- ۱۳- گناه، موجب سلب علوم خدادادی و موهبت‌های الهی است. (در آیات قبل خواندیم: «آئیناه حکماً و علماً» و در اینجا یوسف می‌فرماید: ﴿اَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾
- ۱۴- جهل تنها بیسوادی نیست، انتخاب لذت آنی و چشم‌پوشی از رضای خدا، جهل محض است. ﴿اَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾
- ۱۵- گناه، کاری جاهلانه است. ﴿اَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾*
- ۱۶- عمل نکردن به دانسته‌ها، انسان را در ردیف جاهلان قرار می‌دهد. ﴿اَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾*

﴿۳۴﴾ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

پس پروردگارش (در خواست) او را اجابت کرد و حيله زنان را از او برگرداند، زیرا که او شنوای داناست.

پیام‌ها:

- ۱- مردان خدا، مستجاب الدعوة هستند. ﴿فاستجاب له﴾
- ۲- گاهی شداید و سختی‌ها زمینه‌ی پیدا شدن امداد الهی و راه نجات است. ﴿رَبِّ السَّجْنِ... فاستجاب﴾*
- ۳- پاکدامنی و عفاف، موجبات استجاب دعا را فراهم می‌سازد. ﴿رَبِّ السَّجْنِ احبَّ... فاستجاب﴾*
- ۴- درخواست خالصانه از خداوند، استجاب و عنایت او را در پی دارد. ﴿رَبِّ... فاستجاب﴾*
- ۵- دعای یوسف برای مصون ماندن از کید زنان مصر سریعاً مستجاب شد.

(حرف «فاء» در «فاستجاب»، رمز سرعت است) *

۶- هر کس به خدا پناه ببرد، محفوظ می ماند. «فاستجاب له ربّه فصرف عنه کیدهنّ»
 ۷- گاهی کار دشمن به نفع ما تمام می شود. (دشمن یوسف را به زندان انداخت،
 که مایه ی خلاصی یوسف از زلیخا بود) «فصرف عنه کیدهنّ» *

۸- استجاب دعا، دلیل بر شنوایی و بینایی و علم خداوند است. «فاستجاب... هو السميع العليم»

۹- کسانی که مورد مراجعه مردم هستند باید در آغاز خوب بشنوند، سپس با دانش خود به حلّ و فصل مشکل پردازند؛ چنانکه خداوند نیز در مقام اجابت دعا چنین است. «فاستجاب... هو السميع العليم» *

﴿ ۳۵ ﴾ ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّتْ حَتَّىٰ حِينٍ

سپس بعد از آن همه نشانه ها و شواهدی که (برای پاکی یوسف) دیدند،
 این گونه برایشان جلوه کرد که او را تا مدّتی زندانی کنند.

پیام ها:

- ۱- یک دیوانه، سنگی را در چاه می اندازد، صد نفر عاقل نمی توانند آنرا در آورند.
 یک زن عاشق شد، مردان متعدّد و رجال مملکتی نتوانستند این رسوایی را
 چاره اندیشی کنند. «بدا لهم من بعد ما رأوا»
- ۲- کاخ نشینی معمولاً با بی پروایی و پررویی همراه است. «من بعد ما رأوا الايات
 ليس جننه» با این همه دلیل بر پاکی یوسف، باز هم او محکوم به زندان می شود.
- ۳- زیبایی، همیشه خوشبختی آور نیست، دردسر هم دارد. «ثمّ بدا لهم... ليس جننه»
- ۴- معمولاً در دربارها و کاخهای طاغوتیان، دادگاه و محاکمه غیابی و تشریفاتی
 است، تا بی گناهان محکوم شوند. «ليس جننه» (البته در مواردی این گونه نیست)
- ۵- در جامعه ی آلوده، هوسرانان آزاد و تقوایپشگان در زندانند. «ليس جننه» *
- ۶- افراد خاطی به ویژه قدرتمندان کمتر مسئولیت عمل خود را می پذیرند و

- می خواهند دیگران را قربانی کنند. ﴿لِیَسْجَنَّهُ﴾*
- ۷- در نظام های طاغوتی معصوم تر مظلوم تر است. ﴿لِیَسْجَنَّهُ﴾*
- ۸- پاک بودن و پاک ماندن هزینه دارد. ﴿لِیَسْجَنَّهُ﴾*
- ۹- جلوگیری از رسوایی خاندان عزیز مصر و پایان یافتن شایعات، هدف حکمرانان مصر از زندانی ساختن یوسف بود. ﴿لِیَسْجَنَّهُ حَقَّ حَیْنٍ﴾*
- ۱۰- وقتی دستگاه قضایی بر طبق خواسته سیاستمداران و افراد ذی نفوذ تصمیم می گیرد، مدت زمان زندان نیز نامشخص است. ﴿حَقَّ حَیْنٍ﴾*

﴿۳۶﴾ وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَ قَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبَأْنَا بِنَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

و با یوسف، دو جوان دیگر وارد زندان شدند. یکی از آن دو (نزد یوسف آمد و) گفت: من در خواب خود را دیدم که (انگور را) برای شراب می فشارم و دیگری گفت: من خود را در خواب دیدم که بر سرم نانی می برم و پرندگان از آن می خورند، ما را از تعبیر خوابمان آگاه ساز! همانا ما تو را از نیکوکاران می بینیم.

نکته ها:

- در حدیث می خوانیم: دلیل آنکه زندانیان، یوسف را نیکوکار نامیدند، این بود که به افراد مریض در زندان رسیدگی می کرد و به نیازمندان کمک و برای دیگران، جا باز می کرد.^(۱)

پیام ها:

- ۱- زندان یوسف، عمومی بوده است. ﴿مَعَهُ السِّجْنَ﴾
- ۲- خواب ها را ساده نگیریم، در بعضی از آنها اسراری نهفته است. ﴿أَرَانِي أَعْصِرُ

۱. تفسیر نورالتقلین - میزان الحکمه (سجن).

- خماً ﴿(ممکن است انسان‌های عادی نیز خواب‌های مهمی ببینند.)
- ۳- انسان همه جا می‌تواند مثمر ثمر باشد، حتی در زندان. ﴿تَبَيَّنَا بِتَأْوِيلِهِ﴾*
- ۴- نیکوکاران با صفای دل چیزهایی درک می‌کنند که دیگران آن را نمی‌یابند.
﴿تَبَيَّنَا بِتَأْوِيلِهِ اَنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾*
- ۵- اگر مردم اعتماد به کسی پیدا کنند، تمام رازهای خود را با او در میان می‌گذارند. ﴿اَنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾
- ۶- انسان‌های وارسته، در زندان نیز روی افراد تأثیر می‌گذارند. ﴿اَنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾
- ۷- حتی مجرمان و گناهکاران نیز برای نیکوکاران، جایگاه شایسته‌ای قایلند. ﴿اَنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾
- ۸- نیکوکاران همه جا حتی در زندان مورد احترام و پناهگاه مردم هستند. ﴿اَنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾*
- ۹- نیکوکاری یوسف عليه السلام قدم اول او در جذب و تبلیغ بود. (احسان و خدمت‌رسانی به زندانیان، سبب جذب قلوب و دریافت لقب محسن از زندانیان شد) *
- ۱۰- بدون تمکن مالی و آزادی هم می‌توان محسن بود. (یوسف در زندان نه ثروت داشت، نه آزادی) ﴿اَنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾*
- ۱۱- اول نیکوکاری خود را اثبات کنید، سپس به تبلیغ دین پردازید. (یوسف که در نظر مردم نیکوکار شناخته شد، قبل از تعبیر خواب دوستان زندانی، به تبلیغ و ارشاد آنان پرداخته و به یکتاپرستی دعوت نمود) *
- ۱۲- دادن آگاهی‌های صحیح از مصادیق احسان است. (ما را از اسرار خوابی که دیده‌ایم آگاه ساز) ﴿اَنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾*

﴿ ۳۷ ﴾ قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ

(یوسف به آن دو نفر که خواب دیده بودند) گفت: من قبل از آنکه جیره غذایی شما برسد، تأویل خوابتان را خواهم گفت. این از اموری است که پروردگارم به من آموخته است. همانا من آئین قومی را که به خدا ایمان ندارند و به قیامت کفر می‌ورزند، رها کرده‌ام.

نکته‌ها:

- در ترجمه بخش اول آیه، این احتمال نیز وجود دارد که معنای آیه اینگونه باشد: من از جانب خداوند می‌دانم غذایی که برای شما خواهند آورد چیست؟ پس می‌توانم خواب شما را تعبیر کنم. یعنی یوسف علاوه بر تعبیر خواب از چیزهای دیگر نیز خبر می‌داده است. مثل حضرت عیسی علیه السلام که از غذای ذخیره شده در منازل و یا آنچه می‌خوردند، خبر می‌داد.
- سؤال: چرا حضرت یوسف علیه السلام خواب آنان را فوری تعبیر نکرد و آن را به وقتی دیگر و ساعتی بعد موکول کرد؟

پاسخ: فخررازی در تفسیر کبیر، چند وجه برای آن بیان کرده است:

۱. می‌خواست آنها را در انتظار قرار دهد تا کمی تبلیغ و ارشاد کند، شاید شخص اعدامی ایمان آورد و با حسن عاقبت از دنیا برود.
۲. می‌خواست با بیان نوع غذایی که نیامده، اعتماد آنان را جلب کند.
۳. می‌خواست آنها را تشنه‌تر کند تا بهتر بشنوند.
۴. چون تعبیر خواب یکی از آنها اعدام بود، کمی طفره رفت تا قالب تهی نکند.

پیام‌ها:

- ۱- گاهی برای تأثیرگذاری بیشتر، لازم است انسان قدرت علمی و کمالات خود را به دیگران عرضه کند. ﴿قَالَ... نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ﴾

- ۲- از علم خود برای بهره رساندن به دیگران استفاده کنیم. ﴿نَبِّأْتِكُمْ... مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي﴾ *
- ۳- معلومات و دانسته‌های خود را از خدا بدانیم. ﴿مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي﴾
- ۴- هدف از آموزشها نیز پرورش است. ﴿عَلَّمَنِي رَبِّي﴾
- ۵- خداوند حکیم است و بی جهت دری را به روی کسی باز نمی‌کند. ﴿عَلَّمَنِي رَبِّي﴾
 زیرا من؛ ﴿تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾
- ۶- کسی که از ظلمات کفر فرار کند، به نور علم می‌رسد. ﴿عَلَّمَنِي رَبِّي أَنِّي تَرَكْتُ﴾
 (دلیل علم من ترک کفر است.)
- ۷- از فرصت‌ها، بهترین استفاده را بکنید. ﴿نَبِّأْتِكُمْ بَأْوِيلَهُ... أَنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ﴾ (یوسف
 قبل از تعبیر خواب، کار فرهنگی و اعتقادی خود را شروع کرد.)
- ۸- اساس ایمان، تبری و تولی است. در این آیه برائت از کفار، ﴿أَنِّي تَرَكْتُ﴾ و در
 آیه بعد پیروی از ولایت اولیای الهی مطرح است. ﴿وَاتَّبَعْتُ﴾
- ۹- باید از انتساب مستقیم افراد به انحراف پرهیز کرد و با روش غیر مستقیم تبلیغ
 کرد. (یوسف نفرمود: شما از کفر دست بکشید، بلکه فرمود: من راه کفر را رها
 کردم) ﴿أَنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ *
- ۱۰- در تمام ادیان، عقیده به توحید و معاد در کنار یکدیگر بوده است. ﴿قَوْمٍ
 لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾

﴿۳۸﴾ وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا اَنْ
 نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكُمْ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ وَ
 لَكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ

و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کرده‌ام. برای ما سزاوار
 نیست که چیزی را شریک خداوند قرار دهیم. این از فضل خدا بر ما و بر
 مردم است، ولی بیشتر مردم سپاس‌گزاری نمی‌کنند.

نکته‌ها:

□ اصالت خانوادگی، همچنان که در ساختار شخصیت افراد مؤثر است، در پذیرش مردم نیز اثر دارد. لذا حضرت یوسف برای معرفی خود، به پدران خود که انبیای الهی هستند تکیه می‌کند تا هم اصالت خانوادگی را ارائه دهد و هم قداست دعوت خود را.

این همان روشی است که پیامبر ﷺ نیز در معرفی خود به کار می‌برد و می‌فرمود: من همان پیامبر امی هستم که نام و نشانم در تورات و انجیل آمده است. سیدالشهدا حسین ابن علی علیه السلام در کربلا و امام سجاد علیه السلام نیز در برابر مردم شام، خود را چنین معرفی کردند: «أنا ابن فاطمة الزهراء»

□ «مِلَّة» در قرآن به معنای آیین بکار رفته است. سیمای «مِلَّة ابراهیم» اینگونه ترسیم شده است: «با تمام قُوا در راه خدا جهاد کنید و اهل نماز و زکات و اعتصام به خدا باشید. در دین سختی و حرجی نیست، تسلیم خدا باشید، این است مِلَّت پدران ابراهیم.»^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- رسیدن به حَقّ، در گرو شناخت باطل و ترک آن است. «تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ...»
- ۲- جدّ انسان، در حکم پدر انسان است و «أَب» به او نیز اطلاق شده است. «مِلَّةَ آبَائِ اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ»
- ۳- انبیا باید از خاندان پاک باشند. «آبَائِ اِبْرَاهِيمَ وَ...»
- ۴- پیامبران الهی از یک هدف برخوردارند. «مِلَّةَ آبَائِ اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحَاقَ وَ...»
- ۵- در کنار راههای منفی، راه مثبت را نیز نشان دهیم. «تَرَكْتُ مِلَّةَ... وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ...»
- ۶- افتخار به پدران و پیروی از آنان در صورتی که راه حَقّ و توحید را پیموده باشند پسندیده و رواست. «وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِ...»*
- ۷- پدران انبیا علیهم السلام مشرک نبوده‌اند. «مَا كَانَ لَنَا اَنْ نَشْرِكَ...»*

۸- پرهیز از شرک و مبارزه با آن، پایه و اساس ادیان الهی است. ﴿مَا كَانَ لَنَا انْشُرَكَ﴾*

۹- شرک، در تمام ابعادش (ذات، صفات و عبادت)، منفور است. ﴿مَنْ شَاءَ﴾
 ۱۰- پرهیز از شرک و گرایش به توحید، توفیق الهی می‌خواهد. ﴿ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾
 ۱۱- تعالیم انبیا، نعمتی الهی و سزاوار شکر و سپاس است. ﴿ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا... وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾*

۱۲- نبوت و هدایت، توفیق و فضل الهی برای همه است. ﴿عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ﴾
 ۱۳- اکثریت، معیار شناخت صحیح نیست. ﴿أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾
 ۱۴- پشت کردن به راه انبیا، بزرگ‌ترین کفران نعمت است. ﴿لَا يَشْكُرُونَ﴾

﴿ ۳۹ ﴾ يَا صَاحِبِي السَّبْحِ أَأَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

ای دو زندانی من! آیا خدایان متعدّد و گوناگون بهتر است یا خداوند

یکتای مقتدر؟

نکته‌ها:

□ انسان‌ها سه دسته‌اند: گروهی قالب پذیرند، مثل آب و هوا که از خود شکلی ندارند و در هر ظرفی به شکل همان ظرف در می‌آیند. گروهی نفوذ ناپذیر و مقاوم هستند، همچون آهن و فولاد که در برابر فشار بیرونی ایستادگی می‌کنند. اما گروهی امام و راهبرند که دیگران را به رنگ حقّ درمی‌آورند. یوسف نمونه‌ای از انسان‌های دسته سوم است که در زندان نیز از مشرک، موخّد می‌سازد.

□ در قرآن در جاهای مختلف، از روش مقایسه و پرسش استفاده شده است که به نمونه‌هایی از آن درباره خداوند اشاره می‌کنیم:

۱. ﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ﴾^(۱)؛ آیا از شرکایی که برای خدا گرفته‌اید

- کسی هست که بیافریند و سپس آنرا برگرداند؟
۲. ﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ﴾^(۱)؛ آیا از شرکایی که برای خدا قرار داده‌اید کسی هست که به حق راهنمایی کند؟
۳. ﴿قُلْ أَعْرِضْ لِلَّهِ الْبَغْيُ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾^(۲)؛ آیا غیر خدای یکتا پروردگاری بپذیرم در حالی که او پروردگار همه چیز است؟
۴. ﴿اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^(۳)؛ خداوند بهتر است یا آنچه شریک او می‌گردانید؟

پیام‌ها:

- ۱- مردم را با محبت و عاطفه، صدا بنزید. ﴿یا صاحبی﴾
- ۲- انسان در برابر هم نشینان خود نیز مسئول است. ﴿یا صاحبی السجن﴾*
- ۳- از مکان‌ها و زمان‌های حساس برای تبلیغ استفاده کنید. ﴿یا صاحبی السجن﴾ ارباب متفرقون... ﴿(یوسف در زندان همین که می‌بیند به تعبیر خواب او نیاز دارند، فرصت را غنیمت شمرده و تبلیغ می‌کند).
- ۴- پرسش و مقایسه، یکی از راه‌های ارشاد و هدایت است. ﴿ارباب متفرقون خیر...﴾
- ۵- اعتقاد به توحید اساس ایمان است. (یوسف سرآغاز دعوت خود را توحید قرار داد) ﴿ارباب متفرقون خیر...﴾*
- ۶- خدایان متعدّد، عامل تفرقه و پراکندگی، و خدای واحد عامل یگانگی است. ﴿ارباب متفرقون خیر أم الله...﴾*
- ۷- فطرت بشر از تفرقه و تشتت بیزار است و یوسف از همین امر برای اثبات توحید بهره گرفته است. ﴿ارباب متفرقون خیر أم الله الواحد...﴾*
- ۸- وحدت و یگانگی، عامل قدرت و غلبه است. ﴿الواحد القهار﴾*

۳. نمل، ۵۹.

۲. انعام، ۱۶۴.

۱. یونس، ۳۵.

﴿ ۴۰ ﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا
 أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ
 ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

شما غیر خدا چیزی را عبادت نمی‌کنید مگر اسم‌هایی (بی‌مسمی) که شما
 و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید (و) خداوند هیچ دلیلی (بر حقانیت) آن
 نفرستاده است. کسی جز خدا حق فرمانروایی ندارد، او دستور داده که جز
 او را نپرستید. این دین پا بر جا و استوار است، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

پیام‌ها:

- ۱- معبودهای غیر او واقعی نیستند، بلکه ساخته خیال مشرکان و نیاکان آنهاست.
 ﴿ماتعبدون... الا اسماء سميتموها انتم و اباؤكم﴾
- ۲- بسیاری از قدرت‌ها، سازمان‌ها، مؤسسات، سمینارها، قطعنامه‌ها، ملاقات‌ها و
 حمایت‌ها و محکومیت‌ها و عناوین و القاب دیگر، اسم‌های بی‌مسمی
 و بت‌های مدرن روزگار ما هستند که بشر به جای خدا، دنباله‌رو آنان شده
 است. ﴿ما تعبدون... اسماء سميتموها﴾
- ۳- سابقه و قدمت، دلیل حقانیت نیست. ﴿انتم و آبائكم ما انزل الله بها من سلطان﴾*
- ۴- عقاید آدمی باید متکی بر دلیل و برهان عقلی یا نقلی باشد. ﴿من سلطان﴾
- ۵- در برابر هیچ فرمان غیر الهی، کرنش نکنید. زیرا فرمان دادن تنها حق خداوند
 است. ﴿ان الحكم الا لله﴾
- ۶- عبادت خالصانه (توحید)، راه مستقیم و پابرجاست. ﴿الا تعبدوا الا اياه ذلك
 الدين القيم﴾*
- ۷- هر قانونی جز قانون الهی متزلزل است. ﴿ذلك الدين القيم﴾
- ۸- جز بر عقیده محکم و استوار نباید اعتماد کرد. ﴿ذلك الدين القيم﴾*
- ۹- بیشتر مردم به استواری دین خدا جاهلند. ﴿ذلك الدين القيم و لكن اكثر الناس

لا يعلمون ﴿ (یا جاهل بسیط که به جهل خود آگاه است یا جاهل مرکب که خیال می‌کند می‌داند و در واقع نمی‌داند)
 ۱۰- جهل و نادانی، زمینه‌ساز پیدایش شرک است. ﴿لا يعلمون﴾

﴿ ۴۱ ﴾ يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمْ فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَ أَمَا الْآخِرُ

فَيُضَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ

ای دوستان زندانیم! اما یکی از شما (آزاد می‌شود) و به ارباب خود شراب می‌نوشاند و دیگری به دار آویخته می‌شود و (آنقدر بالای دار می‌ماند که) پرندگان (با نوک خود) از سر او می‌خورند. امری که درباره آن از من نظر خواستید، حتمی و قطعی است.

نکته‌ها:

□ «رب» به حاکم، مالک و ارباب نیز اطلاق می‌شود. مثل، «رب الدار» یعنی صاحب خانه. پس جمله‌ی «فیسقی ربّه خمرًا» یعنی به ارباب خود شراب می‌دهد.

پیام‌ها:

- ۱- کرامت افراد را رعایت کنید هر چند در خط فکری شما نباشند. ﴿یا صاحبی﴾
- ۲- در پاسخ‌گویی به مراجعان، باید نوبت مراعات شود. ﴿أما احدكما...﴾ (تعبیر اول برای کسی است که زودتر خوابش را گفته است.)
- ۳- بعضی از رؤیاها اگر چه از شخص غیر موحد باشد، می‌تواند تعبیر مهمی داشته باشد. ﴿فیسقی ربّه خمرًا﴾
- ۴- معبر می‌تواند تعبیر خواب را بگوید هر چند ناگوار باشد. («فیصلب» یعنی به دار آویخته شد) *
- ۵- تعبیر خواب یوسف پیش‌بینی و حدس نیست، بلکه خبر قطعی از جانب خداست. ﴿قُضِيَ الامر﴾

﴿ ۴۲ ﴾ وَ قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَاهُ
الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ

و (یوسف) به آن زندانی که می‌دانست آزاد می‌شود گفت: مرا نزد ارباب خود بیاد آور. (ولی) شیطان یادآوری به اربابش را از یاد او برد، در نتیجه (یوسف) چند سالی در زندان ماند.

نکته‌ها:

- «ظَنَّ» به معنای اعتقاد و علم نیز استعمال شده است. زیرا در آیه قبل، یوسف به صراحت وقاطعیّت از آزادی یکی و اعدام دیگری خبر داده است. بنابراین «ظَنَّ» در اینجا به معنای گمان همراه با شک و تردید نیست.
- «بضع» به عدد زیر ده گفته می‌شود و اکثر مفسران مدّت زندان حضرت یوسف را هفت سال گفته‌اند.
- در بعضی تفاسیر، جمله‌ی «فانساه الشيطان» را اینگونه ترجمه کرده‌اند که «شیطان یاد پروردگار را از ذهن یوسف برد و او به جای استمداد از خداوند به ساقی شاه توجّه کرد» و این برای یوسف ترک اولی بود و لذا سال‌های دیگری را نیز در زندان ماند. اما صاحب‌المیزان می‌نویسد: اینگونه روایات خلاف قرآن است، چون قرآن یوسف را از مخلصین دانسته و شیطان به مخلصین نفوذ ندارد. به علاوه در دو آیه بعد آمده که «قال الذی نجا منها و اذکر بعد امة» فراموش کننده بعد از مدت‌ها یوسف را به خاطر آورد، از این معلوم می‌شود که فراموشی مربوط به ساقی بوده است نه یوسف.

پیام‌ها:

- ۱- انبیا نیز از طرق معمول، مشکلات خود را حلّ می‌کنند، و این با توحید و توکل منافاتی ندارد. ﴿اذکرنی عند ربّک﴾
- ۲- هر تقاضایی رشوه نیست. ﴿اذکرنی عند ربّک﴾ یوسف برای تعبیر خواب، مزد و رشوه‌ای درخواست نکرد، بلکه گفت: مظلومیتم را به شاه برسان.

- ۳- برای اثبات بی گناهی و پاکی خود از هر طریق سالم برای رساندن شکوای خود به گوش مسئولین بهره ببرید. ﴿اذْكَرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾*
- ۴- کاخ نشینی و رفاه و آسایش، زمینه‌ساز فراموش کردن درد و رنج گرفتاران و بیچارگان است. ﴿بِأَج... فانساه الشیطان﴾*
- ۵ - معمولاً افراد بعد از رسیدن به پست، مقام و رفاه، دوستان قدیمی را به فراموشی می‌سپارند. ﴿فانساه الشیطان ذکر ربّه﴾
- ۶- خروج یوسف از زندان و رفع اتهام از او، با اهداف شیطان ناسازگار بود، لذا دسیسه نمود. ﴿فانساه الشیطان﴾

﴿۴۳﴾ وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعُ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ

و (روزی) پادشاه (مصر) گفت: من هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز و (هفت خوشه) خشکیده‌ی دیگر را (در خواب) دیدم، ای بزرگان قوم! اگر تعبیر خواب می‌کنید درباره‌ی خوابم به من نظر دهید.

نکته‌ها:

- تاکنون در این سوره، چهار خواب مطرح شده است؛ خواب خود یوسف، خواب دو رفیق زندانی و خواب پادشاه مصر. خوابِ اوّل سبب دردسر برای او ولی تعبیر خواب دیگران، سبب عزّت او شد. در تورات آمده است: پادشاه یک نوبت در خواب دید، گاوهای لاغر گاوهای فربه را می‌خورند و نوبت دیگر، خوشه‌ی سبز در کنار خوشه‌های خشکیده را دید.^(۱)
- درباره‌ی اینکه عزیز مصر، همان پادشاه مصر است یا آنان دو نفر هستند، گفتگو و اختلاف

۱. تفسیر المیزان.

نظر است که ما از آن می‌گذریم، زیرا نقشی در بحث ندارد.

□ در کتاب روضه‌ی کافی آمده است که خواب دیدن سه نوع است: گاهی بشارت الهی، گاهی ایجاد وحشت از شیطان و گاهی خواب‌های بی‌سروته و پریشان.^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- خداوند با خواب دیدن یک شاه ظالم، (به شرطی که تعبیر کننده‌اش یوسف باشد) ملتی را از قحطی نجات می‌دهد. «قال الملك انی اری»
- ۲- اشیا و حیوانات، در عالم رؤیا نماد و سمبل مشخصی دارند. (مثلاً گاو لاغر، سمبل قحطی و گاو چاق، سمبل فراوانی است) «سبع بقرات سمان یا کلن سبع عجان»*
- ۳- رؤسا و قدرتمندان با اندک خاطره‌ی ناگواری، احساس خطر می‌کنند که مبادا قدرت از آنها گرفته شود. «قال الملك انی اری... افتونی فی رؤیای»
- ۴- حاکمان نیاز به مشورت افراد خبره در امور مختلف دارند. «یا ایها الملأ افتونی»*
- ۵- برای تعبیر خواب، باید به اهل آن مراجعه کرد و نباید به تعبیر هرکس توجه نمود. «افتونی... ان کنتم للرؤیا تعبرون»

﴿ ۴۴ ﴾ قَالَوَا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ

(اطرافیان پادشاه) گفتند: خواب‌هایی پریشان است و ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا نیستیم.

نکته‌ها:

□ «اضغاث» جمع «ضغث» به معنای مخلوط کردن و «ضغث» به معنای دسته چوب مختلط است. «احلام» جمع «حلم» به معنای خواب پریشان است. «اضغاث احلام» یعنی خواب‌های پراکنده و درهمی که معبر نمی‌تواند سرنخی از آنرا به دست آورد.

۱. تفسیر نورالتقلین.

پیام‌ها:

- ۱- ندانستن و جهل خود را توجیه نکنید. (اشراف چون تعبیر صحیح خواب را نمی‌دانستند گفتند: خواب شاه پریشان است.) ﴿قالوا اضغاث احلام﴾
- ۲- چه بسا خواب‌هایی که به نظر پراکنده می‌رسند، قابل تعبیرند. ﴿قالوا اضغاث احلام...﴾*
- ۳- کار را باید به کاردان سپرد. (کارشناس تعبیر می‌کند، ولی غیر کارشناس می‌گوید خواب پریشان و غیر قابل تعبیر است.) ﴿ما نحن بتأویل الاحلام بعالمین﴾

﴿ ۴۵ ﴾ وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ

و آن کس از آن دو (زندانی) که نجات یافته بود، پس از مدتی (یوسف را) به خاطر آورد، و (به عزیز مصر) گفت: مرا (به سراغ یوسف) بفرستید تا (از تعبیر خواب) شما را با خبر کنم.

نکته‌ها:

□ «أُمَّةً» گرچه به معنای اجتماع مردم است، ولی در اینجا به اجتماع روزها (مدت‌ها) اطلاق شده است.^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- خوبی‌ها، دیر یا زود اثر خود را نشان می‌دهند. ﴿ادکر بعد اُمَّة﴾
- ۲- فقط هنگام نیاز به فکر دوستان نباشیم. (همین که به تعبیر خواب نیاز پیدا کردند، یاد یوسف افتادند.) ﴿وادکر بعد اُمَّة﴾*
- ۳- رسیدن به مقام و موقعیت، معمولاً انسان‌ها را نسبت به گذشته دچار فراموشی می‌کند. ﴿وادکر بعد اُمَّة﴾*
- ۴- کسی که دیگران را به کاری راهنمایی کند، گویا خود او آن کار را انجام داده

۱. تفسیر کبیر و المیزان.

است. ﴿أَنَا أَنْبِئُكُمْ﴾

- ۵- هم‌زدانی یوسف علیه السلام به اندازه‌ای به خبرگی یوسف اعتماد داشت که از طرف خود به پادشاه وعده قطعی به تعبیر خواب داد. ﴿أَنَا أَنْبِئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ﴾*
 ۶- آگاهان را به جامعه معرفی کنیم، تا مردم از آنان بهره‌مند شوند. ﴿فَارْسَلُون﴾
 ۷- بعضی از کارشناسان در انزوا به سر می‌برند از آنان غافل نشوید. ﴿فَارْسَلُون﴾
 ۸- ما باید به سراغ استاد برویم، نه آنکه استاد را احضار کنیم. ﴿فَارْسَلُون﴾*

﴿٤٦﴾ يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ

عِجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى

النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ

(فرستاده شاه، وارد زندان شد و گفت:) ای یوسف! ای مرد راستگوی! دربارهی (این خواب که) هفت گاو فربه هفت گاو لاغر را می‌خورند و هفت خوشه‌ی سبز و (هفت خوشه‌ی) خشکیده دیگر، به ما نظر بده تا به سوی مردم برگردم، شاید آنان (از اسرار خواب) آگاه شوند.

نکته‌ها:

- «صدیق» به کسی گفته می‌شود که گفتار، رفتار و اعتقادش، همدیگر را تصدیق کنند. دوست یوسف چون رفتار و کلام یوسف را در زندان دیده بود و از سوی دیگر، تعبیرهای خواب خودش و دوستش را مطابق واقع دیده بود، یوسف را صدیق صدا زد.
 □ خداوند ابراهیم را «صدیق» خوانده، ﴿إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا﴾^(۱) و او را خلیل خود کرد؛ ﴿وَ اتَّخَذَ اللَّهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾^(۲)
 مریم را صدیقه خوانده، ﴿وَ امَّةٌ صِدِّيقَةٌ﴾^(۳) و او را برگزید؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ﴾^(۴)

۳. مائده، ۷۵.

۲. نساء، ۱۲۵.

۱. مریم، ۴۱.

۴. آل عمران، ۴۲.

یوسف را صدیق شمرده، ﴿یوسف ایها الصّدیق﴾^(۱) و هرگونه مکنّت به او داد؛ ﴿و کذلک مکنّا لیوسف﴾^(۲)

ادریس را صدیق خوانده، ﴿انّه کان صدیقاً﴾^(۳) و او را صاحب مقام رفیع دانسته است. ﴿رفعناه مکاناً علیاً﴾^(۴)

و برای کسانی که در آن درجه نیستند، همراه بودن با صدیقین است. ﴿فاؤلّک مع الّذین انعم الله علیهم من النّبیین والصدّیقین...﴾^(۵)

□ «صدیق»، از القابی است که پیامبر اکرم ﷺ به حضرت علی رضی الله عنه داده است.^(۶)

□ جمله‌ی «لعلّهم یعلمون» احتمال دارد به معنی واقف شدن مردم به وجود ارزشی یوسف باشد. یعنی به سوی مردم برگردم تا آنها بدانند که تو چه گوهری هستی.

پیام‌ها:

۱- قبل از درخواست، سزاوار است از کمالات شخص تجلیل شود. ﴿یوسف ایها الصّدیق﴾

۲- سؤالات و مشکلات خود را از افراد خوش سابقه، صدیق، راستگو و راست کردار بپرسیم. ﴿ایها الصّدیق أفتنا...﴾

۳- حکومت‌ها نیازمند نظرات دانشمندان و نخبگانند. ﴿یوسف ایها الصّدیق أفتنا...﴾*

۳. مریم، ۵۶.

۲. یوسف، ۵۶.

۱. یوسف، ۴۶.

۵. نساء، ۶۹.

۴. مریم، ۵۷.

۶. تفسیر اطیب البیان و کبیر، ذیل آیه ۲۸ سوره غافر.

﴿ ۴۷ ﴾ قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ

(یوسف در جواب) گفت: هفت سال پی‌درپی کشت کنید و آنچه را درو کردید، جز اندکی را که می‌خورید، در خوشه‌اش کنار بگذارید.

نکته‌ها:

- یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ بدون گلابه و شکوه از رفیق که چرا او را فراموش کرده و بدون آنکه قید و شرطی برای تعبیر خواب پادشاه تعیین کند، فوری به تعبیر خواب پرداخت، زیرا کتمان دانش به ویژه در هنگام نیاز جامعه به آن، امری به دور از شأن انسان‌های پاک و نیکوکار است.
- یوسف به جای تعبیر خواب، راه مقابله با قحطی را با برنامه‌ای روشن بیان کرد تا نشان دهد علاوه بر علم تعبیر خواب، قدرت برنامه‌ریزی و مدیریت دارد.
- علم کشاورزی و سیاست ذخیره‌سازی و لزوم صرفه‌جویی در مصرف، از این آیه استفاده می‌شود.

پیام‌ها:

- ۱- طرح و برنامه‌های سازنده خود را بدون منت و چشم‌داشت عرضه کنیم. ﴿قَالَ تَزْرَعُونَ﴾*
- ۲- برای نجات جامعه بایستی از مشکلات شخصی چشم پوشید. (یوسف سخنی از زندانی بودن خود که مسئله‌ی شخصی است، چیزی نگفت، بلکه به فکر حل مشکل مردم بود) ﴿قَالَ تَزْرَعُونَ...﴾*
- ۳- مدیریت بحران و اداره جامعه در شرایط حاد و دشوار از وظایف اصلی حکومت است. ﴿قَالَ تَزْرَعُونَ...﴾*
- ۴- حکومت‌ها باید قحطی و خشکسالی را پیش‌بینی کنند و در ایام فراخی با تدبیر از فشار مشکلات بکاهند. ﴿تَزْرَعُونَ...﴾*
- ۵- به هنگام مناسب بودن شرایط حداکثر بهره‌برداری را باید نمود. ﴿تَزْرَعُونَ...﴾*

- ۶- در مواقعی که بحرانی در پیش است باید بر ظرفیت تولید و کار افزود.
﴿تزرعون...﴾*
- ۷- مردان خدا، باید برای رفاه مردم فکر کنند و طرح‌های دراز مدت و کوتاه مدت داشته باشند. ﴿قال تزرعون سبع سنين﴾
- ۸- زمان، عنصر بسیار مهمی در برنامه ریزی و مدیریت است. ﴿سبع سنين﴾*
- ۹- فقط تشریح وضعیّت کافی نیست، باید طرح و برنامه داد. ﴿تزرعون سبع سنين دأباً...﴾*
- ۱۰- برنامه‌ریزی در تولید ﴿تزرعون سبع سنين﴾ و صرفه جویی و ذخیره‌سازی ﴿فذرّوه﴾ یک ضرورت است. (در حالی که جوامع عقب مانده بدون توجه به این مراحل فقط مصرف می‌کنند).*
- ۱۱- کنترل حکومت بر روند تولید و توزیع، در شرایط بحرانی امری ضروری است. ﴿تزرعون... فذرّوه...﴾
- ۱۲- گندم اگر به خوشه باشد بر عمرش اضافه می‌شود. ﴿فذرّوه في سنبله﴾
- ۱۳- می‌توان با برنامه‌ریزی، خود را برای مقابله با حوادث طبیعی همچون قحطی، زلزله و سیل آماده کرد. ﴿فذرّوه في سنبله﴾
- ۱۴- برنامه‌ریزی و تدبیر برای آینده، منافاتی با توکل و تسلیم در برابر امر خدا ندارد. ﴿فذرّوه في سنبله﴾ (با تدبیر، به استقبال تقدیر برویم).
- ۱۵- طرحها باید قابلیت عملی داشته باشند. ﴿فذرّوه في سنبله﴾ (بهترین شیوه عملی در آن زمان بدون سیلو و تکنولوژی، واگذار کردن گندم در خوشه بود).
- ۱۶- هر تلخی‌ای بد نیست. همین قحطی مقدمه‌ی حاکمیت یوسف شد و همچنین مقدمه صرفه‌جویی و کار بیشتر در میان مردم گشت. ﴿تزرعون، فذرّوه، الا قليلا﴾
- ۱۷- آینده‌نگری و برنامه‌ریزی بلند مدت برای مقابله با مشکلات اقتصادی جامعه، لازمه مدیریت کشور است. ﴿تزرعون... فذرّوه... الا قليلا﴾

۱۸- صرفه جویی امروز، خودکفایی فردا و اسراف امروز، نیاز فردا را بدنبال دارد.
﴿قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ﴾

۱۹- رؤیای کافران نیز می تواند بیانگر واقعیت ها و حاوی دستورالعمل هایی برای حفظ جامعه باشد.

۲۰- امروز باید برای فردای بهتر کوشش کرد. ﴿تَزْرَعُونَ... ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ﴾*

﴿۴۸﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا
مِّمَّا تُحْصِنُونَ

سپس بعد از آن، هفت سال سخت می آید که مردم آنچه را برایشان از پیش
ذخیره کرده‌اید خواهند خورد جز اندکی که (برای بذر) حفظ می‌کنید.

﴿۴۹﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعَصِرُونَ

سپس بعد از آن، سالی فرا می‌رسد که به مردم در آن سال باران می‌رسد
(و مشکل قحطی تمام می‌شود) و در آن سال مردم (به خاطر وسعت و
فراوانی، از میوه‌ها و دانه‌های روغنی) عصاره می‌گیرند.

نکته‌ها:

- «یغاث الناس» یا از «غوث» است، یعنی مردم از جانب خداوند یاری می‌شوند و یا از «غیث» است، یعنی باران می‌بارد و حوادث تلخ پایان می‌پذیرد.^(۱)
- هفت گاو فربه و لاغر و هفت خوشه سبز و خشک که در خواب آمده بود، توسط یوسف به ۱۴ سال نعمت و قحطی تعبیر شد، اما سال پانزدهم که سال نزول باران و فراوانی بود و در خواب پادشاه نیامده بود، خبر از غیب است که یوسف از جانب خداوند مطرح کرد، تا زمینه برای اعلام نبوتش فراهم باشد. ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ...﴾

۱. تفسیر المیزان.

□ شرایط یک مدیریت کارآمد در جامعه:

۱. اعتماد مردم. ﴿أَنَا لَنُرَاكُم مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾
۲. صداقت. ﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ﴾
۳. علم و دانایی. ﴿عَلَّمَنِي رَبِّي﴾
۴. پیش بینی صحیح. ﴿فَذَرُوهُ فِي سَبِيلِهِ﴾
۵. اطاعت مردم. زیرا مردم طرح یوسف را اجرا کردند.

پیام‌ها:

- ۱- مردم را نسبت به شداید و سختی‌های آینده آگاه کنیم تا آمادگی مقابله با آن را داشته باشند. ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعَ شَدَادٍ﴾*
- ۲- پس انداز و برنامه‌ریزی برای ایام ناتوانی، ارزشمند است. ﴿سَبْعَ شَدَادٍ يُأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ﴾
- ۳- آینده نگری و برنامه‌ریزی می‌تواند ملتی را از طوفان‌های سخت حوادث عبور دهد. ﴿يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ﴾*
- ۴- در مصرف، مقداری را برای بذر و سرمایه ذخیره کنید. («مَّا تَحْنُونَ» یعنی در حصن و حرز ذخیره کردن).
- ۵- در شرایط سخت باید پایه‌ها و سرمایه‌های اصلی را حفظ کرد. ﴿مَّا تَحْنُونَ﴾*
- ۶- روشهای نگاهداری و تبدیل مواد غذایی را بیاموزیم تا از بین نروند. ﴿مَّا تَحْنُونَ﴾*
- ۷- بعد از سختی، آسانی است. ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ﴾*
- ۸- مردم را به آینده امیدوار کنیم تا بتوانند سختی‌ها را تحمل کنند. ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ﴾*
- ۹- پیش بینی وضع هوا و بارندگی امری مفید در برنامه ریزی کشاورزی است. ﴿يَأْتِي... عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ﴾*
- ۱۰- بعضی از رؤیاها می‌تواند بازگو کننده‌ی رخداد‌های آینده و رموز راهگشا

برای انسان باشد. ﴿يَغَاثُ النَّاسَ وَفِيهِ يَعْصُرُونَ﴾

۱۱- برای دفع مشکل مردم اقدام کنیم، هر چند مردم منطقه و کشور ما نباشند.

(طرح یوسف برای منطقه خودش نبود)*

۱۲- علم و دانش، رمز پیشرفت و بقای حکومت‌ها و امنیت و رفاه جامعه است.

(طرح و برنامه یوسف برای مبارزه با قحطی و خشکسالی، از دانش او

حکایت دارد)*

﴿ ۵۰ ﴾ وَقَالَ الْمَلِكُ اَنْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ اَرْجِعْ اِلَيَّ رَبِّكَ

فَسئَلُهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ الَّتِي قَطَّعْنَ اَيْدِيَهُنَّ اِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ

عَلِيمٌ

و پادشاه گفت: او را نزد من آورید، پس چون فرستاده‌ی شاه نزد وی آمد

(یوسف) گفت: نزد آقای خود برگرد و از او بپرس که ماجرای آن زنانی که

دستانشان را بریدند چه بود؟ همانا پرودگار من، به حيله آنان آگاه است.

نکته‌ها:

□ یوسف با تعبیر خواب پادشاه و ارائه برنامه‌ای سنجیده، آن هم بدون توقع و قید و شرطی،

ثابت کرد که او یک مجرم و زندانی عادی نیست، بلکه انسانی فوق‌العاده و داناست.

□ وقتی فرستاده‌ی شاه به سوی یوسف آمد، فوراً از خبر آزادی استقبال نکرد، بلکه درخواست

کرد که پرونده سابق دوباره بررسی شود، زیرا او نمی‌خواست مشمول عفو شاهانه شود، بلکه

می‌خواست بی‌گناهی و پاکدامنی او ثابت شود و به شاه بفهماند که در رژیم او تا چه اندازه

فساد و بی‌عدالتی حاکم شده است.

□ در حدیث می‌خوانیم: که رسول اکرم ﷺ فرمود: از صبر یوسف در شگفتی که وقتی عزیز

مصر نیاز به تعبیر خواب پیدا کرد نگفت تا از زندان آزاد نشوم نمی‌گویم، اما زمانی که

خواستند او را آزاد کنند، بیرون نیامد تا رفع تهمت شود.^(۱)

□ شاید یوسف به خاطر رعایت احترام عزیز مصر، از همسر او نام نبرد و اشاره به مجلس میهمانی کرد. ﴿قَطَّعْنَ اَیْدِیْهِنَّ﴾

پیام‌ها:

- ۱- مغزهایی که کشور بدانها احتیاج دارد و زندانی هستند، اگر مرتکب جنایتی نشده‌اند، باید با کمک دولت آزاد شوند. ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ اِتُّونِیْ بِهٖ﴾
- ۲- برای استفاده از مغزهای متفکر (بویژه در شرایط بحرانی) درنگ جایز نیست. ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ اِتُّونِیْ بِهٖ﴾*
- ۳- حاکمان، نیازمند انسان‌های اندیشمند، با تدبیر و بزرگ هستند. ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ اِتُّونِیْ بِهٖ﴾*
- ۴- اگر خدا بخواهد پادشاه را نیازمند برده زندانی می‌کند. ﴿قَالَ الْمَلِكُ اِتُّونِیْ بِهٖ﴾*
- ۵- یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ، پادشاه مصر را ارباب خود نمی‌دانست. ﴿ارْجِعْ اِلَی رَبِّکَ﴾*
- ۶- احترام رهبران و حاکمان را هر چند کافر باشند نزد زبردستانشان باید نگاهداشت. ﴿ارْجِعْ اِلَی رَبِّکَ﴾*
- ۷- آزادی، به هر قیمتی ارزش ندارد. اثبات بی‌گناهی مهم‌تر از آزادی است. ﴿ارْجِعْ اِلَی رَبِّکَ فَسْئَلُهٗ﴾
- ۸- فرد زندانی که علی‌رغم آزادی، پیشنهاد بررسی پرونده را می‌دهد، پاک است. ﴿فَسْئَلُهٗ﴾
- ۹- یوسف، اول ذهن مردم را پاک کرد، بعد مسئولیت پذیرفت. ﴿مَا بِالْاُنْسُوۡةِ﴾
- ۱۰- دفاع از آبرو و حیثیت، واجب است. ﴿مَا بِالْاُنْسُوۡةِ﴾
- ۱۱- دادخواهی از حاکمان غیر الهی جایز است. ﴿فَسْئَلُهٗ مَا بِالْاُنْسُوۡةِ...﴾*
- ۱۲- در موارد حساس (مانند موقعیت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ در برابر پادشاه) نبایستی به

۱. تفسیر اطیب البیان.

جهت حفظ آبروی برخی، حقایق را پنهان کرد. ﴿ما بال النسوة...﴾*
 ۱۳- اشاره یوسف به «قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» شاید به این جهت بود که این واقعه جنبه عمومی تری داشت و قابل انکار نبود. ﴿ما بال النسوة اللاتي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ﴾*
 ۱۴- گناهان و مسائل اخلاقی را در لفافه و پوشش بگوییم. ﴿انَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ﴾*
 ۱۵- گرچه کید دشمن عظیم است، اما خداوند نیز به همه کیدها آگاه است و دوستان خود را از کیدها حفظ می‌کند. ﴿انَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ﴾*

﴿۵۱﴾ قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاودْتُنِّي يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَا حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاودْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ

(پادشاه به زنان) گفت: وقتی از یوسف کام می‌خواستید چه منظور داشتید؟ زنان گفتند: منزّه است خدا، ما هیچ بدی از او نمی‌دانیم. همسر عزیز گفت: اکنون حقیقت آشکار شد، من (بودم که) از او کام خواستم و بی‌شک او از راستگویان است.

نکته‌ها:

□ «خطب» دعوت شدن برای امر مهم را گویند. «خطیب» کسی است که مردم را به هدفی بزرگ دعوت می‌کند. «حصص» از «حصّه» یعنی جدا شدن حق از باطل است.^(۱)
 □ در این ماجرا یکی از سنت‌های الهی محقق شده است، که به خاطر تقوای الهی، گشایش ایجاد می‌شود. ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^(۲) هرکس از خدا پروا کند، برای او راه خروج و گشایش قرار می‌دهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند.

۱. تفسیر اطیب البیان. ۲. طلاق ۲ - ۳.

پیام‌ها:

- ۱- گاهی که گره کور می‌شود، شخص اوّل کشور باید خود پرونده را بررسی و دادگاه تشکیل دهد. ﴿قال ما خطبکَنّ﴾
- ۲- افراد متّهم را دعوت کنید تا از خود دفاع کنند. ﴿ما خطبکَنّ﴾ حتّی زلیخا نیز حضور داشت. ﴿قالت امراة العزیز﴾
- ۳- به دنبال تلخی‌ها شیرینی‌ها است. در برابر ﴿اراد باهلك سوء﴾، ﴿ما علمنا علیه من سوء﴾ آمده است.
- ۴- زنان مصر نه تنها بر خطاکار نبودن یوسف اعتراف کردند، بلکه هر نوع بدی و انحرافی را از او نفی کردند. («من سوء» یعنی هیچ عیب و گناهی بر او نیست) *
- ۵- حقّ برای همیشه، مخفی نمی‌ماند. ﴿الآن حصص الحقّ﴾
- ۶- روشن شدن برخی پرونده‌ها و حقایق نیاز به زمان دارد. ﴿الآن حصص الحقّ﴾ *
- ۷- وجدان‌ها، روزی بیدار شده و اعتراف می‌کنند. ﴿انا راودته﴾ چنانکه فشار جامعه و محیط، گردنکشان را به اعتراف و اقرار می‌کند. (همسر عزیز همین که دید تمام زنان به پاکدامنی یوسف اقرار کردند، او نیز به اعتراف گردن نهاد.)
- ۸- عزیز مصر خواست مراوده‌ی زلیخا با یوسف علیه السلام مخفی بماند، ولی خداوند آن را بر همه‌ی عالمیان و برای همیشه آشکار کرد تا پاکی یوسف اثبات گردد. ﴿قالت... انا راودته﴾ *
- ۹- آنگاه که خدا بخواهد، دشمن، خود وسیله‌ی نجات و رفع اتّهام می‌شود. ﴿اته لمن الصادقین﴾ *

﴿۵۲﴾ ذَلِكْ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ

(یوسف گفت: این (اعاده حیثیت) برای آن بود که (عزیز) بداند من در نهان به او خیانت نکرده‌ام و قطعاً خداوند نیرنگ خائنان را به جایی نمی‌رساند.

نکته‌ها:

□ در اینکه این آیه کلام یوسف علیه السلام است و یا ادامه کلام همسر عزیز مصر، دو نظر وجود دارد؛ برخی از تفاسیر^(۱) آن را ادامه سخن یوسف می‌دانند و برخی دیگر^(۲) ادامه سخنان همسر عزیز مصر می‌شمارند، ولی با توجه به محتوای آیه، نظر اول درست است و نمی‌تواند کلام همسر عزیز مصر باشد. زیرا چه خیانتی بالاتر از اینکه یک نفر بی‌گناه، سالها در زندان بماند.

□ یوسف علیه السلام با این سخن، دلیل تأخیر خودش را برای خروج از زندان، بررسی مجدد پرونده و اعاده‌ی حیثیت مطرح می‌کند.

پیام‌ها:

- ۱- شخص کریم درصدد انتقام نیست، به دنبال اعاده‌ی حیثیت و کشف حقیقت است. ﴿ذَلِكَ لِيَعْلَمَ﴾
- ۲- سوءظن‌ها را از اذهان برطرف کنیم. ﴿ذَلِكَ لِيَعْلَمَ...﴾*
- ۳- سوء قصد به همسر مرد، خیانت به مرد است. ﴿لَمْ أَخْنَه﴾
- ۴- خیانت، کاری ناپسند است، هر چند در حق کافر باشد. ﴿لَمْ أَخْنَه﴾*
- ۵- نشان ایمان واقعی، خیانت نکردن در پنهانی و خفاست. ﴿لَمْ أَخْنَه بِالْغَيْبِ﴾
- ۶- خائن برای کار خویش با توجیه خلافتش، نقشه می‌کشد. ﴿كَيْدِ الْخَائِنِينَ﴾
- ۷- یوسف تلاش می‌کرد تا پادشاه را متوجه سازد که اراده‌ی خداوند و سنت الهی، نقش تعیین کننده‌ای در حوادث و رخدادها دارد. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَإِيهْدِي...﴾
- ۸- خائن، به نتیجه نمی‌رسد و خوش عاقبت نیست. آری! اگر ما پاک باشیم؛ ﴿لَمْ أَخْنَه بِالْغَيْبِ﴾ خداوند اجازه نمی‌دهد، ناپاکان آبروی ما را برباد دهند. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَإِيهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ﴾
- ۹- از سنن الهی، عدم موفقیت خائنان و شکست و رسوایی آنان است. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ﴾*

۱. تفسیر مجمع‌البیان و المیزان.

۲. تفسیر نمونه.

جزء (۱۳)

﴿ ۵۳ ﴾ وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ

و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس آدمی بدون شک همواره به بدی امر می‌کند، مگر آن که پروردگارم رحم کند که همانا پروردگار من آمرزنده‌ی مهربان است.

نکته‌ها:

□ در قرآن برای نفس، حالاتی بیان شده است از جمله:

۱. نفس اماره که انسان را به سوی زشتی‌ها سوق می‌دهد و اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان یکباره سقوط می‌کند.
۲. نفس لوآمه، حالتی است که انسان خلافکار خود را ملامت و سرزنش می‌کند و اقدام به توبه و عذرخواهی می‌کند. و در سوره قیامت از آن یاد شده است.
۳. نفس مطمئنّه، حالتی است که تنها انبیا و اولیا و تربیت شدگان واقعی آنان دارند و در هر وسوسه و حادثه‌ای، پیروزمندان بیرون می‌آیند و دل‌بسته‌ی خدایند.

□ یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ عدم خیانت و سربلندی خود را در این آزمایش، مرهون لطف و رحم خداوند می‌داند و به عنوان یک انسان که دارای طبیعت انسانی است، خود را تبرئه نمی‌کند.

□ در روایات متعدّد، خطرات نفس مطرح شده و راضی بودن از نفس را نشانه‌ی فساد عقل و بزرگ‌ترین دام شیطان دانسته‌اند.^(۱)

امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ در دعای مناجات الشاکین، برای نفس پانزده خطر بیان نموده که توجه به آن مفید است.

۱. غررالحکم.

پیام‌ها:

- ۱- هرگز خود را به پاکی مستائیم و تبرئه نکنیم. ﴿مَا أَبْرءَ نَفْسِي﴾
- ۲- شرط کمال آن است که حتّی اگر همه مردم او را کامل بدانند، او خود را کامل نداند. در ماجرای حضرت یوسف، برادران، همسر عزیز مصر، شاهد، پادشاه، شیطان، زندانیان همه گواهی به کمال او می‌دهند، ولی خودش می‌گوید: ﴿مَا أَبْرءَ نَفْسِي﴾
- ۳- خطر هوای نفس جدّی است، آن را ساده ننگرید. ﴿انّ النفس لامّارة بالسوء﴾ در آیه، چهار نوع تأکید بکار رفته است. (انّ، لام تأکید، صیغه‌ی مبالغه و جمله‌ی اسمیه)
- ۴- انبیا با آنکه معصوم‌اند، اما غرائز انسانی دارند. ﴿انّ النفس لامّارة بالسوء﴾
- ۵- هم از پاکی و عفت خود در برابر تهمت‌ها باید دفاع کرد و هم به شرور نفس اعتراف نمود و به خدا پناه برد. ﴿انّ النفس لامّارة بالسوء﴾*
- ۶- نفس، خواهش خود را تکرار می‌کند تا انسان را گرفتار کند. ﴿لامّارة﴾
- ۷- نفس انسان به طور طبیعی و غریزی، اگر در مدار لطف حقّ قرار نگیرد، گرایش منفی دارد. ﴿لامّارة بالسوء﴾
- ۸- تنها رحمت او مایه نجات است. اگر انسان به حال خود رها شود، سقوط می‌کند. ﴿الاّ ما رحم﴾
- ۹- یوسف، تحت تربیت مخصوص خداوند است. کلمه ﴿رَبِّي﴾ تکرار شده است.
- ۱۰- مرّبی باید رحمت و بخشش داشته باشد. ﴿انّ ربّي غفور رحيم﴾
- ۱۱- بخشودگی، مقدمه‌ی دریافت رحمت الهی است. اوّل می‌فرماید: ﴿غفور﴾ بعد می‌فرماید: ﴿رحيم﴾
- ۱۲- علی رغم تمام خطرات، از رحمت او مأیوس نشویم. ﴿غفور رحيم﴾

﴿۵۴﴾ وَقَالَ الْمَلِكُ اَنْتُنِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ
الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اَمِينٌ

و پادشاه گفت: یوسف را نزد من آورید تا وی را (مشاور) مخصوص خود
قرار دهم. پس چون با او گفتگو نمود، به او گفت: همانا تو امروز نزد ما
دارای منزلتی بزرگ و فردی امین هستی.

نکته‌ها:

- در «لسان العرب» آمده: هرگاه انسان کسی را محرم اسرار خود قرار دهد و در امور خویش
او را مداخله دهد، گفته می‌شود: «استخلصه».
- یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ وقتی از زندان آزاد می‌شود بر در زندان جمالتی چند می‌نویسد که سیمای
زندان در آن جمالت ترسیم شده است: «هذا قبور الاحياء، بيت الاحزان، تجربة الاصدقاء و
شامة الاعداء» یعنی؛ زندان گورستان زندگان، خانه غمها، محل آزمودن دوستان و شماتت
دشمنان است. (۱)
- پادشاه وقتی پی به صداقت و امانت یوسف می‌برد و در او خیانتی نمی‌یابد، او را برای خود
برمی‌گزیند. اگر خداوند از بنده خیانت نبیند چه خواهد کرد؟! حتماً او را برای خود بر خواهد
گزید که قرآن در باره‌ی پیامبران چنین تعبیری دارد: ﴿و انا اخترتك فاستمع لما يوحى﴾ (۲)،
﴿واصطنعتك لنفسى﴾ (۳)
- پادشاه با «لدینا» اعلام کرد که یوسف در حکومت ما جایگاه دارد نه تنها در دل من، پس
همه مسئولین باید از او اطاعت کنند.
- قدرت داشتن و امین بودن در کنار هم ارزشمند است، زیرا اگر امین باشد ولی امکانات
نداشته باشد، قدرت انجام کاری را ندارد و اگر مکین باشد اما امین نباشد، حیف و میل
بیت‌المال می‌کند.
- چنانکه حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خطاب به مالک اشتر استاندار خود می‌فرماید: بعد از شناسایی و

۳. طه، ۴۱.

۲. طه، ۱۳.

۱. تفسیر مجمع‌البیان.

گزینش کارمندان، به آن حقوق مکفی بده. «أسبغ علیهم الارزاق»^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- خداوند اگر بخواهد، اسیر دیروز را امیر امروز قرار می‌دهد. «قال الملك ائتونی به استخلصه لنفسی»
- ۲- در برابر خدمات افراد باید عکس العمل نشان داد و از آنان تقدیر کرد. (در برابر تعبیر خواب دستور داد که او را آزاد کنند) «ائتونی به استخلصه لنفسی»*
- ۳- افراد مشرک و کافر هم از کمالات معنوی لذت می‌برند. فطرت کمال دوستی، در هر انسانی وجود دارد. «استخلصه لنفسی»
- ۴- برای تصدّی اعطای پست‌های مهم و کلیدی علاوه بر تدبیر و کاردانی، محبوبیت و مقبولیت نیز بسیار مهم است. (یوسف در اثر عفت، تدبیر، تعبیر خواب و بزرگواری، محبوبیت خاصی پیدا کرد، لذا عزیز مصر گفت او برای خودم باشد) «استخلصه لنفسی»*
- ۵- پاکی، امانت، صداقت و عفاف، پادشاهان را نیز به تواضع وا می‌دارد. «استخلصه لنفسی»*
- ۶- تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد. «فلما کلمه قال»
- ۷- در گزینش‌ها، مصاحبه حضوری نیز مفید است. «فلما کلمه»
- ۸- برای اعطای مسئولیت‌های بسیار مهم، گاه لازم است شخص اوّل مملکت، خود مصاحبه حضوری کند. «فلما کلمه»*
- ۹- پست‌های بزرگ و کلیدی را به افراد شایسته و امتحان داده و اگذار کنید. «فلما کلمه قال انک الیوم...»*
- ۱۰- انسان صادق و امین حتّی در جمع کافران نیز مقبول و مورد احترام است. («لدينا» شامل همه‌ی کارگزاران می‌شود) «انک الیوم لדיنا مکین امین»*

۱. نهج البلاغه، کتاب ۵۳.

- ۱۱- زنان مصر جمال یوسف دیدند، دل از کف دادند و دست بریدند؛ پادشاه امانت و پاکی او را دید مُلک مصر را در اختیارش نهاد. اگر همه کمالات یوسف بر آنان آشکار می شد چه می کردند؟*
- ۱۲- وقتی به امانت و توان و صداقت کسی اطمینان پیدا کردید، در واگذاری مسئولیت به او درنگ نکنید. ﴿اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اَمِينٌ﴾*
- ۱۳- مشاور خاص مسئولین کشوری، باید اهل تقوا، تدبیر، قدرت برنامه ریزی و امانت باشد. ﴿استخلصه لنفسی... مَكِينٌ اَمِينٌ﴾ (یوسف جامع همه اینها بود).
- ۱۴- قدرت یوسف عليه السلام بدون قید و شرط بوده است. («مکین» بدون هیچ شرط و محدودیتی)*
- ۱۵- مکین و امین بودن، هر دو با هم لازم است. ﴿مکین امین﴾

﴿۵۵﴾ قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ

(یوسف) گفت: مرا بر خزانة‌های این سرزمین (مصر) بگمار، زیرا که من نگهبانی دانا هستم.

نکته‌ها:

- سؤال: چرا یوسف پیشنهاد اعطای مسئولیت برای خود را مطرح کرد؟ یا به تعبیر دیگر؛ چرا یوسف طلب ریاست کرد؟
- پاسخ: او از خواب پادشاه مصر، احساس خطر و ضرر برای مردم کرد و خود را برای جلوگیری از پیش آمدهای ناگوار اقتصادی، لایق می دانست، پس برای جلوگیری از ضرر، آمادگی خود را برای قبول چنین مسئولیتی اعلام کرد.
- سؤال: چرا یوسف از خود تعریف و تمجید کرد، مگر نه این است که قرآن می فرماید: ﴿فَلَا تَزُكُّوا انْفُسَكُمْ﴾^(۱) خود را نستائید؟

پاسخ: ستایش یوسف، ذکر قابلیت‌ها و توانایی‌های خود، برای انجام مسئولیت بود، که می‌توانست جلو آثار سوء قحطی و خشکسالی را بگیرد، نه به خاطر تفاخر و سوء استفاده.

□ سؤال: چرا یوسف با حکومت کافر همکاری کرد؟ مگر قرآن از آن نهی نکرده است. ﴿و لا ترکونوا الی الذین ظلموا...﴾^(۱)

پاسخ: یوسف، برای حمایت از ظالم این مسئولیت را نپذیرفت، بلکه به منظور نجات مردم از فشار دوران قحط سالی، به این کار اقدام نمود. یوسف هرگز حتی یک کلمه تملق هم نگفت. رجال سیاسی، معمولاً به هنگام خطر مردم را رها کرده و فرار می‌کنند، ولی یوسف باید مردم را حفظ کند. بگذریم از اینکه اگر نمی‌توان رژیم ظالمی را سرنگون کرد و تغییر داد، باید به مقداری که امکان دارد از انحراف و ظلم جلوگیری کرد و بخشی از امور را بدست گرفت و فعالیت نمود.^(۲)

در تفسیر نمونه آمده است: مراعات «قانون اهم و مهم» از نظر عقل و شرع یک اصل است. شرکت در نظام حکومتی شرک، جائز نیست ولی نجات یک ملت از قحطی مهم‌تر است. به همین دلیل، یوسف علیه السلام مسئولیت سیاسی نپذیرفت، تا مبادا کمک به ظالم شود، مسئولیت نظامی نپذیرفت، تا مبادا خون به ناحق ریخته شود. فقط مسئولیت اقتصادی آن هم برای نجات مردم را برعهده گرفت.^(۳) امام رضا علیه السلام فرمود: هنگامی که ضرورت ایجاب کرد که یوسف سرپرستی خزائن مصر را بپذیرد، خود پیشنهاد داد.^(۴)

علی بن یقین نیز به سفارش امام کاظم علیه السلام در دستگاه بنی عباس وزیر بود. وجود اینگونه مردان خدا می‌تواند پناهگاه مظلومان باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: «کفارة عمل السلطان، قضاء حوائج الاخوان» کفاره‌ی کار حکومتی، بر آوردن نیازمندی برادران دینی است.^(۵)

از امام رضا علیه السلام پرسیدند: شما چرا ولایتعهدی مأمون را پذیرفته‌اید؟ در جواب فرمود: یوسف که پیامبر بود در دستگاه مشرک رفت، من که وصی پیامبرم، در دستگاه شخصی که اظهار مسلمانی می‌کند رفته‌ام بگذریم که پذیرفتن من اجباری است، در حالی که یوسف علیه السلام با

۱. هود، ۱۱۳. ۲. تفسیر فی ظلال القرآن. ۳. تفسیر تبیان.

۴. تفسیر نورالتقلین. ۵. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۹.

- اختیار و به خاطر اهمیت موضوع، آن مسئولیت را پذیرفت.^(۱)
- هنگامی که یوسف مقام و منزلت پیدا کرد، تقاضای دیدار والدین نکرد، بلکه تقاضای مسئولیت خزانهداری نمود، زیرا دیدار جنبه‌ی عاطفی داشت و نجات مردم از قحطی، رسالت اجتماعی او بود.
- امام صادق علیه السلام خطاب به گروهی که اظهار زهد کرده و مردم را دعوت می‌کردند که همانند آنان زندگی را بر خود سخت بگیرند... فرمود: شما در باره‌ی یوسف پیامبر، چگونه فکر می‌کنید که به پادشاه مصر گفت: «اجعلنی علی خزائن الارض» و کار یوسف به آنجا رسید که همه‌ی کشور و اطراف آن تا یمن را در اختیار گرفت... در عین حال نیافتیم کسی را که این کار را بر او عیب گرفته باشد.^(۲)
- در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است: یوسف علیه السلام در هفت سال اول، گندم‌ها را جمع‌آوری و ذخیره می‌کرد و در هفت سال دوم که قحطی شروع شد، آنها را به تدریج و با دقت در اختیار مردم، برای مصارف روزمره زندگی‌شان قرار می‌داد و با دقت و امانتداری، کشور مصر را از بدبختی نجات داد. یوسف در هفت سال دوره‌ی قحطی، هرگز با شکم سیر زندگی نکرد، تا مبادا گرسنگان را فراموش کند.^(۳)
- در تفسیر مجمع‌البیان و المیزان از نوع عملکرد یوسف علیه السلام اینگونه یاد می‌شود: وقتی قحط سالی شروع شد؛ حضرت یوسف در سال اول، گندم را با طلا و نقره، در سال دوم، گندم را در مقابل جواهر و زیورات، در سال سوم، گندم را با چهارپایان، در سال چهارم، گندم را در مقابل برده‌ها، در سال پنجم، گندم را با خانه‌ها، در سال ششم، گندم را با مزارع و در سال هفتم، گندم را با برده گرفتن خود مردم معامله نمود. وقتی سال هفتم به پایان رسید، به پادشاه مصر گفت: همه‌ی مردم و سرمایه‌هایشان در اختیار من است، ولی خدا را شاهد می‌گیرم و تو نیز گواه باش، که همه‌ی مردم را آزاد و همه‌ی اموال آنان را برمی‌گردانم و کاخ و تخت و خاتم (مهر وانگشتر) ترا نیز پس می‌دهم. حکومت برای من وسیله‌ی نجات مردم

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۴۶.

۲. تفسیر نورالثقلین.

۳. تفسیر مجمع‌البیان.

بود، نه چیز دیگر، تو با آنان به عدالت رفتار کن.

پادشاه با شنیدن این سخنان، چنان خود را در برابر عظمت معنوی یوسف کوچک و حقیر یافت که یکباره زبان به ذکر گشود و گفت: «أشهد أن لا اله الا الله و أنك رسوله» من هم ایمان آوردم، ولی تو باید حاکم باشی. «أنتك اليوم لدينا مكين أمين»

□ در انتخاب و گزینش افراد، به معیارهای قرآنی توجه کنیم. علاوه بر «حفیظ و علم» بودن، معیارهای دیگری در قرآن ذکر شده است، از آن جمله:

۱. ایمان. «افمن كان مؤمناً کمّن كان فاسقاً لا یستون»^(۱)
۲. سابقه. «والسابقون السابقون . اولئك المقربون»^(۲)
۳. هجرت. «والذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولا یتهم من شیء»^(۳)
۴. توان جسمی و علمی. «و زاده بسطة فی العلم و الجسم»^(۴)
۵. اصالت خانوادگی. «ما كان ابوک امرء سوء»^(۵)
۶. جهاد و مبارزه. «فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً»^(۶)

پیام‌ها:

- ۱- هر جا لازم باشد، باید داوطلب مسئولیت‌های حسّاس شد. «قال اجعلنی...»
- ۲- نبوت، از حکومت و سیاست جدا نیست، همچنان که دیانت، از سیاست جدا نیست. «اجعلنی علی خزائن الارض»
- ۳- در به کارگیری افراد لایق، علاقه شخصی او در نظر گرفته شود. «اجعلنی علی خزائن الارض...»*
- ۴- ابتدا احراز شایستگی، سپس درخواست مسئولیت. «استخلصه... اجعلنی...»*
- ۵- وقتی در کاری مهارت دارید، اعتماد به نفس داشته باشید و خود را عرضه کنید. «اجعلنی علی خزائن الارض»*

۱. سجده، ۱۸. ۲. واقعه، ۱۰-۱۱. ۳. انفال، ۷۲. ۴. بقره، ۲۴۷. ۵. مریم، ۲۸. ۶. نساء، ۹۵.

- ۶- در هر موقعیتی که فرد قرار دارد باید به نظرات افراد پایین تر و مشاوران امین توجه داشته باشد. (عزیز مصر به پیشنهاد یوسف که گفت: «اجعلنی علی خزائن الارض»، توجه کرد و آن را پذیرفت.)*
- ۷- تابعیت منطقه‌ای، اصل نیست. یوسف مصری نبود، ولی در حکومت مصر وارد شده و مسئولیت گرفت. (ملی‌گرایی، ممنوع) «اجعلنی علی خزائن الارض»
- ۸- به هنگام ضرورت، بیان لیاقت و شایستگی خود، منافاتی با توکل و زهد و اخلاص ندارد. «انی حفیظ علیم»
- ۹- از مجموعه دو وصفی که پادشاه از یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ بیان کرد؛ «مکین ، امین» و دو صفتی که یوسف برای خود بیان نمود؛ «حفیظ ، علیم» اوصاف کارگزاران شایسته به دست می‌آید: قدرت، امانت، پاسداری و تخصص.
- ۱۰- در برنامه‌ریزی و نظارت بر مصرف، باید سهم نسل آینده حفظ و مراعات شود. «حفیظ علیم»

﴿۵۶﴾ وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

و ما اینگونه به یوسف در آن سرزمین، مکتت و قدرت دادیم که در آن هر جا که خواهد قرار گیرد (و تصرف کند.) ما رحمت خود را بر هرکس که بخواهیم می‌رسانیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گردانیم.

﴿۵۷﴾ وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ

و قطعاً برای کسانی که ایمان آورده و همواره تقوا پیشه کرده‌اند، پاداش آخرت بهتر است.

نکته‌ها:

□ در این دو آیه حضرت یوسف به عنوان «محسن»، «مؤمن» و «متقی» ستایش شده است.

□ در سراسر این سوره، اراده خداوند را می‌توان با اراده و خواست مردم مقایسه کرد؛ برادران یوسف اراده کردند با انداختن او در چاه و برده ساختن یوسف، او را خوار سازند، اما عزیز مصر درباره او گفت: «اکرمی مثواه» او را گرمی بدارید. همسر عزیز قصد نمود دامن او را آلوده سازد، اما خداوند او را پاک نگهداشت. بعضی خواستند با زندانی ساختن یوسف مقاومت او را در هم شکنند و تحقیرش کنند؛ «لیسجنن و لیکونا من الصّٰغرين» اما در مقابل خداوند اراده کرد او را عزیز بدارد و حکومت مصر را به او بخشد؛ «مکنّا لیوسف...»

□ امام صادق علیه السلام فرمودند: یوسف انسان حرّ و آزاده‌ای بود که حسادت برادران، اسارت در چاه، شهوت زنان، زندان، تهمت، ریاست و قدرت در او اثر نگذاشت. ^(۱)

□ پاداش‌های اخروی بهتر از پاداش‌های دنیوی است، زیرا پاداش‌های اخروی:

الف: محدودیت ندارند. ﴿لهم ما یشاؤون﴾ ^(۲)

ب: از بین رفتنی نیستند. ﴿خالدين فیها﴾ ^(۳)

ج: در یک مکان محدود نیستند. ﴿تتّبوا من الجنّة حیث نشاء﴾ ^(۴)

د: به محاسبه ما در نمی‌آیند. ﴿اجرهم بغير حساب﴾ ^(۵)

ه: عوارض و آفات و امراض ندارند. ﴿لا یصدّعون عنها﴾ ^(۶)

پیام‌ها:

- ۱- سنّت خداوند، عزّت بخشی به افراد پاکدامن و باتقوا است. ﴿کذّلك﴾
- ۲- گرچه در ظاهر پادشاه مصر به یوسف گفت: «اتّك الیوم لدینا مکین» ولی در واقع خداوند به یوسف مکنّت داد. ﴿مکنّا﴾
- ۳- حقّ تصرّف، از شئون حکومت است. ﴿مکنّا لیوسف فی الارض یتبوء...﴾ *
- ۴- حکومت‌ها در شرایط بحرانی کشور می‌توانند آزادی مردم را در تصرّف اموال و املاک خویش محدود ساخته آنان را به سمت مصالح همگانی سوق دهند.

۱. تفسیر نورالتقلین. ۲. زمر، ۳۴. ۳. فرقان، ۷۶.

۴. زمر، ۷۴. ۵. زمر، ۱۰. ۶. واقعه، ۱۹.

﴿یتوبء منها حیث یشاء﴾

- ۵- حوزه اختیارات یوسف گسترده بود. ﴿حیث یشاء﴾
- ۶- قدرت اگر در دست اهلش باشد رحمت است وگرنه زیانبخش خواهد بود.
﴿نصیب برحمتنا﴾
- ۷- در جهان بینی الهی، هیچ کاری بدون پاداش نمی ماند. ﴿لانضیع﴾
- ۸- تزییع حقوق مردم، یا از سر جهل است یا بخل و یا ناتوانی و یا... که هیچکدام درباره خداوند وجود ندارد. ﴿لانضیع﴾
- ۹- رسیدن به حکومت و قدرت در دنیا، منافاتی با نیکوکاری و ایمان و تقوا ندارد. ﴿مگنالیوسف... اجر المحسنین﴾*
- ۱۰- مشیّت الهی، نظام دار و قانون مند است. ﴿نصیب برحمتنا... ولا نضیع اجر المحسنین﴾
- ۱۱- با آنکه همه چیز در گرو مشیّت الهی است، اما خداوند حکیم است و بدون دلیل به کسی قدرت نمی دهد. ﴿و لا نضیع اجر المحسنین﴾
- ۱۲- نیکوکاران، علاوه بر بهره مند شدن از پاداش در حیات دنیا از پاداش های برتر اخروی نیز برخوردار خواهند شد. ﴿لانضیع اجر المحسنین و لأجر الآخرة خیر﴾
- ۱۳- اگر نیکوکار در این دنیا به پاداش و مقامی نرسید، نگران نباشد که در جای دیگر جبران می شود. ﴿لا نضیع... و لأجر الآخرة خیر﴾*
- ۱۴- پادشاهی و حکومت نیز در برابر اجر آخرت ناچیز است. ﴿لأجر الآخرة خیر...﴾*
- ۱۵- امکانات مادی و حکومت ظاهری برای مردان خدا لذت آور نیست، آنچه برای آنان مطلوب و دوست داشتنی است آخرت است. ﴿و لأجر الآخرة خیر﴾
- ۱۶- اگر شما به سراغ تقوا بروید ما نیز رحمت خود را به شما نازل می کنیم.
﴿نصیب برحمتنا... للذین... و كانوا یتقون﴾
- ۱۷- ایمان، همراه با تقوا چاره ساز است وگرنه سرنوشت مؤمن گناهکار، مبهم است. ﴿آمنوا و كانوا یتقون﴾

- ۱۸- تقوایی که یک خصلت پایدار شده باشد، ارزشمند است. ﴿کانوا یتقون﴾
 ۱۹- ایمان و ملازمت بر تقوا، شرط بهره‌مندی از پاداش‌های اخروی است. ﴿لاجر
 الآخرة خیر للذین آمنوا وکانوا یتقون﴾
 ۲۰- تقوا، مرحله و مرتبه‌ی والاتری در ایمان است. ﴿آمنوا وکانوا یتقون﴾*

﴿۵۸﴾ وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ

(سرزمین کنعان را قحطی فراگرفت) و (در پی مواد غذایی) برادران یوسف
 (به مصر) آمدند و بر او وارد شدند، آنگاه (یوسف) آنان را شناخت، ولی
 آنها او را نشناختند.

نکته‌ها:

□ طبق پیش‌بینی و پیشگویی یوسف، مردم هفت سال در وفور نعمت و باران بودند، ولی بعد
 از آن، هفت سال دوم فرا رسید و مردم دچار قحطی و خشکسالی شدند. دامنه قحطی از
 مصر به فلسطین و کنعان رسید. یعقوب به فرزندان خود گفت: برای تهیه گندم به سوی
 مصر روانه شوند.

آنان وارد مصر شده و درخواست خود را عرضه کردند. یوسف در میان متقاضیان غلّه،
 برادران خود را دید، اما برادران یوسف را نشناختند و حق هم همین بود، زیرا از زمان
 انداختن یوسف به چاه تا حکومت او در سرزمین مصر، حدود بیست تا سی سال فاصله شده
 بود. یوسف وقتی از چاه بیرون آمد، نوجوان بود، ﴿یا بشری هذا غلام﴾ چند سالی در خانه
 عزیز، خدمتکار بود و سالها نیز در زندان به سر برد و از زمان آزادی او از زندان نیز هفت
 سال (دوره وفور نعمت و پر آبی) گذشته بود و حال که سالیان قحطی بود، برادران به مصر
 آمده بودند.

پیام‌ها:

- ۱- در زمان قحطی، جیره‌بندی لازم است و هرکس باید برای گرفتن سهمیه، خود
 مراجعه کند تا دیگران به نام او سوءاستفاده نکنند. ﴿اخوة﴾ با اینکه

- می توانستند یک نفر را به نمایندگی بفرستند، همه برادران آمدند.
- ۲- در زمان قحطی اگر منطقه‌های دیگر از شما کمک خواستند، کمک کنید. ﴿و جاء اخوة یوسف﴾
- ۳- در وقت نیاز و تنگدستی ساکن و راکد نباشید و حتی از دیگر کشورها کمک بگیرید. ﴿و جاء اخوة یوسف﴾*
- ۴- گاهی ظالم محتاج مظلوم می‌شود. ﴿و جاء اخوة یوسف﴾ (کوه به کوه نمی‌رسد، آدم به آدم می‌رسد).*
- ۵- ملاقات مردم حتی غیر مصریان با یوسف، امری سهل و آسان بود. ﴿جاء اخوة... فدخلوا﴾ (سران حکومت‌ها باید برنامه‌ای اتخاذ کنند که ملاقات مردم با آنان به آسانی صورت بگیرد).
- ۶- خاطرات دوران کودکی در ذهن نقش می‌بندد و از بین نمی‌رود. ﴿فعرفهم و هم له منکرون﴾*
- (برادران در بزرگی با یوسف محشور بودند؛ ولی یوسف در کودکی آنها را دیده بود، لذا یوسف آنها را شناخت ولی آنان یوسف را نشناختند).*

﴿ ۵۹ ﴾ وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُّونِي بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أَوْفِي الْكَيْلِ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ

و چون یوسف بارهای (غذایی) آنان را آماده ساخت، گفت: برادر پدری خود را (در نوبت آینده) نزد من آورید. آیا نمی‌بینید که من پیمان‌ه را کامل می‌دهم و بهترین میزبان هستم.

نکته‌ها:

□ یوسف گفت: ﴿أتونی باخ لکم﴾ یعنی برادری که شما از پدر دارید و نگفت: برادر من، از این کلام معلوم می‌شود که یوسف در چهره‌ی ناشناس، باب گفتگو را با برادران باز کرد و آنها همچنان که در تفاسیر آمده گزارش دادند که ما فرزندان یعقوب نواده‌ی ابراهیم می‌باشیم.

پدر ما پیرمردی است که به خاطر حزن و اندوه فرزندش که گرگ او را پاره کرده، سالهاست گریان و گوشه‌گیر است و یکی از برادرانمان را نیز به خدمت او گمارده‌ایم، اگر ممکن است سهم آن پدر و برادر را نیز به ما بدهید که با خوشحالی برگردیم. یوسف دستور داد علاوه بر بار ده شتر، دو بار دیگر سهم یعقوب و برادر دیگر نیز افزوده شود.

□ یوسف برای جذب برادران گفت: ﴿أنا خير المنزلين﴾ من بهترین میزبانم، و آن برادران جذب شدند، ولی خداوند برای جذب مردم تعبیّرات زیادی دارد:

﴿خير الرازقين﴾^(۱) او بهترین روزی رسان است.

﴿خير الغافرين﴾^(۲) او بهترین بخشنده است.

﴿خير الفاتحين﴾^(۳) او بهترین گشایشگر است.

﴿خير الماكرين﴾^(۴) او بهترین تدبیر کننده است.

﴿خير الوارثين﴾^(۵) او بهترین وارث است.

﴿خير الحاکمين﴾^(۶) او بهترین داور است.

اما گروه بسیاری از مردم جذب نمی‌شوند.

پیام‌ها:

- ۱- یوسف بر توزیع ارزاق ذخیره شده مصر، نظارت مستقیم داشت. ﴿جهّزهم﴾
- ۲- مدیریت صحیح یوسف عليه السلام موجب شد در زمان قحطی نه تنها مشکلی برای مردم مصر پیش نیاید بلکه به اطراف نیز کمک کند. ﴿جهّزهم بجهّزهم﴾*
- ۳- هم رازداری لازم است و هم راستگویی. یوسف گفت: ﴿اخ لکم﴾ و نگفت: برادر من، تا راستگویی و رازداری با هم رعایت شود.
- ۴- اشخاص یا مؤسسه‌ها و یا کشورهایی که کمک‌های اقتصادی می‌کنند، می‌توانند بعضی از شرایط را در جهت رشد و یا مصالح دیگر، مطرح کنند.

۱. جمعه، ۱۱. ۲. اعراف، ۱۵۵. ۳. اعراف، ۸۹. ۴. انفال، ۳۰. ۵. انبیاء، ۸۹. ۶. یونس، ۱۰۹.

﴿تتونی باخ...﴾

۵- حتّی در زمان بحران و قحطی نیز بی عدالتی و کم فروشی ممنوع است. ﴿اوفی

الکیل﴾

۶- در معامله باید مقدار جنس مشخص باشد. ﴿الکیل﴾

۷- بدی‌ها را با خوبی پاسخ دهیم. (یوسف سهم برادران را کامل داد و درباره‌ی

ظلمی که به او کرده بودند سخن نگفت) ﴿و جاء اخوة یوسف... اوفی الکیل﴾*

۸- کم‌فروشی یا عدالت کارگزاران، کارگران و دستیاران، به حساب مسئول اصلی

و مافوق است. ﴿انّی اوفی الکیل﴾

۹- خرید و فروش و توزیع غلات در مصر زمان یوسف علیه السلام با پیمانانه بوده است.

﴿اوفی الکیل﴾*

۱۰- مسئولین توزیع امکانات عمومی باید عادل باشند. ﴿اوفی الکیل﴾*

۱۱- قدرت را وسیله‌ی انتقام قرار ندهیم. ﴿اوفی الکیل و انا خیر المنزلین﴾*

۱۲- مهمان‌نوازی از اخلاق انبیاست. ﴿خیر المنزلین﴾

۱۳- به مسافران و کاروان‌هایی که وارد منطقه شما می‌شوند حتّی در زمان نیاز و

قحطی، احترام کنید. ﴿خیر المنزلین﴾

﴿ ۶۰ ﴾ فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَاكَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَ لَا تَقْرَبُونِ

(ولی) اگر آن برادر را نزد من نیاورید، نه پیمانانه‌ای (از غله) نزد من خواهید

داشت و نه نزدیک من شوید.

پیام‌ها:

۱- در مدیریت، هم محبت لازم است و هم تهدید. اول مژده و محبت؛ ﴿أنا خیر

المنزلین﴾ بعد تهدید و اولتیماتوم. ﴿فان لم تأتونی﴾

۲- زمینه‌های سوء استفاده را از بین ببریم. (اگر رسم شود که حاضرین سهم

غائبین را بگیرند بعضی سوء استفاده می‌کنند). ﴿فان لم تأتونی فلا کیل لکم﴾*

- ۳- در اجرای قانون، میان برادر و خانواده و دیگران نباید تبعیض قائل شد. ﴿فلا کیل لکم﴾ (هر شخصی سهم معینی داشت و باید خود دریافت می کرد.)
- ۴- در تهدید لازم نیست که مدیر تصمیم صد در صد بر اجرا داشته باشد. ﴿فلا کیل لکم﴾ (زیرا یوسف کسی نبود که حاضر شود برادرانش از قحطی بمیرند.)
- ۵- قاطعیت در پیاده کردن برنامه‌ها، شرط رهبری است. ﴿فلا کیل لکم عندی و لا تقربون﴾

﴿ ۶۱ ﴾ قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ

(برادران به یوسف) گفتند: او را با اصرار و التماس از پدرش خواهیم خواست و حتماً این کار را خواهیم کرد.

نکته‌ها:

- «مراودة» به مراجعه پی‌درپی، همراه با التماس یا خدعه و فریب گفته می‌شود.
- بوی حسد از کلام برادران استشمام می‌شود، به جای «ابانا» گفتند: «اباه» و در اول سوره نیز گفتگوی برادران این بود که: «لیوسف و اخوه احب الی ابینا متا» پدر برای ماست، ولی یوسف و برادرش را بیشتر از ما دوست دارد.

پیام‌ها:

- ۱- سفر فرزند باید به اذن پدر و رضایت او باشد. ﴿سنراود عنه اباه﴾*
- ۲- برادران یوسف از عکس العمل منفی پدرشان در برابر تقاضای همراه بردن بنیامین مطلع بودند. («سنراود» به معنای گفتگوی پی در پی همراه با نقشه و تدبیر است)*
- ۳- حضرت یعقوب پس از ماجرای یوسف بنیامین را از خود دور نمی‌کرده است و جدا کردن او از پدر، کار آسانی نبود. ﴿سنراود عنه اباه﴾*

﴿۶۲﴾ وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا
 أَنْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

و (یوسف) به غلامان خود گفت: آنچه را به عنوان قیمت پرداخته‌اند در
 بارهایشان بگذارید، تا چون به خانواده خود بازگردند آن را بازشناسند،
 به امید آنکه (بار دیگر) برگردند.

نکته‌ها:

- حضرت یوسف که در آیات قبل از او با تعبیری چون: «صادق، محسن، مخلص» یاد شده، یقیناً بیت المال را به پدر و برادران خود نمی‌بخشد و ممکن است که پول غله را از سهم و ملک شخصی خود داده باشد.
- پول را برگرداند تا بی‌پولی، مانع سفر دوم آنها نشود. ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ علاوه بر آنکه برگرداندن پول، نشانه صمیمیت و نداشتن سوءقصد از اصرار بر آوردن برادر است و مخفیانه در بین کالا گذاردن نشانه بی‌ممت بودن و حفظ از دستبرد سارقین است.
- یوسف که دیروز برده و خدمتکار بود، امروز غلام و خدمتکار دارد. ﴿لِفِتْيَانِهِ﴾ اما در هنگام ملاقات برادران، نه انتقام گرفت و نه گلایه‌ای نمود و نه کینه‌ای داشت. بلکه با برگرداندن سرمایه آنان، به آنها توجه داد که من شما را دوست می‌دارم.

پیام‌ها:

- ۱- مدیر و رهبر لایق باید طرحهایش ابتکاری باشد. ﴿اجعلوا﴾
- ۲- بدی‌ها را با خوبی جبران کنید. ﴿اجعلوا بضاعتهم﴾
- ۳- صلح رحم، یعنی کمک نمودن، نه معامله کردن. ﴿اجعلوا بضاعتهم﴾
- ۴- پول گرفتن در زمان نیاز از پدر پیر و برادران، با کرامت نفس سازگار نیست. ﴿اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم﴾
- ۵- یوسف، کار گذاردن بضاعت برادران را بر عهده چند نفر گذاشت تا هر گونه زمینه را برای اتهام مسدود کند و برده‌ای سوء استفاده نکند که مبلغ را برای

- خود بردارد و بگوید در حال مسافران گذاشتم. ﴿اجعلوا بضاعتهم فی رحالم﴾*
- ۶- کمک به دیگران را حتی الامکان مخفیانه انجام دهید. ﴿فی رحالم﴾*
- ۷- نه انتقام و نه کینه، بلکه هدیه دادن برای ارتباط بعدی. ﴿اجعلوا بضاعتهم فی رحالم... لعلهم یرجعون﴾
- ۸- برای بازیافتن انسان‌ها، باید از پول گذشت. ﴿اجعلوا بضاعتهم... لعلهم یرجعون﴾
- ۹- خوبی کردن بهترین وسیله جذب افراد است. ﴿اجعلوا بضاعتهم... یرجعون﴾*
- ۱۰- مسئولان، کارگزاران خود را نسبت به برنامه‌ها و طرحها کاملاً توجیه کنند تا مدیران موفق باشند. (یوسف به همه فهماند که هدف این کار، بازگشت این کاروان است) ﴿لعلهم یرجعون﴾*
- ۱۱- در طرح‌ها و برنامه‌ها، یقین صددرصد به عملی شدن آن لازم نیست. ﴿لعلهم یرجعون﴾

﴿۶۳﴾ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ آبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا
أَخَانًا نَّكْتَلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

پس چون به سوی پدر خود باز گشتند، گفتند: ای پدر پیمانانه (برای نوبت دیگر) از ما منع شد، پس برادرمان (بنیامین) را با ما بفرست تا سهمیه و پیمانانه خود را بگیریم و ما حتماً نگهبان او خواهیم بود.

پیام‌ها:

- ۱- یعقوب بر خانواده و فرزندان خویش، مدیریت و تسلط داشت. ﴿یا ابانا منع...﴾
- ۲- پدر، دارای حقّ امر و نهی به فرزند خود می‌باشد. ﴿فارسل﴾
- ۳- بنیامین بدون اجازه‌ی پدر به مسافرت اقدام نمی‌کرد. ﴿فارسل معنا﴾
- ۴- برای گرفتن چیزی و یا جلب اعتماد کسی، از عواطف استفاده کنید. ﴿اخانا﴾
- ۵- مجرم چون در درون نگرانی دارد، در سخنانش تأکیدهای پی در پی دارد. ﴿انّا له لحافظون﴾ («انّا» و حرف «لام» و جمله اسمیه نشانه تأکید است.)

﴿ ۶۴ ﴾ قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا آمَنَ تَكُمُ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ فَآلَهُ حَيْرٌ
حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

(یعقوب) گفت: آیا شما را بر او امین بدانم، همان طور که شما را بر برادرش
امین دانستم (و دیدید که چه شد) پس (به جای شما به خدا اعتماد می‌کنم
که) خداوند بهترین حافظ است و او مهربان‌ترین مهربانان است.

نکته‌ها:

- سؤال: با توجه به سابقه بدی که فرزندان یعقوب داشتند، چرا پدرشان مجدداً فرزند دیگرش را به آنان سپرد؟
- پاسخ: فخر رازی^(۱) احتمالات متعددی را مطرح نموده که هر کدام از آنها می‌تواند توجیهی بر این موافقت باشد؛ اولاً: برادران از اقدام اولیه‌شان به نتیجه‌ای که مورد نظرشان بود، (محبوبیت در نزد پدر) نرسیده بودند. ثانیاً: حسادت برادران نسبت به این برادر، کمتر از یوسف بود. ثالثاً: شاید قحطی و خشکسالی شرایط ویژه‌ای را پدید آورده بود که سفر مجدد را ضروری می‌کرد. رابعاً: دهها سال از حادثه اول گذشته و فراموش شده تلقی می‌شد. خامساً: خداوند متعال در حفظ فرزندش به او تسلی خاطر داده بود.
- در آیه ۱۲، یعقوب در مورد یوسف، به حافظ بودن برادرانش اعتماد کرد، به فراق یوسف و نایبایی گرفتار شد، ولی در مورد بنیامین به خدا تکیه کرد و گفت: ﴿فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا﴾ هم توانا شد، هم بینا و هم فراق و جدائی پایان یافت.

پیام‌ها:

- ۱- اعتماد سریع به کسی که سابقه تخلف دارد، جایز نیست. ﴿هل آمنكم﴾
- ۲- یاد خاطرات تلخ گذشته، انسان را در برابر حوادث آینده بیمه می‌کند. ﴿هل آمنكم علی اخیه من قبل﴾

۱. تفسیر کبیر.

- ۳- با یک شکست یا تجربه‌ی تلخ، خود را کنار نکشیم. ﴿هل آمنکم علیہ... فالله خیر حافظاً﴾ یعقوب بار دیگر فرزند دوم را با توکل به خدا به برادران تحویل داد.
- ۴- برادران یوسف، خود را حافظ پنداشتند، ﴿انّا له لحافظون﴾ اما حضرت یعقوب تذکر داد که خداوند حافظ است. ﴿فالله خیر حافظاً...﴾*
- ۵- بر عوامل ظاهری و مادی هر چند فراوان باشند تکیه نکنیم، تنها بر خدا توکل کنیم. ﴿فالله خیر حافظاً﴾*
- ۶- با توجه به رحمت بی نظیر الهی و با توکل به خداوند، به استقبال حوادث زندگی برویم. ﴿فالله خیر حافظاً وهو ارحم الراحمین﴾
- ۷- سرچشمه حفاظت، رحمت است. ﴿فالله خیر حافظاً و هو ارحم الراحمین﴾

﴿ ۶۵ ﴾ وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَنَا وَنَزَدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلُ يَسِيرٍ

و هنگامی که بارهای خود را گشودند، دریافتند که سرمایه‌شان به آنها بازگردانده شده، گفتند: ای پدر (دیگر) چه می‌خواهیم؟ این سرمایه‌ی ماست که به ما باز گردانده شده و ما قوت و غذای خانواده‌ی خود را فراهم و از برادرمان حفاظت می‌کنیم و یا (بردن او) یک بار شتر می‌افزاییم و این (پیمان‌ه اضافه‌ی نزد عزیز) پیمان‌ه‌ای ناچیز است.

نکته‌ها:

- شاید معنای آیه چنین باشد: این مقداری که گرفته‌ایم به جایی نمی‌رسد، اگر نوبت دیگر برویم، بار بیشتری می‌گیریم.
- «میر» از «میر» یعنی مواد غذایی و «میر اهلنا» یعنی به خانواده‌ی خود غذا می‌رسانیم.
- از جمله «نزداد کیل بعیر» استفاده می‌شود که سهم هر نفر، یک بار شتر بوده که باید خود حاضر باشد و دریافت کند.

پیام‌ها:

- ۱- فرزندان یعقوب در کنار پدر و پیرامون او زندگی می‌کردند و برای تهیه آذوقه‌ی خانواده تلاش می‌کردند. ﴿فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ... يَا أَبَانَا...﴾
- ۲- هنر یوسف، نه فقط انسان بودن که انسان‌سازی است. ﴿وَجَدتْ بَضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ﴾ (به برادران حسود و جفاکار خود، مخفیانه هدیه می‌دهد تا زمینه را برای مراجعت آنها فراهم سازد. قرآن می‌فرماید: ﴿ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ بدی را با خوبی دفع کنید.^(۱))
- ۳- اگر از اول پول و بهای کالا گرفته نشود، خریدار تحقیر می‌شود. اگر قصد هدیه هست ابتدا پول اخذ شود، ولی به شکل عاقلانه برگردانده شود. ﴿رُدَّتْ إِلَيْهِمْ﴾
- ۴- اگر خواستید کبوتران فراری را جذب کنید، باید کمی دانه پخش کنید. (یوسف بهای غله را به آنان برگرداند تا جاذبه مراجعت آنان را زیاد کند) ﴿بَضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ﴾
- ۵- مرد، مسئول تغذیه خانواده است. ﴿فَمِيرَ اهْلَنَا﴾
- ۶- سهمیه‌بندی مواد غذایی در شرایط کمبود، کاری یوسفی است. ﴿نَزِدَادُ كَيْلِ بَعِيرٍ﴾

﴿ ۶۶ ﴾ قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لِنَأْتِنَنِي بِهِ إِلَّا أَنْ

يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ

(پدر) گفت: من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا آنکه (با سوگند) به نام خدا، وثیقه‌ای محکم بیاورید که حتماً او را نزد من برگردانید، مگر آنکه همه شما گرفتار حادثه‌ای شوید. پس چون وثیقه خود را آوردند (پدر) گفت: خداوند بر آنچه می‌گوییم وکیل است.

نکته‌ها:

□ «موثق» یعنی آنچه مایه وثوق و اطمینان به قول طرف مقابل است که می‌تواند عهد،

سوگند و نذر باشد. ﴿مَوْثِقًا مِنْ اللَّهِ﴾

پیام‌ها:

- ۱- به صرف خویشاوندی اکتفا نکنید و قراردادها را محکم کنید. ﴿لَنْ أَرْسَلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ...﴾*
- ۲- ایمان به خدا و سوگند و نذر و عهد با او، قوی‌ترین پشتوانه بوده و هست. ﴿مَوْثِقًا مِنْ اللَّهِ﴾
- ۳- هرگاه از شخصی بدقولی و بدرفتاری دیدید، در نوبت بعد قرارداد را محکم‌تر کنید. ﴿مَوْثِقًا﴾
- ۴- فرزند خود را به راحتی همراه دیگران نفرستید. ﴿تَوْتُونَ مَوْثِقًا مِنْ اللَّهِ﴾
- ۵- در قراردادها، پیش‌بینی حوادث غیرمترقبه و خارج از حیطه اختیار را بکنید. ﴿إِلَّا أَنْ يَحَاطَ بِكُمْ﴾ (تکلیف خارج از توانایی، ممنوع است).
- ۶- محکم‌کاری‌های قانونی و حقوقی، شما را از توکل به خداوند غافل نکند. ﴿اللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ﴾

﴿٦٧﴾ وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ
وَمَا أَعْنِي عَنْكُمْ مِّنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ
عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ

و (یعقوب) گفت: ای پسران من (چون به مصر رسیدید، همه) از یک دروازه (به شهر) وارد نشوید (تا توجّه مردم به شما جلب نشود) بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید و (بدانید من با این سفارش) نمی‌توانم چیزی از (مقدّرات) خدا را از شما دور کنم. فرمان جز برای خدا نیست، تنها بر او توکل می‌کنم و همه توکل‌کنندگان (نیز) باید بر او توکل نمایند.

نکته‌ها:

□ حضرت یعقوب علیه السلام به هنگام سفر برادران به مصر چهار نکته توحیدی می‌گوید:
 اَوَّل: «ما اغنی عنکم»، یعنی من با این سفارش ورود از چند در نمی‌توانم چیزی از مقدّرات خدا را از شما دور کنم.
 دوم: در آیه قبل فرمود: «الا ان یحاط بکم»، یعنی مگر آنکه همه شما به گونه‌ای که تصوّر نمی‌کردید گرفتار حادثه‌ای شوید.
 سوم: در آیه ی ۶۴ فرمود: «فالله خیر حافظاً».
 چهارم: در آیه ۶۷ فرمود: «علیه توکلت».
 آری، رسول خدا سراپا توجّه به خدا و توحید دارد، اما فرزندان یعقوب در سفر تنها می‌گفتند: «و انا له لحافظون» یعنی ما خودمان برادرمان را حفظ می‌کنیم. در این گفتگوها سیمای موخّذ مخلص، با افراد عادّی به زیبایی نشان داده می‌شود.*

پیام‌ها:

- ۱- عاطفه پدری حتّی نسبت به فرزندان خطاکار، از بین نمی‌رود. ﴿یا بَنی﴾
- ۲- چاره‌اندیشی و تدبیر برای حفظ سلامت فرزندان، لازم است. ﴿یا بَنی لا تدخلوا...﴾
- ۳- وقتی توصیه‌کننده عالم و آگاه است، لازم نیست فرمانبر از فلسفه‌ی آن دستور آگاه باشد. (فرزندان یعقوب فرمان «لا تدخلوا...» را عمل کردند و فلسفه و راز آن را نیپرسیدند)*
- ۴- از بهترین زمان‌های موعظه، در آستانه سفر است. یعقوب در آستانه‌ی سفر فرزندان به آنان گفت: ﴿یا بَنی لا تدخلوا من باب واحد﴾
- ۵- جلو حساسیّت‌ها، سوءظن‌ها و چشم‌زخم‌ها را بگیرید، ورود گروهی جوان به منطقه‌ی بیگانه، عامل سوءظن و سعایت است. ﴿لا تدخلوا من باب واحد﴾
- ۶- لطف و قدرت خداوند را منحصر در یک راه نپندارید، دست او باز است و می‌تواند از هر طریقی شما را مدد رساند. ﴿لا تدخلوا من باب واحد﴾

۷- فقط بازدارنده و نهی کننده نباشید، بلکه راه حل نیز ارائه دهید. ﴿لَا تَدْخُلُوا...﴾ و ادخلوا ﴿﴾*

۸- برای رسیدن به مقصود بایستی راههای مختلف را پیمود. ﴿و ادخلوا من ابواب متفرقه﴾*

۹- مدیر خوب باید علاوه بر برنامه ریزی، حساب احتمالات را بکند، زیرا انسان در اداره‌ی امور خود مستقل نیست. یعنی با همه محاسبات و دقت‌ها باز هم دست خدا باز است و تضمینی برای انجام صددرصد محاسبات ما نیست. ﴿وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾

۱۰- در برابر مقدرات حتمی خداوند، چاره‌ای جز تسلیم نیست. ﴿مَا اغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾

۱۱- حاکم مطلق هستی، خداوند است. ﴿إِنَّ الْحَكْمَ لِلَّهِ﴾

۱۲- با توکل زانوی اشتر ببند. ﴿لَا تَدْخُلُوا... عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ﴾*

۱۳- هم احتیاط و محاسبه لازم است؛ ﴿لَا تَدْخُلُوا...﴾ و هم توکل به خداوند ضروری است. ﴿عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ﴾

۱۴- به غیر خداوند، توکل نکنید. ﴿عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ﴾ چرا که او به تنهایی کفایت می‌کند ﴿وَكُفِيَ بِاللَّهِ وَكَيْلًا﴾^(۱) و بهترین وکیل است. ﴿نِعْمَ الْوَكِيلُ﴾^(۲)

۱۵- یعقوب، هم خود توکل کرد و هم دیگران را با امر به توکل تشویق نمود. ﴿تَوَكَّلْتُ... فَلْيَتَوَكَّلْ...﴾

﴿ ۶۸ ﴾ وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ

مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا

عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

۱. نساء، ۸۱.

۲. آل عمران، ۱۷۳.

و چون از همانجا که پدرشان دستورشان داده بود وارد (مصر) شدند، این کار در برابر اراده خداوند هیچ سودشان نبخشید، جز آنکه نیازی در دل یعقوب بود که عملی شد. (تنها اثر ورود از چند دروازه حفظ از چشم زخم و رسیدن برادران، به خصوص بنیامین به یوسف بود که عملی شد و اثر دیگری نداشت) و البتّه (یعقوب) بخاطر آنچه به او آموزش داده بودیم دارای علمی (فراوان) بود ولی بیشتر مردم آگاه نیستند.

نکته‌ها:

- در اینکه آرزوی درونی و حاجت یعقوب که برآورده شد چه بوده است احتمالاتی وجود دارد:
۱. رسیدن بنیامین به یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ و خارج شدن یوسف از تنهایی، هر چند به صورت اتهام سرقت باشد.
 ۲. سرعت بخشیدن به وصال پدر و پسر که در آینده به آن اشاره خواهد شد.
 ۳. انجام وظیفه، بدون آنکه ضامن نتیجه‌ی آن باشد. حاجت یعقوب آن است که در مقدمات کار کوتاهی نشود و از یک در وارد نشوند، ولی آنچه خواهد شد به دست خداوند است.

پیام‌ها:

- ۱- تجربه‌های تلخ، انسان را باادب می‌کند و سخنان بزرگان را می‌پذیرد. ﴿وَمَا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ﴾
- ۲- اطاعت از پدر لازم و ارزشمند است. ﴿دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ﴾*
- ۳- اگر از بی‌ادبی افراد گفتید، از ادب آنان نیز بگویید. ﴿دَخَلُوا ... أَبُوهُمْ﴾ (اگر برادران قبلاً نسبت ضلالت به پدر می‌دادند، امروز تسلیم امر پدر شدند).
- ۴- محاسبات و دقت و برنامه‌ریزی‌ها با وجود اراده‌ی الهی کارساز است، آنجا که نخواهد کارساز نیست. ﴿مَا كَانَ يَغْنَى عَنْهُمْ مِنْ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾
- ۵ - یعقوب، بر مطالب و اسراری آگاه بود که مصلحت نمی‌دانست بازگو کند. ﴿حَاجَةٌ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ﴾

- ۶- دعا و حاجت اولیای خدا، مستجاب می شود. ﴿حَاجَةٌ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا﴾
 ۷- علم انبیا از جانب خداوند است. ﴿عَلَّمْنَاهُ﴾
 ۸- بیشتر مردم عالمان حقیقی را نمی شناسند. ﴿عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾*
 ۹- بیشتر مردم، به اسباب و علل چشم می دوزند و از حاکمیت خداوند و لزوم توکل بر او ناآگاهند. ﴿أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾
 ۱۰- معیار حق و باطل، تشخیص اکثریت نیست. ﴿أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾*

﴿ ۶۹ ﴾ وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ

فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

وقتی (برادران) بر یوسف وارد شدند، او برادرش (بنیامین) را در نزد خود جای داده گفت: همانا من برادر تو هستم، پس از آنچه انجام می دهند اندوهگین مباش.

نکته ها:

□ در تفاسیر آمده است که وقتی فرزندان یعقوب علیه السلام وارد مصر شدند، یوسف میزبان آنان شد و برای هر دو نفر، یک طبق غذا مقرر کرد. بنیامین در آخر تنها ماند. یوسف او را در کنار خودش نشاند و نگاه برای هر دو نفر اتاقی قرار داد و باز بنیامین را هم اتاق خویش ساخت. بنیامین از بی وفایی های برادران و جنایتی که درباره یوسف در سالهای قبل کرده بودند، سخن گفت. در اینجا بود که کاسه ی صبر یوسف لبریز شد و گفت: نگران مباش من همان یوسفم و چنان با تأکید گفت: «انّی انا اخوک» که جایی برای احتمال این سخن که «من جای برادرت باشم» نگذارد.

□ در مورد جمله ﴿فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ دو معنی احتمال می رود: یا از عملکرد گذشته ی برادران اندوهگین مباش، یا از برنامه ای که غلامان برای نگاهداری تو دارند و پیمانہ را در بار تو خواهند گذاشت تا در پیش من بمانی، نگران مباش.

پیام‌ها:

- ۱- برادرانی که دیروز به قدرت خود می‌بالیدند؛ «نحن عصبه» اکنون باید برای تهیه آذوقه، با کمال تواضع آستانه یوسف را ببوسند. ﴿دخلوا علی﴾
- ۲- کلام‌ها، طبقه‌بندی، محرمانه و علنی دارد. یوسف تنها به صورت محرمانه به بنیامین گفت: ﴿إِنِّي أَنَا أَخُوكَ﴾ (هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد).
- ۳- در بعضی امور، تنها خواص را باید در جریان گذاشت. ﴿فلا تبتس﴾
- ۴- هرگاه به نعمتی رسیدید، تلخ‌کامی‌های گذشته را فراموش کنید. (یوسف و بنیامین به دیدار هم رسیدند، پس نگرانی‌های قبلی را باید فراموش کرد). ﴿فلا تبتس...﴾
- ۵- قبل از اجرای طرح و نقشه، باید بی‌گناه از نظر روحی آماده و توجیه باشد. (به بنیامین گفته شد که به نام سارق تورا نگاه می‌داریم نگران مباش). ﴿فلا تبتس﴾

﴿۷۰﴾ فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ
مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ

پس چون بارهای برادران را مجهز و مهیا ساخت، ظرف آبخوری (گران قیمتی) را در خورجین برادرش (بنیامین) قرار داد، سپس منادی صدا زد؛ ای کاروانیان! قطعاً شما دزد هستید.

نکته‌ها:

- «سقایه» پیمانه‌ای است که در آن آب می‌نوشند. «رحل» به خورجین و امثال آن می‌گویند که روی شتر می‌گذارند. «عیر» به معنی کاروانی که مواد غذایی حمل می‌کنند.^(۱)
- این چندمین باری است که یوسف طرح ابتکاری می‌دهد، یک بار بهای غله را در بار برادران گذاشت تا دوباره بازگردند و این بار ظرف قیمتی را در محموله برادر گذاشت تا او را

۱. مفردات.

نزد خود نگاه دارد.

□ حضرت یوسف علیه السلام در مرحله‌ی قبل بضاعت را توسط غلامان در بار برادران گذارد، ﴿اجعلوا بضاعتهم فی رحالم﴾ ولی در سفر دوم شخصاً سقایه را در بار بنیامین قرار داد. (چون موضوع سرّی بود). ﴿جعل السقایة فی رحل اخیه﴾*

□ در تفاسیر آمده است که در جلسه دو نفره‌ای که یوسف و بنیامین با هم داشتند، یوسف از او پرسید آیا دوست دارد در نزد وی بماند. بنیامین اعلام رضایت کرد، ولی یادآور شد که پدرش از برادران تعهد گرفته که او را برگردانند. یوسف گفت: من راه ماندن تو را طرّاحی می‌کنم و لذا با موافقت بنیامین این نقشه کشیده شد.

نظیر فیلم‌ها، نمایش‌ها و صحنه‌های تئاتر که افراد در ظاهر و در شکل مجرم و گناهکار احضار و مخاطب می‌شوند و یا حتی شکنجه می‌گردند، ولی آنها بخاطر توجیه قبلی و رضایت شخصی و مصلحت مهم‌تری آن را پذیرا شده‌اند.

□ سؤال: چرا در این ماجرا به بی‌گناهی نسبت سرقت داده شد؟

پاسخ: بنیامین با آگاهی از این طرح و اتهام، برای ماندن در نزد یوسف اعلام رضایت کرد و باقی برادران هر چند در یک لحظه ناراحت شدند، ولی بعد از بازرسی از آنها رفع اتهام گردید. علاوه بر آنکه کارگزاران از اینکه یوسف خود پیمان را در میان بار گذارده ﴿جعل﴾ خبر نداشتند و بطور طبیعی فریاد زدند: ﴿انکم لسارقون﴾

□ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا کذب علی المصلح» کسی که برای اصلاح و رفع اختلاف دیگران دروغی بگوید، دروغ حساب نمی‌شود، و آنگاه حضرت این آیه را تلاوت فرمودند.^(۱)

پیام‌ها:

۱- گاهی صحنه‌سازی برای کشف ماجرای جایز است و برای مصالح مهم‌تر، نسبت دادن سارق به بی‌گناهی که از قبل توجیه شده باشد، مانعی ندارد.^(۲)
﴿انکم لسارقون﴾

۱. تفسیر نورالتقلین. ۲. تفسیر المیزان.

۲- اگر در میان گروهی یک نفر خلافکار باشد، مردم تمام گروه را خلافکار می‌نامند. ﴿اتکم لسارقون﴾

﴿۷۱﴾ قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ

(برادران یوسف) رو به ماموران کردند و گفتند: شما چه چیزی را گم کرده‌اید.

﴿۷۲﴾ قَالُوا نَفْقَدُ صُوعَ الْمَطَكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ

گفتند: پیمانۀ و جام مخصوص شاه را گم کرده‌ایم و برای هرکس آن را بیاورد، یک بار شتر (جایزه) است و من این را ضمانت می‌کنم.

نکته‌ها:

- «صواع» و «سقایة» به یک معنی بکار رفته‌اند، پیمانۀ‌ای که هم با آن آب می‌خورند و هم گندم را کیل و اندازه می‌کنند که نشانه صرفه‌جویی، بهره‌وری و استفاده چند منظوره از یک وسیله است. «صواع» ظرفی است که گنجایش یک صاع (حدود ۳ کیلو) گندم را دارد.
- «حِمْلٌ» به بار گفته می‌شود و «حَمْلٌ» نیز به معنای بار است، اما باری که پنهان باشد، مثل بارانی که در دل ابر است یا فرزندی که در شکم مادر است.^(۱)
- جمله‌ی «لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ» هرکس چنین کند من چنان پاداش می‌دهم، در اصطلاح فقهی «جُعَاله» نامیده می‌شود که دارای سابقه و اعتبار قانونی است.

پیام‌ها:

- ۱- برادران با جمله‌ی «مَاذَا تَفْقَدُونَ» توصیه کردند که قبل از اثبات موضوع دزدی کسی را نباید متهم کرد.*
- ۲- جایزه تعیین کردن، از شیوه‌های قدیمی است. «وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ»
- ۳- جوایز باید متناسب با افراد و زمان باشد. در زمان قحطی بهترین جایزه، یک

۱. مفردات راغب.

بار شتر غله است. ﴿جمل بَعِيرٍ﴾

۴- ضامن باید فرد معین و مشخصی باشد. ﴿و انا به زعیم﴾*

۵- ضامن باید معتبر باشد. ﴿و انا به زعیم﴾*

۶- ضامن گرفتن برای جلب اطمینان، سابقه تاریخی دارد. ﴿انا به زعیم﴾

﴿۷۳﴾ قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كُنَّا

سَارِقِينَ

گفتند: به خدا سوگند شما می دانید که ما برای فساد در این سرزمین

نیامده ایم و ما هرگز سارق نبوده ایم.

نکته ها:

□ برادران یوسف گفتند: شما می دانید که ما برای سرقت و فساد به این منطقه نیامده ایم، در اینکه از کجا می دانستند، چند احتمال دارد: شاید با اشاره یوسف باشد که این گروه دزد نیستند. شاید هنگام ورود به منطقه گزینش شده بودند. آری برای ورود و خروج هیئت های بیگانه، مخصوصاً در شرایط بحرانی، باید دقت کرد تا مطمئن به اهداف مسافرین شد.

پیام ها:

۱- حُسن سابقه، نشانه ای برای برائت است. ﴿لقد علمتم﴾

۲- دستگاه امنیتی مصر قوی و کارآزموده بوده است و می دانست که این قافله

برای فساد نیامده اند. ﴿لقد علمتم﴾*

۳- دزدی و سرقت، یکی از مصادیق فساد در زمین است. ﴿ما جئنا لنفسد فی الارض

وما کنا سارقین﴾

﴿۷۴﴾ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ

(مأموران یوسف) گفتند: پس اگر دروغ گفته باشید، کیفرش چیست؟

نکته‌ها:

□ به نظر می‌رسد طراح این سؤال حضرت یوسف است، چون می‌داند برادران طبق مقررات و قانون منطقه کنعان و نظر حضرت یعقوب اظهار نظر خواهند کرد.

پیام‌ها:

۱- وجدان مجرم را برای تعیین کیفرش، به قضاوت بخوانید. ﴿فَمَا جَزَاؤُهُ...﴾

﴿۷۵﴾ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ

گفتند: کیفرش چنین است که هر کس پیمانۀ در بارش پیدا شود، خود او جزای سرقت است (که به عنوان گروگان یا برده در اختیار صاحب پیمانۀ قرار گیرد) ما (در منطقه کنعان) ظالم (سارق) را اینگونه کیفر می‌دهیم.

پیام‌ها:

۱- مجازات سرقت در میان بعضی اقوام گذشته، بردگی سارق بوده است. ﴿فَهُوَ جَزَاؤُهُ﴾ به گفته تفسیر مجمع‌البیان، مجازات سرقت، بردگی به مدت یک سال بوده است.

۲- در قانون استثنا و تبعیض وجود ندارد، هرکس سارق بود برده خواهد شد.

﴿مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ﴾

۳- با تفهیم جرم و بیان قانون و عقوبت آن، اعتراض متهم را به حداقل کاهش دهید. ﴿جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ...﴾*

۴- دلایل باید به گونه‌ای باشد که متهم نیز خود به راحتی اتهام را بپذیرد. ﴿مَنْ وَجَدَ...﴾*

﴿مَنْ وَجَدَ...﴾*

۵- وجود یک خلافکار در جمعی، دلیل بر خلافکار بودن همه نیست. ﴿مَنْ وَجَدَ

فِي رَحْلِهِ﴾*

۶- کیفر خلافکار در کشور بیگانه می‌تواند طبق قانون خود او باشد، نه کشور

میزبان. ﴿كذلك نجزي الظالمين﴾

۷- سرقت، نمونه‌ی بارز ستمکاری است. («ظالم» بجای «سارق») ﴿نجزي الظالمين﴾

﴿۷۶﴾ فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَ جَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ

كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ

يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ

پس (از پذیرش کیفر، ماموران شروع به بازرسی کرده و) قبل از بارِ برادرش، به (بازرسی) بار سایر برادران پرداخت، سپس پیمانہ را از بار برادرش بیرون آورد. ما اینگونه برای یوسف تدبیر کردیم، زیرا طبق قانون شاه مصر، یوسف نمی‌توانست برادرش را بازداشت کند، مگر آنکه خدا بخواهد (که کیفر سارق در کنعان را مقدمه بازداشت این برادر قرار می‌دهد). ما هر کس را که بخواهیم (و لایق باشد) درجاتی بالا می‌بریم و برتر از هر صاحب دانشی، دانشوری است.

نکته‌ها:

□ «کَیَّدَ» همه جا به معنی مذموم بکار نرفته است، «کَیَّدَ» به معنی طرح و نقشه نیز استعمال شده است. ﴿کدنا﴾

□ در موقع بازرسی، بنیامین چون از طرح و نقشه با خبر بود، آسوده خاطر بود، لذا در سراسر این ماجرا هیچ اعتراضی از او نقل نشده است و برای اینکه طرح مخفی بماند و موجب سوءظن نشود، بازرسی را از بار دیگران شروع کردند تا نوبت به بنیامین رسید و چون در بار او پیدا شد، طبق قرار قبلی باید او در مصر می‌ماند. این طرح و نقشه الهی بود، چون یوسف با قوانین جاری مصر نمی‌توانست سارق را به عنوان گروگان نگهدارد.

پیام‌ها:

۱- مأمورین اطلاعاتی باید به نوعی عمل کنند که موجب شک و ظن به آنها نشود. ﴿فبدأ باوعیتهم﴾ (در بازرسی، اوّل به سراغ بار بنیامین رفتند، بلکه از دیگر

برادران دیگر شروع نمودند.)

- ۲- عملکرد کارکنان به عهده مسئولان گذاشته می شود. ﴿فَبَدَأَ﴾ (به حسب ظاهر یوسف شخصاً بازرسی نکرده، ولی قرآن می فرماید: او بازرسی را آغاز کرد.)
- ۳- بازرسی اموال متهمان از سوی حاکم، مجاز است. ﴿فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ﴾
- ۴- فکر و ابتکار و چاره جویی، از امدادهای غیبی است. ﴿كِدْنَا﴾
- ۵- طرح های یوسف، الهامات الهی بود. ﴿كِدْنَا لِيُوسُفَ﴾
- ۶- حضور بنیامین نزد یوسف، به سود یوسف بود. ﴿كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ﴾
- ۷- احترام و مراعات قوانین، حتی در نظام های غیر الهی لازم است. ﴿مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ﴾
- ۸- سردمداران نیز بایستی به قانون وفادار و از آن تخلف نکنند. (یوسف به قانون مصر پایبند بود، لذا برادر را نگه داشت) ﴿لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ﴾
- ۹- مقام های معنوی، درجات و سلسله مراتب دارد. ﴿تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ...﴾
- ۱۰- علم و آگاهی، مایه ی برتری است. ﴿تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ... وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾
- ۱۱- دانش بشری محدود است. ﴿فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾

﴿۷۷﴾ قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي

نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ

(برادران) گفتند: اگر او سرقت کند (جای تعجب نیست، زیرا) پیش از این نیز برادر او دزدی کرده بود. یوسف (این تهمت را) در دل خود پنهان داشت و (با آنکه ناراحت شده بود) به روی آنان نیاورد. (ولی) گفت: موقعیت شما بدتر (از او) است و خداوند به آنچه توصیف می کنید داناتر است.

پیام ها:

- ۱- متهم، یا انکار می کند و می گوید: من دزد نیستم؛ ﴿مَا كُنَّا سَارِقِينَ﴾ یا کار خود را توجیه می کند و می گوید: دزد بسیار است. ﴿فَقَدْ سَرَقَ لَهُ مِنْ قَبْلُ﴾

- ۲- حسود، حتّی بعد از دهها سال ضربه می‌زند. ﴿فقد سرق اخ له من قبل﴾
- ۳- اخلاق برادر، در برادر اثر می‌گذارد. ﴿اخ له﴾ (اخلاق مادر، در فرزند اثر دارد. بنیامین و یوسف از یک مادر بودند)
- ۴- آنجا که صفا نیست، اتهام افراد زود پذیرفته می‌شود. ﴿ان یسرق فقد...﴾ (بیرون آمدن پیمانۀ از بار او، دلیل بر سرقت نیست، ولی برادران چون علاقه‌ای به بنیامین نداشتند، کلمه سرقت را بکار گرفته و مسئله را مسلّم پنداشتند.)
- ۵- آنجا که صفا نیست، خلاف جزیی را کلی قلمداد می‌کنند. (﴿یسرق﴾ بجای «سرق» یعنی او همیشه این‌کاره بوده است.)
- ۶- برای رسیدن به هدف باید نیش‌هایی را تحمل کرد. ﴿سرق اخ له من قبل﴾
- ۷- گاهی برای حفظ آبروی خود، به دیگران تهمت می‌زنند. ﴿سرق اخ له من قبل﴾
- ۸- جوانمردی و سعه‌صدر، رمز رهبری است. ﴿فاسرها یوسف﴾
- ۹- رازها را فدای احساسات نکنیم. (یوسف از برادران نسبت دزدی می‌شنید، ولی به خاطر مصلحت و حفظ رازش چیزی نگفت) ﴿فاسرها یوسف فی نفسه﴾
- ۱۰- افشاگری همیشه ارزش نیست. ﴿و لم یبدها لهم﴾
- ۱۱- حسد در حقّ برادر، دروغ‌گویی و اتهام بی‌مورد از جمله دلایل یوسف برای گفتن «شَرِّ مَکَانًا» به برادران بود.
- ۱۲- برادران یوسف، بر فرض سرقت پیمانۀ از سوی بنیامین، از او بدتر بودند، چون آنان برادر خود را دزدیده بودند. ﴿انتم شرّ مکاناً﴾

﴿ ۷۸ ﴾ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا

نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

(برادران) گفتند: ای عزیز! همانا برای او پدری است پیر و سالخورده، پس یکی از ما را به جای او بگیر (و او را رها کن)، همانا ترا از نیکوکاران می‌بینیم.

نکته‌ها:

□ وقتی برادران یوسف دیدند نگاهداشتن بنیامین قطعی شد، با توجه به تعهدی که به پدر سپرده بودند و سابقه‌ای که درباره یوسف نزد پدر داشتند، و احساس کردند برگشتن بدون بنیامین بسیار تلخ است، تقاضای خود را با روان‌شناسی خاصی مطرح نمودند و شروع به التماس کردند و با بیان‌های عاطفی و محرک همچون، تو عزیز و قدرتمندی، تو از نیکوکارانی، او پدری پیر و سالخورده دارد، هر کدام از ما را خواستی به جای او بگیر، درصدد جلب بخشش او بر آمدند.

پیام‌ها:

- ۱- مقدرات الهی، هر سنگدل و ستمگری را روزی به خاک مزلت می‌نشانند. آهنگ التماس در جمله؛ ﴿یا ایها العزیز...﴾
- ۲- تقوا پیشگانی که هواپرستان آنها را خوار کنند خداوند آنان را عزت خواهد بخشید. ﴿یا ایها العزیز﴾*
- ۳- یوسف حتی در زمان اقتدارش، نیکوکاری در رفتار و منش او نمایان بود. ﴿نراک من المحسنین﴾
- ۴- فراز و نشیب و حالات مختلف روزگار، سختی و آسانی، ضعف و قدرت، تغییری در احوال محسنان ایجاد نمی‌کند. (یوسف در همه جا و همه‌ی شرایط، نیکوکار توصیف شد) ﴿اَنا نراک من المحسنین﴾*

﴿۷۹﴾ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَنظَالِمُونَ

(یوسف) گفت: پناه به خدا از اینکه کسی را به جز آنکه متاعمان را نزد او یافته‌ایم، بگیریم. زیرا که در این صورت حتماً ستمگر خواهیم بود.

نکته‌ها:

□ دقت در کلمات یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ نشان از این دارد که نمی‌خواهد بنیامین را سارق معرفی کند، لذا نمی‌گوید: «وجدناه سارقاً» بلکه می‌گوید: «وجدنا متاعنا عنده» متاع در بار او بود، نه آنکه

قطعا او سارق است.

□ اگر یوسف برادر دیگری را به جای بنیامین نگه می‌داشت، طرح به هم می‌خورد و برادران با او به عنوان یک دزد برخورد می‌کردند و انواع آزار و اذیت‌ها را روا می‌داشتند و آن کس که به جای بنیامین می‌ماند، احساس می‌کرد به ناحق گرفتار شده است.

پیام‌ها:

- ۱- مراعات مقررات، بر هر کس لازم است و قانون شکنی حتی برای عزیز مصر نیز ممنوع است. ﴿معاذ الله﴾
- ۲- نیکوکار قانون شکنی نمی‌کند. ﴿من المحسنين. قال معاذ الله...﴾*
- ۳- قاضی نباید تحت تأثیر احساسات قرار گیرد. ﴿قال معاذ الله﴾*
- ۴- قضاوت کار حساسی است که باید در آن به خدا پناه برد. ﴿معاذ الله﴾*
- ۵- یوسف عليه السلام در دو مکان به خدا پناه برد: یکی در خلوت زلیخا و یکی به هنگام قضاوت و حکم. ﴿قال معاذ الله﴾*
- ۶- قانون شکنی، ظلم است. (نباید به درخواست این و آن مقررات را شکست). ﴿معاذ الله ان ناخذ﴾
- ۷- بی‌گناه نباید به جای گناهکار کیفر ببیند، هر چند خودش به اینکار رضایت داشته باشد. ﴿معاذ الله﴾

﴿ ۸۰ ﴾ فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ
 أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِن قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ
 فَلَنْ أُبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكَمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ
 خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

پس چون از یوسف مایوس شدند (که یکی را به جای دیگری بازداشت کند)، نجواکنان به کناری رفتند. (برادر) بزرگشان گفت: آیا نمی‌دانید که پدرتان برای برگرداندن او بر شما پیمان الهی گرفته و پیش از این نیز درباره یوسف کوتاهی کرده‌اید. پس من هرگز از این سرزمین نمی‌روم تا آنکه (یوسف عفو کند یا آنکه) پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من حکمی کند و او بهترین داور و حاکم است.

نکته‌ها:

□ «خَلَصُوا» یعنی گروه خود را از سایرین جدا کردند. «نَجَّيًّا» یعنی به نجوی پرداختند. پس «خَلَصُوا نَجَّيًّا» یعنی شورای محرمانه تشکیل دادند که چه بکنند.

پیام‌ها:

- ۱- التماس‌ها و خواهش‌ها، شما را از اجرای احکام الهی و اعمال قاطعیت باز ندارد. ﴿فَلَمَّا اسْتِأْذَنُوا مِنْهُ﴾
- ۲- گناه موجب می‌شود دیگران از فرد دوری کرده برائت بجویند و حتی رابطه خویشاوندی را نادیده بگیرند. ﴿فَلَمَّا اسْتِأْذَنُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجَّيًّا﴾*
- ۳- روزگاری همین برادران، قدرتمندانه مشورت می‌کردند که چگونه یوسف را از بین ببرند؛ ﴿اقتلوا يوسف او اطرحوه ارضاً... لا تقتلوا... القوه...﴾ امروز کاسه التماس در دست گرفته و مشورت و نجوی می‌کنند که چگونه بنیامین را آزاد نمایند. ﴿خَلَصُوا نَجَّيًّا﴾
- ۴- در عدم حضور پدر مسئولیت اعضای خانواده با برادر بزرگتر است. ﴿قال کبیرهم﴾*
- ۵- رعایت سلسله مراتب و موقعیت سنی در خانواده و جامعه لازم است. ﴿قال کبیرهم﴾*
- ۶- در حوادث تلخ و ناگوار، بزرگترها مسئول‌تر و شرمنده‌ترند. ﴿قال کبیرهم﴾

- ۷- عهد و پیمان‌ها لازم الاجرا است. ﴿اخذ علیکم موثقاً﴾
- ۸- پیمان‌های سخت و قراردادهای محکم، راه سوءاستفاده را می‌بندد. ﴿اخذ علیکم موثقاً﴾
- ۹- خیانت و جنایت تا آخر عمر وجدان‌های سالم را آزار می‌دهد. ﴿و من قبل ما فرطهم فی یوسف﴾
- ۱۰- تحصّن، یکی از شیوه‌های قدیمی برای رسیدن به مقصود است. ﴿فلن ابرح الارض﴾
- ۱۱- غربت، بهتر از شرمندگی است. ﴿فلن ابرح الارض﴾
- ۱۲- به خداوند خوش‌بین باشیم. ﴿هو خیر الحاکمین﴾

﴿۸۱﴾ اِنْ جِئُوا إِلَىٰ اٰبِیْکُمْ فَقُولُوْا یٰۤاٰبَانَا اِنَّ اَبْنٰکَ سَرَقَ وَ مَا شَهِدْنَا اِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَ مَا کُنَّا لِلْغَیْبِ حَافِظِیْنَ

(برادر بزرگ گفت: من اینجا می‌مانم، ولی) شما به سوی پدرتان برگردید، پس بگویید: ای پدر! همانا پسرت دزدی کرده و ما جز به آنچه می‌دانستیم گواهی ندادیم و ما نگهبان (و آگاه به) غیب نبوده‌ایم.

پیام‌ها:

- ۱- انسان، خودخواه است. در آنجا که می‌خواستند به گندم بیشتر برسند، گفتند: ﴿فارسل معنا اخانا﴾^(۱) برادر ما را با ما روانه کن، ولی امروز که تهمت در کار است، گفتند: ﴿ابنک﴾ پسر تو دزدی کرده و نگفتند: برادر ما.
- ۲- شهادت و گواهی، باید بر اساس علم باشد. ﴿ما شهدنا الا بما علمنا﴾
- ۳- در پیمان‌ها و تعهدات، باید برای حوادث پیش‌بینی نشده تبصره‌ای باز کرد. ﴿و ما کنا للغیب...﴾

۱. یوسف، ۶۳.

۴- عذر خود را با کمال صراحت بگوئیم. ﴿و ما کنا للغیب حافظین﴾

﴿۸۲﴾ وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا

لَصَادِقُونَ

(اگر به حرف ما اطمینان نداری) از قریه‌ای که در آن بودیم و از کاروانی که در میانشان به اینجا رو آورده‌ایم، سؤال کن و بی‌شک ما راستگو هستیم.

نکته‌ها:

- «قریه» تنها به معنای روستا نیست، بلکه به محل اجتماع و مناطق مسکونی گفته می‌شود؛ خواه شهر باشد یا روستا. ضمناً «واسئل القریه» به معنی سؤال از اهل قریه است.
- «عیر» به کاروانی گفته می‌شود که مواد غذایی حمل و نقل می‌کند.
- برادران یوسف در گفتگو با پدر، در ماجرای کشته شدن یوسف توسط گرگ، دلیل نداشتند، ولی در اینجا برای حرف خود دو دلیل آوردند؛ یکی سؤال از مردم مصر و یکی سؤال از کاروانیان که ما در میان آنان بودیم. علاوه برآنکه در ماجرای قبل گفتند: ﴿لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ﴾ و «لَوْ» نشانه تردید و دلهره و سستی است، ولی در این صحنه با «اَنَا» و حرف لام که در جمله «اَنَا لَصَادِقُونَ» است نشان می‌دهند که قطعاً راست می‌گویند.

پیام‌ها:

- ۱- سابقه‌ی بد و دروغ، در پذیرش سخنان انسان در تمام عمر ایجاد تردید می‌کند. ﴿واسئل القریه﴾
- ۲- گواهی شهود عینی، راهی معتبر برای اثبات مدعا می‌باشد. ﴿واسئل القریه... والعیر...﴾
- ۳- امکان تبانی مجموعه‌ای بزرگ بر کذب، منتفی است. ﴿واسئل القریه... اَنَا لَصَادِقُونَ﴾*

﴿ ۸۳ ﴾ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

یاقوب گفت: (این چنین نیست) بلکه (بار دیگر) نفس شما (با نسبت دزدی به بنیامین یا تعیین کیفر گروگان‌گیری) مسئله را برای شما آراسته است، پس صبری نیکو (لازم است) امید است که خداوند همه برادران را با هم نزد من آورد، چرا که او قطعاً آگاه و حکیم است.

نکته‌ها:

□ وقتی برادران، پیراهن آغشته به خون یوسف را با ظاهری غمگین و گریان حضور پدر آوردند و گفتند: یوسف را گرگ خورد. حضرت یعقوب گفت: «بل سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ» یعنی نفس شما این کار را در چشم شما زیبا جلوه داده است و من صبر جمیل می‌کنم. در اینجا نیز که دو فرزندش (بنیامین و پسر بزرگتر) از او جدا شده‌اند، همین جمله را تکرار می‌کند. شاید این سؤال مطرح شود در ماجرای یوسف برادران توطئه و خیانت کردند، ولی در ماجرای بنیامین این مسایل نبود، پس چرا کلام یعقوب در هر دو مورد یک لحن و یک عبارت است؟ «بل سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ»

تفسیرالمیزان اینگونه پاسخ می‌دهد: یعقوب می‌خواهد بگوید دوری این دو برادر نیز دنباله حرکت قبلی شما نسبت به یوسف است. یعنی تمام این صحنه‌ها، دنباله همان کار زشت شماست. ممکن است گفته شود که مراد یعقوب این است که شما در اینجا هم خیال می‌کنید بی‌تقصیرید و کارتان خوب بوده است، ولی شما مقصّرید زیرا: اولاً: چرا با دیدن پیمانانه در بار برادران او را سارق دانستید؟ شاید کس دیگری این پیمانانه را در بار گذاشته بود؟ ثانیاً: چرا زود برگشتید؟ باید تحقیق می‌کردید. ثالثاً چرا کیفر سارق را گروگان قرار دادید؟^(۱)

اما سخن صاحب المیزان مناسب‌تر است، چون پیدا شدن پیمانانه در بار بنیامین، برای عموم مردم سبب علم به دزدی می‌شود و ماندن برادر بزرگتر در مصر نیز برای پیگیری کار یا جلب

۱. تفسیر نمونه.

عواطف و رحم بود و کیفری هم که ذکر شده، مجازات سارق در منطقه آنان بوده است. بنابراین در هیچ یک از سه مسئله، جلوه نفسانی نبود تا گفته شود: ﴿بَل سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ صبر، گاهی از روی ناچاری و بیچارگی است، چنانکه اهل دوزخ می‌گویند: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَصَبْنَا أَمْ جُزِعْنَا﴾ صبر کردن و یا جزع کردن برای نجات ما اثری ندارد. و گاهی صبر آگاهانه و داوطلبانه و تسلیم رضای خداوند است که چهره این صبر در هر جایی با یک عنوان مطرح است؛ صبر در میدان جهاد، شجاعت است. صبر در دنیا، زهد است. صبر در برابر گناه، تقواست. صبر در برابر شهوت، عفت است و صبر در برابر مال حرام، ورع است. ﴿تَزِينُ وَ زِيَانَمَائِي زَشْتِيهَا، گاهی توسط شیطان؛ ﴿وَ إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ﴾^(۱)، گاهی به وسیله‌ی زرق و برق دنیا؛ ﴿حَقِّي إِذَا أَخَذتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ﴾^(۲) و گاهی توسط نفس انسان است. ﴿سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾

پیام‌ها:

- ۱- نفس برای توجیه گناه، کارهای زشت را در نظر انسان زیبا جلوه می‌دهد. ﴿سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾
- ۲- صبر، شیوه‌ی مردان خداست و صبر جمیل، صبری است که در آن سخنی بر خلاف تسلیم و رضای خداوند گفته نشود.^(۳) ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ﴾
- ۳- هرگز از قدرت خداوند مأیوس نشویم. ﴿عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ﴾
- ۴- یعقوب به زنده بودن سه فرزندش (یوسف، بنیامین، برادر بزرگتر) یقین داشت و به ملاقاتشان امیدوار بود. ﴿أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا﴾
- ۵- برای قدرت الهی، حل مشکلات تازه و کهنه، یکسان است. خداوند می‌تواند یوسف دیروز و برادر امروز شما را یکجا دورهم گرد آورد. ﴿جَمِيعًا﴾
- ۶- مؤمن، حوادث تلخ را نیز از حکمت خدا می‌داند. ﴿الْحَكِيمُ﴾
- ۷- باور و توجه به عالمانه و حکیمانه بودن افعال الهی، آدمی را به صبر و شکیبایی

۱. انفال، ۴۸.

۲. یونس، ۲۴.

۳. تفسیر نورالثقلین.

در حوادث دشوار وادار می‌کند. «فصبر جمیل، اِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

﴿۸۴﴾ وَ تَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَ أَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنْ

الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ

یعقوب از فرزندان روی گرداند و گفت: ای دریغا بر یوسف، پس اندوه خود را فرو می‌خورد (تا آنکه) دو چشمش از اندوه سفید (و نابینا) شد.

نکته‌ها:

- «اسف» به معنای حزن و اندوه همراه با غضب است. یعقوب بر چشم گریه، و بر زبان «یا اسفا» و در دل حزن داشت.
- در روایتی امام صادق علیه السلام فرمود: علی بن الحسین علیه السلام بیست سال بعد از حادثه کربلا به هر مناسبتی گریه می‌کرد. سؤال کردند چرا این همه گریه می‌کنید؟ فرمود: یعقوب یازده پسر داشت یکی غائب شد، با اینکه زنده بود، از گریه چشمانش را از دست داد، ولی من در برابر چشمان خود دیدم پدر و برادرها و هفده نفر از خاندان نبوت شهید شدند، چگونه گریه نکنم؟^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- حسدورزی، یک عمر تحقیر به همراه دارد. «و تَوَلَّىٰ عَنْهُمْ»
- ۲- آنها می‌خواستند با حذف یوسف، خود محبوب پدر شوند؛ «يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ» ولی حسادت، قهر پدر را شامل حال آنها کرد. «تَوَلَّىٰ عَنْهُمْ»
- ۳- یعقوب می‌دانست که بر فرزند دیگر ظلم نشده است، ظلم بر یوسف رفته است. «یا اسفا علی یوسف»
- ۴- غصه و گریه، گاهی موجب نابینایی می‌شود. «أَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ»
- ۵- ندبه و گریه و سوز و عشق، نیاز به شناخت دارد. (یعقوب آشنا به یوسف

۱. بحار، ج ۴۶، ص ۱۰۸.

است که از سوز نابینا می شود.)

- ۶- اهمیت مصائب، بر محور شخصیت افراد است. (ظلم به یوسف با ظلم به دیگران فرق دارد، نام یوسف برده می شود نه دو برادر دیگر.)
- ۷- گریه، غم و اندوه در فراق عزیزان، جایز است. ﴿وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ﴾
- ۸- تحمل انسان حدی دارد و روزی لبریز می شود. ﴿وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ﴾*
- ۹- فرو بردن خشم، از صفات مردان الهی و کاری شایسته است. ﴿فَهُوَ كَظِيمٌ﴾*
- ۱۰- گریه و غم، منافاتی با کظم غیظ و صبر ندارد. ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ، يَا اسْفَا، فَهُوَ كَظِيمٌ﴾

﴿۸۵﴾ قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَوُا تَذَكَّرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ

الْهَالِكِينَ

(فرزندان یعقوب به پدرشان) گفتند: به خدا سوگند تو پیوسته یوسف را یاد

می کنی، تا آنکه بیمار و لاغر شوی و (یا مشرف به مرگ و) از بین بروی.

نکته ها:

□ «حَرَضٌ»، به شخصی گویند که عشق یا اندوه و حزن، او را فرسوده کرده باشد.

پیام ها:

- ۱- یوسف ها همواره باید در یادها باشند. ﴿تَفْتَوُا تَذَكَّرُ يُوسُفَ﴾ (اولیای خدا در دعای ندبه، یوسف زمان را صدا می زنند و گریه می کنند.)
- ۲- اگر می خواهید ببینید چقدر کسی را دوست دارید، ببینید چقدر به یاد او هستید. ﴿تَفْتَوُا تَذَكَّرُ يُوسُفَ﴾*
- ۳- آن که یوسف را می شناسد، سوزی دارد که افراد عادی آن را درک نمی کنند. ﴿تَذَكَّرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا﴾
- ۴- مسایل روحی و روانی، در جسم اثر می گذارد. ﴿حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ﴾ (فراق می تواند انسان را بشکند و یا بکشد، تا چه رسد به داغ و مصیبت.)

۵ - حساب عاطفه پدری، از علاقه‌های عادی جداست. «تكون من الهالكين»

﴿ ۸۶ ﴾ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

(یعقوب) گفت: من ناله (آشکار) و حزن (پنهان) خود را فقط به خدا شکایت

می‌برم و از (عنایت و لطف) خداوند چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

نکته‌ها:

□ «بَثِّ» به حزن شدید گفته می‌شود که گویا شدت آن باعث شده که دارنده‌اش نتواند آن را بیان کند.

□ حضرت آدم از کار خود به درگاه خدا ناله نمود؛ «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا»^(۱) و حضرت ایوب از بیماری خود؛ «إِنِّي مَسْنِي الضَّرَّ»^(۲) و حضرت موسی از فقر و نداری؛ «رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»^(۳) و حضرت یعقوب از فراق فرزند. «إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي»

پیام‌ها:

۱- آنچه مذموم است، یا سکوتی است که بر قلب و اعصاب فشار می‌آورد و سلامت انسان را به مخاطره می‌اندازد و یا ناله و فریاد در برابر مردم است که موقعیت انسان را پایین می‌آورد، اما شکایت بردن به نزد خداوند مانعی ندارد.
«إِنَّمَا أَشْكُوا... إِلَى اللَّهِ»

۲- موحد، درد دل خود را تنها با خدا در میان می‌گذارد. «إِنَّمَا أَشْكُوا... إِلَى اللَّهِ»
دست حاجت چو بری، نزد خداوندی بر
که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود
نعمتش نامتناهی، کرمش بی‌پایان
هیچ خواننده از این در ورود بی‌مقصود
۳- افراد ظاهربین از کنار حوادث به راحتی می‌گذرند، ولی انسان‌های ژرف‌نگر

۳. قصص، ۲۴.

۲. انبیاء، ۸۳.

۱. اعراف، ۲۳.

آثار و حوادث را تا قیامت می بینند. ﴿اعلم من الله ...﴾
 ۴- یعقوب به زنده بودن یوسف و سرآمدن فراقش و به حقایقی درباره‌ی خدا و صفات او آگاه بود که بر دیگران پوشیده بود. ﴿اعلم من الله ما لا تعلمون﴾
 ۵- شاید «ما لا تعلمون» همان رؤیای یوسف باشد که یعقوب در آغاز آن را تعبیر کرده بود.*

﴿۸۷﴾ يَا بَنِي آدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوْسُفَ وَ آخِيهِ وَ لَا تَأْيَسُوا مِنْ رُوْحِ آللهِ إِنَّهٗ لَا يَأْيَسُ مِنْ رُوْحِ آللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَآفِرُونَ

ای پسرانم! (بار دیگر به مصر) بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خداوند مأیوس نشوید، حقّ این است که جز گروه کافران، از رحمت خداوندی مأیوس نمی شوند.

نکته‌ها:

- «تَحَسَّس» جستجوی چیزی از راه حس است. «تَحَسَّس» به جستجو کردن در مورد بدی‌ها و «تَحَسَّس» به جستجو کردن در مورد خوبی‌ها گفته می‌شود.
- به تعبیر راغب، «رُوْح» و «روح» به معنای جان است، ولی «رُوْح» در موارد فَرَج و رحمت به کار می‌رود، گویا با گشایش گره و مشکل، جان تازه‌ای در انسان دمیده می‌شود. در تفسیر تبیان آمده است: روح از ریح است، همان گونه که انسان با وزش باد احساس راحتی می‌کند با رحمت الهی نیز انسان شادمان می‌گردد.
- براساس روایات، یأس از رحمت خدا، از گناهان کبیره است.^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- پدر نباید با فرزندانش قطع رابطه‌ی دائمی کند. ﴿فتولّی عنهم... یابنی﴾
- ۲- شناخت، نیاز به حرکت دارد. ﴿أذهبوا فتحسّسوا﴾

۱. من لا یحضره الفقیه، باب معرفة الكبائر.

۳- رسیدن به لطف الهی، با تنبلی سازگار نیست. ﴿اذهبوا، ولا تاتيسوا﴾
 ۴- اولیای خدا، هم خود مایوس نمی‌شوند هم دیگران را از یأس باز می‌دارند.

﴿لاتاتيسوا﴾

۵ - یأس، نشانه‌ی کفر است. ﴿لا يائس... الا القوم الكافرون﴾ زیرا مایوس شده، در درون خود می‌گوید: قدرت خدا تمام شده است.

﴿ ۸۸ ﴾ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَ

جِنًّا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ

يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ

پس هنگامی که (مجدداً) بر یوسف وارد شدند، گفتند: ای عزیز! قحطی ما و خاندان ما را فراگرفته و (برای خرید گندم) بهای اندکی با خود آورده‌ایم، (اما شما کاری به پول اندک ما نداشته باش) سهم ما را بطور کامل وفا کن و بر ما ببخش، زیرا که خداوند کریمان و بخشنندگان را پاداش می‌دهد.

نکته‌ها:

□ «بضاعت» به مالی گویند که عنوان «بها» به خود بگیرد. «مُزْجَاة» از ریشه‌ی «ازجاء» به معنای طرد کردن است. از آنجایی که معمولاً فروشندگان بهای کم را برمی‌گردانند، «بضاعت مزجاة» گفته شده است.

□ برخی از مفسران گفته‌اند: مراد از «تصدّق علینا» درخواست بازگرداندن بنیامین است.

□ در روایات آمده است: یعقوب نامه‌ای برای یوسف نوشت که محتوای آن تجلیل از یوسف، بیان قحطی کنعان، تقاضای آزادی بنیامین و تبرئه فرزندان از سرقت بود و به همراه فرزندان برای یوسف فرستاد. وقتی یوسف در مقابل برادران آن نامه را خواند، بوسید و بر چشم گذاشت و گریه‌ای کرد که قطرات اشک بر لباسش نشست.

برادران که هنوز یوسف را نمی‌شناختند شگفت‌زده بودند که این همه احترام به پدر ما برای چیست؟ کم‌کم برق امیدی در دل آنها روشن شد. خنده یوسف را چون دیدند، با خود گفتند

نکند او یوسف باشد.^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- برای یعقوب، یوسف مطرح است؛ ﴿فَتَحَسَّسُوا مِنْ يَوْسُفَ﴾ ولی برای فرزندان گندم. ﴿فَأَوْفَ لَنَا الْكَيْلَ﴾
- ۲- تحقیر کنندگان، روزی تحقیر می‌شوند. فرزندان که با غرور می‌گفتند: ﴿نَحْنُ عَصِيَّةٌ﴾ ما قوی هستیم، ﴿سَرَقَ أَخٌ لَهٗ مِنْ قَبْلِ﴾ برادر ما دزد بود، ﴿إِنَّ ابْنَانَا لَفِي ضَلَالٍ﴾ پدر ما در گمراهی آشکار است، امروز با حقارت می‌گویند: ﴿مَسْنَاً وَ اِهْلَنَا الضَّرَّ﴾
- ۳- برای درخواست کمک و مساعدت، فرهنگ خاصی لازم است:
الف: تجلیل از کمک کننده. ﴿إِيَّاهِ الْعَزِيزِ﴾
ب: بیان حال و نیاز خود. ﴿مَسْنَاً وَ اِهْلَنَا الضَّرَّ﴾
ج: کمبود بودجه (فقر مالی). ﴿بِضَاعَةِ مَرْجَاةٍ﴾
د: ایجاد انگیزه در کمک کننده. ﴿فَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾
هـ: فقر و نیاز، انسان را ذلیل می‌کند. ﴿مَسْنَاً وَ اِهْلَنَا الضَّرَّ﴾
آنچه شیران را کند روبه مزاج احتیاج است احتیاج است احتیاج

﴿۸۹﴾ قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ

(یوسف) گفت: آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید آنگاه که شما نادان بودید.

نکته‌ها:

- در یک سؤال ممکن است اهداف گوناگونی نهفته باشد، اهدافی مثبت و سازنده و یا منفی و آزاردهنده، سؤال یوسف که پرسید آیا می‌دانید با یوسف و برادرش چه کردید؟، ممکن است

۱. تفسیر نمونه.

برای این باشد که من ماجرا را می‌دانم. یا اینکه ممکن است هدف از سؤال این باشد که کار بدی کردید، توبه کنید و ممکن است هدفش تشفی خاطر بنیامین باشد که در جلسه حضور دارد و ممکن است هدفش سرزنش و توبیخ و ملامت یا به رخ کشیدن عزت خود و یا سرزنش به اینکه با این همه جنایت چرا امید تصدق دارید؟

در میان غرض‌هایی که مطرح شد، سه مورد اول با مقام یوسف سازگاری دارد، ولی باقی موارد با فتوت و کرامتی که آیات بعد از یوسف گزارش می‌کند، همخوانی ندارند. او علیرغم اینکه نسبت دزدی شنید، چیزی نگفت و سرانجام کار به برادران گفت: ﴿لَا تَثْرِبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ﴾ □ جهل، تنها به معنای ندانستن نیست، بلکه غلبه هوسها نوعی بی‌توجهی است. انسان گناهکار هر چند عالم باشد، جاهل است چون توجه ندارد و آتش دوزخ را برای خود می‌خرد.

پیام‌ها:

- ۱- پرونده خطاها و گناهان روزی گشوده خواهد شد. ﴿هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ﴾*
- ۲- فتوت در آن است که جزئیات خلاف مطرح نشود. ﴿مَا فَعَلْتُمْ﴾
- ۳- وقتی به قدرت رسیدید، دیگر مظلومان را فراموش نکنید. ﴿مَا فَعَلْتُمْ بَیْوَسْفٍ وَ اٰخِیْهِ﴾*
- ۴- فتوت در آن است که راه عذر به خطاکار تلقین شود. ﴿اِذْ اَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾

﴿۹۰﴾ قَالُوا اَءَنْتَ یُوسُفُ قَالَ اَنَا یُوسُفُ وَ هٰذَا اٰخِیْ قَدْ مَنَّ اللّٰهُ

عَلٰیْنَا اِنَّهُ مَن یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا یُضِیْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِیْنَ

گفتند: آیا تو خود (همان) یوسفی؟ گفت: (آری) من یوسفم و این برادر من است. به تحقیق خداوند بر ما منت گذاشت. زیرا که هر کس تقوا و صبر پیشه کند، پس همانا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.

نکته‌ها:

□ هر چه زمان می‌گذشت، برادران مبهوت‌تر شدند که چرا عزیز مصر در برابر نامهی پدرشان

گریه کرد؟! عزیز از کجا ماجرای یوسف را می‌دانند؟ راستی قیافه او به یوسف شباهت زیادی دارد! نکند او یوسف باشد، چه بهتر که از خودش بپرسیم. اگر یوسف نبود به ما دیوانه نمی‌گویند؟ واگر یوسف بود از شرمندگی چه می‌کنیم؟ هیجان سراسر وجود برادران را گرفته بود. بالاخره طلسم سکوت را با سؤال آیا تو یوسفی، شکستند.

در اینجا چه صحنه‌ای پیش آمد؟ و کدام نقاش می‌تواند سیمایی از شرمندگی و شادی و گریه و در آغوش کشیدن را تصویر کند؟ خدا می‌داند و بس.

□ باید شرایط طوری فراهم شود که مردم سؤال کنند و برای رشد و تربیت، انگیزه آنان را بالا برد. در برادران یوسف دائماً انگیزه برای جستجو و سؤال زیاد می‌شد. با خود می‌گفتند: چرا اصرار داشت بنیامین را به همراه خود بیاوریم؟ چرا پیمانانه در بار ما پیدا شد؟ چرا پول ما را در نوبت اول برگرداند؟ او از کجا داستان یوسف را می‌داند؟ نکند دیگر به ما غله ندهد؟ وقتی این هیجان‌ها در روح آنها اوج گرفت، پرسیدند: آیا تو یوسف هستی؟ گفت: بله....

□ امام صادق علیه السلام فرمودند: به تحقیق در حضرت قائم علیه السلام سنتی از یوسف است... مردم حضرت را نمی‌شناسند تا اینکه خداوند اذن دهد که خود را معرفی کند.^(۱)

پیام‌ها:

۱- گذشت تاریخ و حوادث تلخ و شیرین، رابطه‌ها و شناخت‌ها را تغییر می‌دهد.

﴿ءَاِنَّكَ لَانتَ یُوسُفَ﴾

۲- اولیای خدا، همه‌ی نعمت‌ها را از او می‌دانند. ﴿مَنْ اَللّٰهُ عَلَیْنَا﴾

۳- اجر صبر و تقوا، در دنیا نیز داده می‌شود. ﴿اَنَا یُوسُفُ... مَنْ یَّتَّقِ وَ یَصْبِرْ...﴾*

۴- کسی لایق زمامداری و حکومت است که در برابر حوادث، حسادت‌ها، شہوت‌ها، تحقیرها، زندان‌ها، تبلیغات سوء و... امتحان داده باشد. ﴿مَنْ یَّتَّقِ وَ

یَصْبِرْ...﴾

۵- از حساس‌ترین اوقات، برای تبلیغ استفاده کنید. (موقعی که برادران از کار

۱. بحار، ج ۱۲، ص ۲۸۳.

خود شرمنده و آماده پذیرش سخن یوسف‌اند او می‌گوید: ﴿مَنْ يَتَّقْ وَيَصْبِر...﴾
 ۶- لطف خداوند، حکیمانه و بر طبق ملاک‌ها و معیارها است. ﴿مَنْ يَتَّقْ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ...﴾

۷- صبر و تقوا، زمینه عزت است. ﴿مَنْ يَتَّقْ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ...﴾
 ۸- تقوا و صبر از ویژگی‌های محسنان است. ﴿مَنْ يَتَّقْ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾

۹- یکی از سنت‌های الهی، حکومت صالحان است. ﴿لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾

﴿ ۹۱ ﴾ قَالُوا تَأْتَهُ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ

(برادران) گفتند: به خدا قسم، که خداوند ترا بر ما برتری داده است و قطعاً ما خطاکار بوده‌ایم.

نکته‌ها:

□ «ایثار» به معنای برتری دادن دیگران بر خود است. برادران یوسف در اثر تفکر غلط «نخن عصبه»، دست به کار غلطی زدند و گفتند: او را به چاه افکنید؛ «القوه فی غیابت الحب». خداوند آنها را در تنگنا گذاشت تا جایی که برای سیر کردن شکم التماس کنند؛ «مستنا و اهلنا الضّر» پس اعتراف کردند که نقشه ما خراب از آب در آمد؛ «کتنا لخاطئين» سپس آن تفکر غلط، تبدیل به پذیرش یک واقعیت شد که؛ ﴿لقد آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا﴾
 □ برادران یوسف چند بار به صیغه «تالله» قسم یاد کرده‌اند:

۱. ﴿تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد فی الارض﴾ به خدا سوگند شما خود می‌دانید که ما برای فساد و سرقت به سرزمین شما نیامده‌ایم.
۲. ﴿تالله تفتوء تذکر یوسف﴾ به پدر گفتند: به خدا سوگند تو دائماً یوسف یوسف می‌کنی.
۳. ﴿تالله انک لئی ضلالک القدیم﴾ پدرجان به خدا سوگند تو در علاقه افراطی به یوسف، گرفتار انحراف گذشته شده‌ای.
۴. ﴿تالله لقد اترك الله علينا﴾ به یوسف گفتند: به خدا قسم خداوند تو را بر ما برتری داد.

پیام‌ها:

- ۱- اگر از روی حسادت به کمالات و برتری‌های دیگران اعتراف نکنیم، با فشار و ذلت به آنها اقرار خواهیم کرد. ﴿لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا﴾
- ۲- در برابر اراده خدا، نمی‌توان ایستادگی کرد. ﴿آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا﴾
- ۳- در روز توانایی، به گونه‌ای عمل نکنیم که در روزگار ضعف شرمنده شویم. ﴿وَنَحْنُ عَصَبَةٌ... وَان كُنَّا لَخَاطِئِينَ﴾*
- ۴- اعتراف به خطا، زمینه را برای عفو و بخشش فراهم می‌کند. ﴿إِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ﴾

﴿۹۲﴾ قَالَ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ اَلْيَوْمَ يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَهُوَ اَزْ حَمِّ الرَّاحِمِيْنَ

(یوسف) گفت: امروز بر شما توبیخ و ملامتی نیست، خداوند شما را می‌بخشد و او مهربان‌ترین مهربانان است.

نکته‌ها:

- «تثريب» به معنای توبیخ، گناه شمردن و ملامت زیاد است.
- روز فتح مکه مشرکان به کعبه پناهنده شده بودند، عمر گفت: ما امروز انتقام خواهیم گرفت. پیامبر ﷺ فرمود: امروز روز مرحمت است و از مشرکان پرسید: گمان شما امروز نسبت به من چیست؟ گفتند: خیر است، تو برادر کریم ما هستی.
- پیامبر ﷺ فرمود: امروز کلام من همان کلام یوسف است؛ ﴿لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ اَلْيَوْمَ﴾ عمر گفت: من از حرف خودم شرمنده‌ام.^(۱)
- علیؑ می‌فرماید: «اِذَا قَدَرْتَ عَلٰی عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شِكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ» هرگاه بر دشمن خود پیروز شدی شکر آنرا، عفو دشمن قرار بده.^(۲)
- در حدیث می‌خوانیم: دل جوان رقیق‌تر است. سپس این آیه را تلاوت فرمودند: یوسف چون نسبت به پدر و برادران جوان‌تر بود، فوری برادران را بخشید.^(۳)

۱. تفسیر قرطبی.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۱. ۳. بحار، ج ۱۲، ص ۲۸۰.

پیام‌ها:

- ۱- سعه صدر، ابزار و وسیله‌ی ریاست است. ﴿لا تثریب علیکم الیوم﴾
- ۲- همین که خلافکار اعتراف کرد، بپذیرید و او را خجل نکنید. ﴿انّا کنا خاطئین. قال لا تثریب علیکم﴾
- ۳- گذشت خود را به همه اعلام کنید تا دیگران هم سرزنش نکنند. ﴿لا تثریب علیکم﴾
- ۴- یوسف علیه السلام به بازسازی روحی روانی برادران گنهکار پرداخت، ما نیز چنین کنیم. ﴿لا تثریب...﴾*
- ۵- گذشت و عفو از مردم باید فوری باشد. ﴿الیوم﴾
- ۶- عفو در اوج عزّت و قدرت، سیره اولیای خداست. ﴿لا تثریب علیکم الیوم﴾
- ۷- فتوت را از یوسف پیاموزیم که هم حقّ خود را بخشید و هم از خداوند طلب آمرزش و عفو می‌کند. ﴿لا تثریب... ینغفر الله﴾
- ۸- آنجا که بنده می‌بخشد از خداوند که ارحم الراحمین است چه انتظاری جز عفو داریم. ﴿ینغفر الله لکم﴾
- ۹- بخشیدن شرمندگان، سیره‌ی الهی است. (یغفر در قالب مضارع آمده است).
- ۱۰- عفو خداوند، شامل کسانی هم که سالها موجب آزار دو پیامبر او (یوسف و یعقوب) شده‌اند، می‌شود. ﴿و هو ارحم الراحمین﴾
- ۱۱- گذشت ستم‌دیدگان از ظالمین، زمینه ساز شمول مغفرت الهی است، ولی در آمرزش او به مغفرت و رحمت الهی نیز منوط است. ﴿لا تثریب علیکم... ینغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین﴾
- ۱۲- توصیف خداوند به مغفرت و رحمت، (مانند «ارحم الراحمین») از آداب دعا و استغفار است.

﴿ ۹۳ ﴾ اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلَيَّ وَجْهَ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَ
 اَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ

(یوسف گفت:) این پیراهن مرا ببرید و آنرا بر صورت پدرم بیفکنید (تا) بینا
 شود و همه کسان خود را نزد من بیاورید.

نکته‌ها:

- در داستان حضرت یوسف، پیراهن او در چند جا مطرح شده است؛
- الف: ﴿و جاؤا علی قمیصه بدم کذب﴾ برادران، پیراهن یوسف را با خون دروغین آغشته کرده و نزد پدر بردند که گرگ یوسف را خورد.
- ب: ﴿قد قمیصه من دبر﴾ پیراهن از پشت پاره و سبب کشف جرم و مجرم شد.
- ج: ﴿اذهبوا بقمیصی﴾ پیراهن موجب شفای یعقوب نابینا می‌شود.
- اگر پیراهنی که جوار یوسف است نابینا را بینا می‌کند، پس در تبرک به مرقد و صحن و سرا و درب و دیوار و پارچه و هر چیز دیگری که در جوار اولیای خدا باشد، امید شفا هست.
- تا اینجا مرحله شناسایی یوسف، عذرخواهی از او و عفو و گذشت یوسف و طلب عفو الهی، طی شده است، ولی هنوز نابینایی پدر که از آثار جرم برادران است، وجود دارد. در این آیه راه حل این مشکل ارائه می‌شود.
- ضمناً در روایت آمده است که یوسف گفت: کسی پیراهن مرا برای پدر ببرد که پیراهن خونی مرا پیش او برده بود تا همانگونه که پدر را دل آزرده کرده با این پیراهن دلشاد سازد.
- در روایات آمده است: یوسف برادران خود را هر روز و شب سر سفره خود می‌نشاند و آنها احساس شرمندگی می‌کردند، به یوسف پیغام دادند که سفره ما جدا باشد، چون چهره تو ما را شرمنده می‌کند!
- یوسف پاسخ داد: اما من افتخار می‌کنم که در کنار شما باشم و با شما غذا بخورم. روزگاری مردم که مرا می‌دیدند، می‌گفتند: «سبحان من یلغ عبداً بیع بعشرین درهماً ما بلغ» منزّه است خدایی که برده‌ی بیست درهمی را به عزّت رساند. اما امروز وجود شما برای من عزّت است.

حالا مردم می‌دانند که من برده و بی‌اصل و نسب نبوده‌ام. من برادرانی مثل شما و پدری همانند یعقوب داشته‌ام، ولی غریب افتاده بودم.^(۱) (الله اکبر از این فتوت و جوانمردی)

□ نقل شده است مرحوم آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی که برای معالجه از اراک به سمت تهران حرکت کرده بود، شبی را در قم ماندند. مردم از ایشان تقاضا کردند که حوزه علمیه خود را از اراک به قم منتقل کند، چون قم حرم اهل بیت علیهم‌السلام و مدفن حضرت معصومه علیها‌السلام است. ایشان استخاره کردند و این آیه آمد: ﴿و اتونی باهلکم اجمعین﴾

پیام‌ها:

- ۱- تبرک به اشیائی که مربوط به اولیای خداست، جایز است. ﴿اذهبوا بقمیصی﴾ (پیراهن یوسف، چشم نابینایی را بینا می‌کند.)
- ۲- کسی که با هوی و هوس مبارزه کند، حتی لباسش نیز از مقدسات می‌شود. ﴿بقمیصی﴾
- ۳- تنها دیدن اشیای مقدّس برای تبرک کافی نیست، باید آن را لمس کرد. ﴿القوه علی وجه ابی﴾*
- ۴- حزن و شادی در نور چشم اثر دارد. ﴿و ابیضت عیناه من الحزن ... یأت بصیراً﴾ شاید به همین دلیل فرزند خوب را «قرّة‌العین» نامیده‌اند. (البته اگر نخواهیم از بُعد معجزه بررسی کنیم.)
- ۵- وصال، دل پیر را زنده و نابینا را بینا می‌کند. ﴿فالقوه علی وجه ابی یأت بصیراً﴾*
- ۶- در معجزه و کرامت، سن و سال شرط نیست. (پیراهن فرزند، چشمان پدر را بینا می‌کند.)
- ۷- یوسف، علم غیب داشت و گرنه از کجا می‌دانست که پیراهن، پدر را بینا می‌کند. ﴿یأت بصیراً﴾
- ۸- خداوند آنچه را که روزی سبب حزن یعقوب شده بود، مایه شادی و شفای او

۱. تفسیر کبیر، به نقل از تفسیر نمونه.

- قرار داد. (پیراهن روزی سبب اندوه شد و امروز سبب شادی) *
- ۹- فرزندان متمکن، بستگان ضعیف مخصوصاً والدین سالمند را تحت پوشش ببرند. ﴿واتونی باهلکم اجمعین﴾
- ۱۰- شرایط اجتماعی، در عمل به وظیفه اثر دارد. ﴿واتونی باهلکم اجمعین﴾ (صله‌ی رحم یوسف در آن شرایط به نوعی بود که باید فامیل به مصر بیایند.)
- ۱۱- رسیدگی به بستگان با حفظ حقوق سایر مردم، لازم است. ﴿واتونی باهلکم﴾
- ۱۲- تغییر مسکن و هجرت، آثار زیادی دارد از جمله: خاطرات غم‌انگیز را دگرگون می‌کند. ﴿واتونی باهلکم اجمعین﴾
- ۱۳- افراد خانواده و بستگان نزدیک در صورت امکان نزدیک هم و در کنار هم زندگی کنند. ﴿واتونی باهلکم اجمعین﴾ *
- ۱۴- جوانمردی یوسف علیه السلام تا آن اندازه بود که برادران او را تحمل نکردند و رادر چاه انداختند، ولی یوسف علیه السلام همه برادران و خانواده‌هایشان را دعوت کرد. ﴿واتونی باهلکم اجمعین﴾ *
- ۱۵- با خویشان هر چند خطاکار باشند نباید قطع رابطه کرد. ﴿واتونی باهلکم اجمعین﴾ *
- ۱۶- برای کسانی که زجر فراق کشیده‌اند باید به فکر رفاه بود. ﴿اجمعین﴾ دیگر یعقوب تاب فراق ندارد.
- ۱۷- بهترین لطف آن است که همه را شامل شود. ﴿اجمعین﴾

﴿۹۴﴾ وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ

تُفَنِّدُونِ

و چون کاروان (از مصر به سوی کنعان محل زندگی یعقوب) رهسپار شد، پدرشان گفت: همانا من بوی یوسف را می‌یابم، البتّه اگر مرا کم‌خرد ندانید.

نکته‌ها:

□ «فَصَلَّتِ» یعنی فاصله گرفت. «فَصَلَّتِ الْعِيرُ» یعنی کاروان از مصر فاصله گرفت. «تُفَنِّدُونِ»

از ریشه «فَنَدَ» به معنی ناتوانی فکر و سفاهت است.

□ یعقوب نگران بود که اطرافیانش نسبت بی‌خردی به او دهند و فرمود: «لولا أن تفتدون»، ولی با کمال تأسّف اطرافیان و بعضی اصحاب پیامبر اکرم ﷺ این نسبت را به آن حضرت دادند، آنجا که در آستانه رحلت فرمود: قلم و کاغذ بیاورید تا چیزی بگویم و ثبت شود که اگر به آن عمل کنید، هرگز گمراه نشوید! یکی گفت: «إن الرجل ليهجر»^(۱) پیامبر هذیان می‌گوید و نگذاشتند چیزی نوشته شود.

□ سؤال: چگونه است که تنها یعقوب بوی یوسف را درک می‌کند؟ «إني لأجد ريح يوسف» پاسخ: هیچ مانعی ندارد، همان گونه که انبیا، وحی را درک می‌کنند و ما آن را درک نمی‌کنیم، در بقیه امور نیز آنان چیزی را بیابند که ما نمی‌یابیم. مگر در آستانه‌ی جنگ خندق، به هنگام کندن خندق، رسول اکرم ﷺ از جهش برقی که از اصابت کلنگ به سنگی نمایان شد، نفرمود: در این برق سقوط امپراطوری‌ها را دیدم؟ اما بعضی از افراد ضعیف‌الایمان گفتند: پیامبر از ترس خود، دور شهر خندق می‌کند، ولی با هر ضربه و جرقه‌ای، از سقوط یک رژیم و حکومتی و پیروزی خود وعده می‌دهد!

□ در شرح نهج‌البلاغه مرحوم خوبی آمده است: برای امام معصوم، عمود نوری است که چون خدا اراده کند، امام با نگاه به آن، آینده را می‌بیند و گاهی نیز مثل مردم عادی است.

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی	چرا در چاه‌کنعانش ندیدی
بگفت: احوال ما برق جهان است	گاهی پیدا و دیگر دم، نهان است
گاهی بر طارم اعلی نشینیم	گاهی تا پشت پای خود، نشینیم

□ شاید مراد از «بوی یوسف» خبر تازه‌ای از یوسف باشد. این مسئله امروزه در دنیای علم، به «تله پاتی» یعنی انتقال فکر از نقاط دور دست، مشهور شده و به عنوان یک مسئله مسلّم علمی درآمده است. یعنی کسانی که پیوند نزدیکی با هم دارند و یا دارای قدرت روحی خاص هستند، همین که مسئله‌ای در گوشه‌ای از جهان برای شخصی پیش آید او نیز در گوشه‌ای

۱. صوارم‌المهرقه، ص ۲۲۴.

دیگر از جهان آن را درمی‌یابد.

شخصی از امام باقر علیه السلام سؤال کرد: گاهی بدون جهت قلبم را غم فرا می‌گیرد، به نوعی که اطرافیان می‌فهمند. امام فرمود: مسلمانان در آفرینش از یک حقیقت و طینت هستند، همین که حادثه‌ی تلخی برای یکی از آنان اتفاق بیافتد، دیگری در سرزمین و منطقه‌ای دیگر غمناک می‌شود.^(۱)

□ اگر استشمام بوی یوسف را مربوط به قوای شامه بدانیم، باید به عنوان یک امر خارق العاده و معجزه پذیرفت که یعقوب بویی را از دور استشمام می‌کند.

در ایام تجاوز عراق به جمهوری اسلامی ایران که مردم به فرمان امام خمینی علیه السلام در جبهه‌های غرب و جنوب حاضر بودند، بنده نیز در خدمت شهید آیه‌الله اشرفی اصفهانی که حدود نود سال داشت، در عملیات «مسلم‌بن‌عقیل» بودم. ایشان بارها در شب حمله به من فرمود: من بوی بهشت را می‌یابم، ولی من هرچه بو کشیدم چیزی نیافتم!

آری، کسی که نود سال در علم و تقوا و زهد و تهجد بوده، می‌تواند احساسی داشته باشد که دیگران نداشته باشند. همانگونه که پیشگویی ایشان که گفتند: من چهارمین شهید محراب خواهم بود، عملی شد!^(۲)

به هر حال ممکن است مراد از بوی بهشت، یک بوی عرفانی باشد. نظیر شیرینی مناجات که یک مزه معنوی است. و ممکن است بوی طبیعی باشد، لیکن هر شامه‌ای لایق استشمام آن نیست. نظیر امواج رادیویی که در فضاست، لیکن هر رادیویی تمام آنها را نمی‌گیرد.

پیام‌ها:

۱- انسان، با صفای باطن می‌تواند حقایق معنوی را درک کند. «انّی لأجد رجح

۱. تفسیر نمونه.

۲. منافقان در فاصله‌ی یکی دو سال، آیه‌الله مدنی، صدوقی، دستغیب و ایشان را در نماز جمعه یا مسیر رفتن به نماز جمعه، با نارنجک قطعه قطعه نمودند.

یوسف ﴿ ولی درک حقایق محدود است، اینگونه نیست که آنان در هر مکان و زمان بتوانند هرچه را دریابند و لذا بوی پیراهن را بعد از فاصله کاروان دریافت نمود. ﴿فصلت العیر﴾

- ۲- اگر حقایقی را درک نمی‌کنیم، مقام دیگران را انکار نکنیم. ﴿لولا أن تفندون﴾
- ۳- همه‌ی مردم ظرفیت شنیدن حقایق را ندارند و نسبت بی‌خردی به گوینده می‌دهند. ﴿لولا أن تفندون﴾*
- ۴- زندگانی عالمان در میان نادانان، رنج‌آور و مشکل است. ﴿لولا أن تفندون﴾

﴿ ۹۵ ﴾ قَالُوا تَأْتِيهِ الْغُيُوبَاتُ أَنْ لَبَّىٰ ضَالًّا فَالْقَدِيمِ

(به او) گفتند: به خدا سوگند تو در گمراهی دیرین خود هستی.

نکته‌ها:

- در آیه ۸ این سوره خواندیم که برادران در حق پدر خود گفتند: ﴿انّ ابانا لفي ضلال مبين﴾ پدرمان به خاطر علاقه بی‌جهت به یوسف و برادرش، در گمراهی آشکار است. در اینجا گفتند: ﴿ضلالك القديم﴾، یعنی هنوز در آن خطای پیشین به سر می‌برد.
- افراد عادی نباید اولیای خدا را با فهم خود بسنجند و حکم کنند که این شدنی است یا نشدنی. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «النّاس اعداء ما جهلوا»^(۱) یعنی مردم همین که خود نمی‌دانند با هر دانایی مخالفت می‌کنند.

پیام‌ها:

- ۱- کار نیکان را قیاس از خود مگیر. ﴿انّك لفي ضلالك﴾ (نسبت گمراهی به پدر، ناشی از قیاس و سنجیدن درک او با فهم خود بود).
- ۲- یعقوب در طول دوران فراق یوسف، به زنده بودن او اعتقاد داشت و آن را برای اطرافیانش اظهار می‌کرد. ﴿انّك لفي ضلالك القديم﴾

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۲.

﴿۹۶﴾ فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ
لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

پس چون (آن برادری که حامل پیراهن یوسف بود) مژده‌رسان آمد، پیراهن را روی صورت یعقوب انداخت. پس یعقوب بینا گشت و گفت: آیا به شما نگفتم: همانا من از (عنایت) خداوند چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

نکته‌ها:

- اگر مراد از سفید شدن چشم «وابيضت عیناه»؛ کم‌نور شدن باشد، «بصیراً» به معنای پر نور شدن است و دلالت بر این دارد که حزن و شادی در دید و قوه باصره‌ی انسان مؤثر است. اما اگر مراد نابینایی مطلق باشد که از ظاهر آیه و «فارتد بصیراً» بر می‌آید، یک معجزه و توکل است که قرآن آن را اثبات می‌کند.
- دنیا فراز و نشیب دارد؛ برادران یوسف یک روز کشته شدن یوسف را به دست‌گرگ و یک روز خبر حاکم شدن یوسف را می‌آورند.

پیام‌ها:

- ۱- سرچشمه علم انبیا، علم الهی است. ﴿أعلم من الله...﴾
- ۲- انبیای الهی به وعده‌های خداوند اطمینان دارند. ﴿ألم أقل...﴾
- ۳- یعقوب بر خلاف فرزندانش، به زنده بودن یوسف و پایان پذیرفتن فراقش اطمینان داشت. ﴿ألم أقل لكم﴾
- ۴- فرزند ناصالح باعث کوری پدر و فرزند صالح موجب بینایی او می‌شود. ﴿ابيضت عیناه... فارتد﴾*
- ۵- اراده‌ی الهی، بر قوانین طبیعی حاکم است. ﴿فارتد بصیراً﴾
- ۶- لباس و تعلقات اولیای خدا، می‌تواند منشأ اثر باشد. ﴿فارتد بصیراً﴾
- ۷- چه بسا امری که مکروه شمرده می‌شود؛ ولی برای همه خیر است، چنان که قحطی ناخوشایند بود، ولی موجب آزادی بی‌گناهی چون یوسف و حاکمیت

او، وصال یعقوب و کنترل قحطی شد. ﴿أَنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾*

﴿۹۷﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ

(فرزندان) گفتند: ای پدر! برای گناهانمان (از خداوند) طلب آمرزش کن که
براستی ما خطاکار بودیم.

﴿۹۸﴾ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

(یعقوب) گفت: بزودی از پروردگارم برای شما طلب آمرزش می‌کنم،
براستی که او، خود آمرزنده و بسیار مهربان است.

نکته‌ها:

- فرزندان یعقوب موحد بودند و به مقام والای پدرشان آگاه بودند؛ ﴿یا ابانا استغفر لنا﴾ آنچه در آیات قبل به عنوان «ضلال» به پدر نسبت داده‌اند، مراد گمراهی در عقیده نیست، بلکه گمراهی در تشخیص و علاقمندی او به یوسف بود.
- برای ظالم سه روز است: روز قدرت، روز مهلت و روز ندامت.
- برای مظلوم نیز سه روز است: روز حسرت که مورد ظلم قرار گرفته، روز حیرت که در فکر چاره‌اندیشی است و روز نصرت در این دنیا یا جهان آخرت.
- کسانی که در اثر اشتباه به پدر گفتند: ﴿انَّ ابانا لفي ضلال مبين﴾ بعد از توجه به اشتباه می‌گویند: ﴿انَّا كنا خاطين﴾
- در تفسیر مجمع‌البیان و اطیب‌البیان آمده است که حضرت یعقوب در انتظار شب جمعه یا سحر بود تا برای فرزندانش دعا کند.

پیام‌ها:

- ۱- ظلم، مایه‌ی ذلت است. روزی که برادران، یوسف را به چاه انداختند، روز خنده آنان و ذلت یوسف بود و امروز به عکس شد.
- ۲- برای آمرزش گناهان، توسل به اولیای خداوند جایز است. ﴿یا ابانا استغفر لنا﴾

- ۳- دعای پدر تأثیر ویژه‌ای دارد. ﴿یا ابانا استغفر لنا﴾*
- ۴- برای توبه هیچگاه دیر نیست. ﴿استغفر لنا﴾*
- ۵- اعتراف به گناه و خطا زمینه آمرزش است. ﴿اَنَا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾*
- ۶- برای دعا، ساعات خاصی اولویت دارد. ﴿قال سوف استغفر لكم﴾
- ۷- دعای پدر در حق فرزندان، اثر خاصی دارد. ﴿سوف استغفر لكم﴾
- ۸- پدر نباید کینه‌توز باشد و لغزش فرزندان را در دل نگهدارد. ﴿استغفر لكم﴾
- ۹- به هنگام اقرار خلافکار، او را ملامت نکنید. هنگامی که گفتند: ﴿اَنَا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾ ما خطاکار بودیم. پدر گفت: ﴿سوف استغفر لكم﴾
- ۱۰- گناهکار را به مغفرت الهی امیدوار کنیم. ﴿قال سوف استغفر لكم ربی﴾*
- ۱۱- در استجاب دعا و توسل به اولیای الهی صبور باشیم. ﴿سوف استغفر لكم﴾*
- ۱۲- حضرت یعقوب از حق خویش گذشت و برای حق الهی وعده دعا به فرزندان داد. ﴿استغفر لكم ربی﴾*
- ۱۳- لطف خداوند، شامل بزرگ‌ترین گناه و گناهکاران نیز می‌شود. ﴿هو الغفور الرحیم﴾ با اینکه دو نفر از پیامبران الهی مورد آزار و اذیت چندین ساله قرار گرفته‌اند، باز امید بخشایش از او می‌رود.

﴿۹۹﴾ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن

شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ

پس چون (پدر و مادر و برادران) بر یوسف وارد شدند، پدر و مادرش را در کنار خویش جای داد و گفت: به خواست خدا با امن و امان داخل مصر شوید.

نکته‌ها:

□ نمی‌دانم این فراز از داستان را چگونه بنویسم! یوسف برای استقبال از والدین خود، در بیرون شهر خیمه‌ای زده و به انتظار ایستاده بود تا آنها را با عزت و احترام وارد مصر کند؛ ﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ... ادخلوا مصر﴾ به طور طبیعی وقتی پدر و مادر و برادران یوسف،

خود را برای سفر آماده می‌کردند، شور و غوغا در کنعان بود. مردم می‌دیدند چگونه بعد از سالها، با دریافت خبر خوش سلامت یوسف، در حالی که یعقوب بینایی خود را باز یافته با اشتیاق عزم دیدار فرزند را دارد. آنها نیز خوشحال از احوال این پدر و پسر بودند، مخصوصاً از اینکه یوسف در مصر خزانه‌دار و حاکم است و در دوره قحط سالی، با ارسال غله آنها را نیز حمایت کرده است. با چه شوق و شور و عشقی می‌توان این قصه را نوشت و تمام نمود!

□ از «آبویه» معلوم می‌شود که مادر یوسف نیز زنده بوده است، ولی سؤالی که خودم نیز به جواب آن پی نبرده‌ام این است که چرا در سرتاسر داستان نامی از گریه، سوز و ناله‌های مادرش مطرح نشده و این موضوع مسکوت مانده است؟

□ در روایات آمده که یعقوب با اصرار و سوگند از یوسف خواست تا ماجرای خود را بازگو کند. وقتی یوسف شروع به گفتن کرد که برادران مرا لب چاه برده و با تهدید پیراهنم را کردند، یعقوب بی‌هوش شد. چون به هوش آمد، درخواست کرد که ادامه دهد، ولی یوسف گفت: پدر تو را به حق ابراهیم، اسماعیل و اسحاق علیهم‌السلام مرا از نقل داستان معاف کن! یعقوب پذیرفت.^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- استقبال در بیرون شهر، کار نیکویی است. «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ ﴿۱﴾ در بیرون شهر مراسم استقبال از یعقوب بود و یوسف در آنجا خیمه زده بود.
- ۲- پست و مقام نباید ما را از احترام به والدین غافل کند. «قَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ... ﴿۱۰﴾
- ۳- حتی اگر شخص اول کشور نیز خواست از امنیت سرزمین خود سخن بگوید، باید توجه به لطف خداوند داشته باشد. «إِنْ شَاءَ اللَّهُ ﴿۱۱﴾ زیرا تا خدا نخواهد، امنیتی در کار نیست، چنانکه گروهی از سنگ‌های کوه خانه ساختند تا درامان باشند، ولی قهر خداوند امنیت آنان را به هم زد. «وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا

۱. تفسیر نمونه و مجمع‌البیان.

آمنین فاخذتهم الصیحة مصبحین ﴿۱﴾

- ۴- در انتخاب محل سکونت، یکی از مهم‌ترین مسائل، امنیت است. ﴿آمنین﴾
 ۵- اگر یوسف‌ها حاکم باشند، امنیت برقرار خواهد شد. ﴿آمنین﴾

﴿۱۰۰﴾ وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا
 تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ
 أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ
 الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ
 الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

و پدر و مادرش را بر تخت بالا برد، ولی همه‌ی آنان پیش او افتادند و سجده کردند. و (یوسف) گفت: ای پدر! این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین، پروردگارم آن را تحقق بخشید و به راستی که به من احسان کرد، آنگاه که مرا از زندان آزاد ساخت و شما را پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را بر هم زد، از بیابان (کنعان به مصر) آورد. همانا پروردگار من در آنچه بخواهد، صاحب لطف است. براستی او دانای حکیم است.

نکته‌ها:

- «عرش» به تختی می‌گویند که سلطان روی آن می‌نشیند. «خروا» به زمین افتادن، «بدو» به بادیه و صحرا و «نزغ» به ورود در کاری به قصد فساد معنا شده است.
- «لطیف» از اسم‌های خداوند است، یعنی قدرت او در لابلای کارهای پیچیده نیز نفوذ می‌کند. و تناسب آن با این آیه در این است که در زندگی یوسف گره‌های کوری بود که فقط قدرت خداوند در آنها نفوذ کرده و آنها را باز نمود.
- یوسف مثل کعبه شد و پدر و مادر و برادران رو به او، به عنوان کرامت او، برای خدا سجده

کردند. ﴿خَرَّوْا لَهُ سَجْدًا﴾ و اگر این سجده برای غیر خدا و شرک بود، یعقوب و یوسف که دو پیامبر خدایند شاهد چنین منکری نمی شدند. شاید هم این سجده، نشانه‌ی تواضع بوده، نه پرستش که در این صورت سجده بر یوسف بوده و اشکالی نداشته است.

پیام‌ها:

- ۱- در هر مقامی هستی‌دین والدین خود را بر خود برتر بدانید. ﴿رَفَعِ ابْوَيْهَ﴾ آنکه رنج بیشتر داشته باید عزیزتر باشد.
- ۲- انبیا هم بر تخت حکومت نشسته‌اند. ﴿عَلَى الْعَرْشِ﴾
- ۳- احترام به حاکمان برحق و تواضع در برابر آنان لازم است. ﴿خَرَّوْا لَهُ سَجْدًا﴾
- ۴- سجده‌ی پدر و برادران بر یوسف، خواب او را تعبیر کرد. ﴿رَأَيْتُمْ لِي سَاجِدِينَ - خَرَّوْا لَهُ سَجْدًا﴾
- ۵- خداوند حکیم است. گاهی اجابت دعایی یا تعبیر خوابی را بعد از سالیان طولانی واقع می‌گرداند. ﴿هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلِ﴾
- ۶- به واقعیت رساندن طرحها، کار خداوند است. ﴿قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا﴾ آری یوسف از پایداری و صبر خود سخنی نمی‌گوید و همه را کار خدا می‌داند.
- ۷- خواب اولیای خدا، حق است. ﴿جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا﴾
- ۸- در برخورد با واسطه‌ها و ابزار و وسایل، همیشه خدا را اصل و ناظر بدانیم. با آنکه در زندگی یوسف اسباب و عللی دست به هم دادند که او به این مقام رسید، ولی باز می‌فرماید: ﴿قَدْ أَحْسَنَ بِي﴾
- ۹- در هنگام برخورد با یکدیگر، از تلخی‌های گذشته چیزی نگویید. ﴿أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجْتَنِي مِنَ السِّجْنِ﴾ اولین سخن یوسف با پدر شکر خدا بود، نه نقل تلخی‌ها.
- ۱۰- با فتوت باشیم و دل مهمان را نیازاریم. (در آیه شریفه، یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ بیرون آمدن از زندان را مطرح می‌کند، اما از بیرون آمدن از چاه سخن نمی‌گوید مبادا که برادران شرم‌منده شوند.) ﴿إِذْ أَخْرَجْتَنِي مِنَ السِّجْنِ﴾
- ۱۱- جوانمرد و با فتوت باشیم نه اهل عقده و انتقام. یوسف می‌گوید: ﴿نَزَغَ

- الشَّيْطَانِ ﴿ الشیطان و سوسه کرد و گرنه برادرانم بد نیستند.
- ۱۲- اولیای الهی، ورود به زندان و خروج از زندان را در مدار توحید و ربوبیت می دانند. ﴿ رَبِّ السَّجْنِ احب ﴾ آیات قبل و ﴿ احسن بی ربی اذ اخرجنی من السجن ﴾
- ۱۳- پایان سختی ها، گشایش است. ﴿ اخرجنی من السجن ﴾
- ۱۴- بادیه نشینی، ضرورت است نه ارزش. ﴿ قد احسن بی ربی اذ... جاء بکم من البدو ﴾
- ۱۵- زندگی والدین در کنار فرزند، یک لطف الهی است. ﴿ احسن بی ربی... جاء بکم ﴾
- ۱۶- در زمان حضرت یوسف، مصر دارای تمدن شهرنشینی؛ ولی کنعان سرزمینی عشایری بوده است. ﴿ جاء بکم من البدو ﴾*
- ۱۷- برای پیشرفت و زندگی بهتر، باید سفر کرد. ﴿ جاء بکم من البدو ﴾*
- ۱۸- مخلص همه چیز را از خدا می بیند و از حوادث گله نمی کند. (در این آیه کلمات «جعلها ربی، احسن بی، اخرجنی و جاء بکم»، سخن از الطاف الهی است)*
- ۱۹- برادران و اعضای یک خانواده، باید بدانند شیطان به دنبال اختلاف میان آنهاست. ﴿ من بعد ان نزع الشیطان بینی و بین اخوتی ﴾
- ۲۰- خود را برتر ندانید. ﴿ بینی و بین اخوتی ﴾ یوسف نگفت شیطان آنان را فریب داد، می گوید شیطان بین من و آنها را... یعنی خود را نیز در یک سمت قرار می دهد.
- ۲۱- همان گونه که حضرت یعقوب در کودکی و اول داستان به یوسف گفت: ﴿ انّ الشیطان للانسان عدو مبین ﴾ یوسف نیز در پایان می گوید: ﴿ من بعد ان نزع الشیطان بینی و بین اخوتی ﴾*
- ۲۲- کارهای خداوند، همراه با رفق، مدارا و لطف است. ﴿ انّ ربی لطیف ﴾
- ۲۳- همه حوادث تلخ و شیرین براساس علم و حکمت الهی صورت می گیرد. ﴿ العلیم الحکیم ﴾
- ۲۴- بعد از بخشیدن، کسی را شرمنده نکنید. چون یوسف برادران را بخشیده بود، در نقل ماجرا نام چاه را نبرد تا شرمنده نشوند.
- ۲۵- حضرت یعقوب در آغاز داستان به یوسف گفت: ﴿ انّ ربک علیم حکیم ﴾ (آیه ۶)

و در پایان نیز یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: «انه هو العليم الحكيم» که قابل توجه است.*

﴿ ۱۰۱ ﴾ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي
مُسْلِمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ

(یوسف گفت: پروردگارا! تو مرا (بهره‌ای) از حکومت دادی و از تعبیر خواب‌ها به من آموختی. (ای) پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین، تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی، مرا تسلیم خود بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما.

نکته‌ها:

□ اولیای خدا وقتی به عزت و قدرت خود نگاه می‌کنند، فوراً به یاد خداوند می‌افتند و می‌گویند: خدایا هر چه هست از توست. یوسف نیز اینچنین کرد، سخن را از پدر برگرداند و متوجه خدا شد. خداوند حکومت مصر را به دو نفر داد، یکی فرعون که آن را به خود نسبت داد و گفت: «أليس لي ملك مصر» و دیگر به یوسف داد که آنرا به خدا نسبت داد و گفت: «آتيتني من الملك»

□ تفکر ابراهیم، در ذریه و فرزندان او جلوه‌گری می‌کند؛ ابراهیم گفت: «أسلمت لرب العالمين»^(۱) من تسلیم پروردگار عالمیان هستم، سپس نوه او یعقوب به فرزندانش سفارش می‌کند که با ایمان از دنیا بروید. «لا تموتن الا و انتم مسلمون»^(۲) در اینجا فرزند یعقوب نیز مرگ در حال تسلیم را از خدا می‌خواهد: «توفني مسلماً»^(۳) به هر حال ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ از صالحین است: «انه في الآخرة لمن الصالحين»^(۳) و یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خواهد به او ملحق شود. «الحقني بالصالحين»

□ یوسف که خداوند همواره او را حفظ کرد، به او علم داد، به او حکومت داد و خطر را از او دور کرد، باز نگران عاقبت خود است. وای به حال کسانی که قدرت، مال و علم خود را با حيله به

۱. بقره، ۱۳۱.

۲. بقره، ۱۳۲.

۳. بقره، ۱۳۰.

دست آورده‌اند، آنان چه عاقبتی خواهند داشت!

- خداوند به حضرت آدم اسمائی را آموخت؛ ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ﴾^(۱)
 به حضرت داود علم زره بافی؛ ﴿وَعَلَّمَنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ﴾^(۲)
 به حضرت سلیمان، علم نطق پرندگان؛ ﴿عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ﴾^(۳)
 به حضرت یوسف، علم تعبیر خواب؛ ﴿عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾
 و به پیامبر اسلام علوم اولین و آخرین. ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾^(۴)

پیام‌ها:

- ۱- اعطای حکومت، از شئون ربوبیت الهی است. ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ﴾
- ۲- حکومت را نتیجه‌ی فکر، مال، قدرت، یار و طرح خود ندانیم، بلکه اراده‌ی خداوند عامل اصلی است. ﴿آتَيْتَنِي﴾
- ۳- آنچه خدا به نیکان بدهد یا از آنان بگیرد، برای تربیت آنان است. ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي، رَبِّ السِّجْنِ أَحِبُّ﴾
- ۴- حکومت، حق دانشمندان است نه بی‌سوادان. ﴿آتَيْتَنِي... عَلَّمْتَنِي﴾ دانش یوسف وسیله حاکمیت او شد.
- ۵- در هر موقعیت و حالی، خود را به خداوند بسپارید. ﴿أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾
- ۶- قدرت و حکومت و سیاست، زمینه خروج از دین است، مگر اینکه خداوند لطف کند. ﴿تَوْفَّقَنِي مُسْلِمًا﴾
- (یوسف در چاه دعایی داشت و در زندان دعای دیگر داشت، ولی همین که به حکومت رسید دعای او این بود: خدایا من مسلمان بمیرم.)
- ۷- بندگان خدا در اوج عزت و قدرت به یاد مرگ و قیامت و سرانجام کار خود هستند. ﴿تَوْفَّقَنِي مُسْلِمًا وَ الْحَقِّقِي بِالصَّالِحِينَ﴾ همان گونه که همسر فرعون در کاخ

۳. نمل، ۱۶.

۲. انبیاء، ۸۰.

۱. بقره، ۳۱.

۴. نساء، ۱۱۳.

- فرعون به فکر قیامت بود و می‌گفت: ﴿رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ﴾^(۱) پروردگارا! در بهشت برای من جایی نزد خود قرار بده.
- ۸- عظمت خداوند تنها به خاطر نعمت‌هایی که به ما ارزانی داشته نیست، بلکه او بوجود آورنده کل هستی است. ﴿فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾
- ۹- افتخار یوسف آن نیست که حاکم بر مردم است، افتخارش آن است که خداوند حاکم بر اوست. ﴿أَنْتَ وَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾
- ۱۰- حسن عاقبت و پایداری در کار خیر، مهمتر از شروع آن است. انبیا برای حسن عاقبت دعا می‌کردند؛ ﴿تَوْفَّقِنِي مُسْلِمًا﴾ یعنی مرا در تسلیم خود تا مرگ پایدار بدار.^(۲)
- ۱۱- در دعا، اول از نعمت‌های الهی یاد کنید؛ ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي﴾ بعد درخواست خود را مطرح کنید. ﴿تَوْفَّقِنِي مُسْلِمًا﴾
- ۱۲- چون به قدرت رسیدید، مناجات با خدا را از یاد نبرید. ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي...﴾
- ۱۳- حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ در شور انگیزترین لحظات متوجه خدا شده و با او مناجات می‌کند. ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي...﴾*
- ۱۴- علم و دانش در حکمرانی صحیح و عادلانه نقش مهمی دارد. ﴿آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَ عَلَّمْتَنِي﴾*
- ۱۵- در دعاها و مناجات‌ها تنها به فکر دنیا و مسائل مادی نباشید. ﴿فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾
- ۱۶- قدرت انسان ناچیز؛ ﴿مِنَ الْمَلِكِ﴾ علم انسان ناچیز؛ ﴿مِنَ تَأْوِيلِ الْآحَادِيثِ...﴾ اما حکومت خداوند بر همه هستی است. ﴿فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾
- ۱۷- خدایی که خالق آسمان‌ها و زمین است می‌تواند کسی را از لابلای تمام سختی‌ها نجات داده و او را به بالاترین درجه‌ها برساند. ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ... فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ...﴾*

۱. تحریم، ۱۱.

۲. تفسیر المیزان.

۱۸- به ایمان فعلی خود مغرور نشویم، حفظ ایمان تا آخر مهم است. ﴿تَوْفَّقِي مُسْلِمًا﴾

۱۹- نهایت ایمان، تسلیم در برابر خداوند است. ﴿تَوْفَّقِي مُسْلِمًا﴾

۲۰- عاقبت خیر، بهترین نعمتی است که خداوند به بندگانش عطا می‌کند. ﴿تَوْفَّقِي مُسْلِمًا﴾

۲۱- هیچ پادشاهی تا ابد نمی‌ماند. ﴿تَوْفَّقِي مُسْلِمًا﴾

۲۲- با ایمان مردن و در زمره صالحان قرار گرفتن، آرزوی پاکان است. ﴿تَوْفَّقِي مُسْلِمًا وَ الْحَقْفِي بِالصَّالِحِينَ﴾

۲۳- انسان‌های وارسته حکومت را برای خدمت و صلاح می‌خواهند. ﴿الْحَقْفِي بِالصَّالِحِينَ﴾

۲۴- صالحان دارای بالاترین مقام در آخرت هستند. (یوسف آرزوی ملحق شدن به آنان را دارد) ﴿الْحَقْفِي بِالصَّالِحِينَ﴾

سیمای یوسف (ویژگی‌های یک رهبر موفّق)

□ در پایان داستان حضرت یوسف، سیمایی از آن را مرور می‌کنیم:

۱. توجّه کامل به خداوند در تلخی‌ها: ﴿رَبِّ السَّجْنِ احِبِّ ...﴾ در شادی‌ها و شیرینی‌ها: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ﴾

۲. رهاکردن هر خط انحرافی از هر گروهی: ﴿أَنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُم بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾

۳. پی‌گیری راه مستقیم پیشگامان: ﴿وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ... وَ الْحَقْفِي بِالصَّالِحِينَ﴾

۴. پایداری در راه رضای خدا تا آخرین نفس: ﴿تَوْفَّقِي مُسْلِمًا﴾

۵. وقار در برابر رقبا: ﴿احِبِّ اِلَى ابْنِائِنَا مَنَّا﴾

۶. صبر در برابر حوادث و مرارت‌ها: ﴿يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ، ارَادَ بِأَهْلِكَ سُوءَ﴾

۷. پاکدامنی و ترجیح تقوا بر رفاه: ﴿مَعَاذَ اللَّهِ، رَبِّ السَّجْنِ احِبِّ اِلَى مِمَّا يَدْعُونَ﴾

۸. کتمان در برابر بیگانگان: ﴿وَ شَرُوهُ بِمَنْ بَخْسَ﴾

۹. علم وافر: ﴿عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْآحَادِيثِ - أَنِّي حَفِيزٌ عَلِيمٌ...﴾
۱۰. بیان زیبا و فصیح: ﴿فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدِينَا لَمَكِينٌ﴾
۱۱. اصالت خانوادگی: ﴿آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ...﴾
۱۲. مدارا با مخالفان فکری: ﴿يَا صَاحِبِ السِّجْنِ﴾
۱۳. اخلاص: ﴿كَانَ مِنَ الْمُخْلِصِينَ﴾
۱۴. سوز و علاقه به هدایت دیگران: ﴿إِبْرَاهِيمَ مَتَفَرِّقُونَ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلْعَالَمِينَ﴾
۱۵. قدرت طراحی و ابتکار: ﴿جَعَلَ السَّقَايَةَ، ائْتُونِي بِأَخْ لَكُمْ، فَذُرُوهُ فِي سَنَبُلِهِ...﴾
۱۶. تواضع و فروتنی: ﴿رَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ﴾
۱۷. عفو و اغماض: ﴿لَا تُثْرِبْ عَلَيْهِمْ﴾
۱۸. فتوت و جوانمردی: ﴿نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَخُوْتِي﴾
۱۹. امانتداری: ﴿اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيزٌ عَلِيمٌ﴾
۲۰. مهمان نوازی: ﴿أَنَا خَيْرُ الْمَنْزِلِينَ﴾

﴿ ۱۰۲ ﴾ ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا
أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ

(ای پیامبر!) این (داستان) از خبرهای غیبی است که ما به تو وحی می‌کنیم و تو نزد آنان (برادران یوسف) نبودی آنگاه که در کار خویش هم داستان و متفق شدند و نیرنگ می‌نمودند (که چگونه یوسف را در چاه اندازند و بگویند گرگ او را دریده است).

پیام‌ها:

- ۱- انبیا از طریق وحی، با غیب آشنا می‌شوند. ﴿ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ...﴾
- ۲- انبیا، تمام اخبار غیبی را نمی‌دانند. ﴿مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ﴾
- ۳- آنجا که خدا نخواهد، نه تصمیم مردم ﴿أَمْرَهُمْ﴾ نه اجماع آنان ﴿اجْمَعُوا﴾ و نه نقشه و توطئه ﴿يَمْكُرُونَ﴾ اثری ندارد.

۴- در حوادث پی در پی و مرتبط، نکته اصلی و نقطه‌ی شروع را فراموش نکنید. محور داستان یوسف توطئه نابودی یوسف بود. ﴿اجمعوا أمرهم و هم یمکرون﴾

﴿۱۰۳﴾ وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ

(ای پیامبر!) بیشتر مردم ایمان بیاور نیستند، هر چند (سخت بکوشی و) حرص و آرزو داشته باشی.

نکته‌ها:

□ «حرص» به معنای علاقه شدید به چیزی و تلاش برای دستیابی به آن است.

پیام‌ها:

- ۱- بارها اکثریت مردم از نظر اعتقادات دینی، مورد انتقاد قرآن قرار گرفته‌اند. ﴿و ما اکثر الناس... مؤمنین﴾
- ۲- پیامبران نسبت به هدایت دیگران، سوز و درد و اشتیاق دارند. ﴿حرصت﴾
- ۳- هر حرصی مذموم نیست. (پیامبر برای ایمان آوردن مردم، حرص می‌ورزید) ﴿حرصت﴾*
- ۴- کج فهمی و ایمان نیاوردن اکثریت مردم نباید مانع تبلیغ دین و بیان حقیقت گردد. ﴿ما اکثر الناس... مؤمنین﴾*
- ۵- ایمان نیاوردن اکثریت مردم، به خاطر کوتاهی پیامبران نیست، بلکه نتیجه‌ی اختیار و آزادی خود انسان‌ها است که نخواسته‌اند ایمان بیاورند. ﴿ما اکثر الناس ولو حرصت بمؤمنین﴾

﴿ ۱۰۴ ﴾ وَ مَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ

و تو بر این (وظیفه‌ی ارشاد) پاداشی از آنان نمی‌خواهی. آن (رسالت و قرآن) جز تذکر و پندی برای جهانیان نیست.

نکته‌ها:

□ پیامبر اسلام ﷺ نیز همانند سایر پیامبران، هرگز از مردم در قبال هدایت آنان پاداشی درخواست نکرد. زیرا توقع داشتن از مردم، پذیرش دعوت را سنگین می‌کند. در سوره طور آیه ۴۰ می‌خوانیم: ﴿ام تَسْأَلُهُمْ اجْرًا فَهُمْ مِنْ مَّغْرَمٍ مِّثْلُ مَا نَحْنُ بِمُؤَدِّيهِ إِنْ هُوَ إِلَّا يَخِيسُ﴾ مگر از مردم مزدی درخواست کردی تا پرداخت آن برایشان سنگین باشد. اگر در آیه دیگر می‌بینیم که مزد رسالت را مؤدّت اهل قرئی می‌داند، ﴿إِلَّا الْمُوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^(۱) برای آن است که پیروی و تبعیت اهل بیت، برای خود مردم سودمند است نه پیامبر، زیرا در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿قُلْ وَمَا سَأَلْتُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾^(۲) آری کسی که اهل بیت را دوست دارد از آنان اطاعت می‌کند و اطاعت از آنان اطاعت از پیامبر و خداست.

□ قرآن ذکر است، زیرا:

یادآور آیات، نعمات و صفات الهی است.

یادآور گذشته و آینده انسان است.

یادآور عوامل سقوط و عزت جوامع است.

یادآور صحنه‌های قیامت است.

یادآور عظمت هستی است.

یادآور تاریخ و زندگی شخصیت‌های تاریخ‌ساز است.

□ معارف قرآن و احکام آن حقایقی است که باید آنرا فرا گرفت و همواره به خاطر داشت. زیرا «ذکر» به علم و معرفتی گفته می‌شود که در ذهن حاضر باشد واز آن غفلت نشود.

۲. سبأ، ۴۷.

۱. شوری، ۲۳.

پیام‌ها:

- ۱- مبلّغ نباید از مردم توقعی داشته باشد، همانگونه که پیامبران چنین بودند. ﴿و ما تسئلهم علیه من اجر﴾
- ۲- آنچه زشت است درخواست پاداش است، نه دریافت آن. ﴿تسئل﴾
- ۳- معارف قرآن فطری است و همه مردم از آن می‌توانند بهره ببرند. («ذکر» در جایی است که انسان در درون خود می‌دانسته، ولی فراموش کرده است) *
- ۴- کار پیامبران یادآوری و بیدار ساختن فطرت‌هاست. ﴿ذکر للعالمین﴾ *
- ۵- رسالت پیامبر اسلام، جهانی است. ﴿للعالمین﴾
- ۶- ایمان نیاوردن گروهی از مردم، حتی اکثریت آنان در یک زمان و مکان نباید مبلغان دینی را دلسرد کرده و مأیوس نماید. اگر در منطقه‌ای از زمین گروهی ایمان نیاوردند، در جای دیگر تبلیغ نمایند. ﴿للعالمین﴾

﴿۱۰۵﴾ وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ

عَنْهَا مُعْرِضُونَ

و چه بسیار نشانه در آسمان‌ها و زمین که بر آن می‌گذرند، در حالی که از آن روی گردانند.

نکته‌ها:

□ گویا این آیه برای تسلی خاطر رسول اکرم ﷺ و هر رهبر و امام بر حق است که اگر مردم به فرمان و دستور آنان بی‌اعتنا بودند نگران نباشند، آنان دائماً بر نشانه‌های قدرت و حکمت خدا در طبیعت و خلقت برخورد می‌کنند، ولی لحظه‌ای نمی‌اندیشند. این همه زلزله، کسوف، خسوف، صاعقه، گردش ستارگان، کهکشان‌ها، همه و همه را می‌بینند، ولی از آن اعراض می‌کنند.

□ جمله «یَمُرُّونَ عَلَيْهَا» را سه نوع معنی کرده‌اند:

۱. منظور از مرور انسان‌ها بر آیات الهی، مشاهده آنهاست.

۲. منظور از مرور انسان‌ها بر آیات، حرکت زمین است، زیرا با حرکت زمین، انسان بر اجرام آسمانی مرور می‌کند.^(۱)
۳. مرور بر آیات آسمانی، پیشگویی سوار شدن انسان بر وسایل فضایی و حرکت آنها در آسمان‌ها است.^(۲)
- اعراض، از غفلت خطرناکتر است. با اینکه تعداد نشانه‌ها زیاد است ﴿کَآئِنٌ﴾ و انسان دائماً با آنها رابطه دارد ﴿یَمْرُونُ﴾ اما نه تنها از آنها غفلت می‌کند، بلکه مواقعی نیز با عنایت از آنها اعراض می‌کند.

پیام‌ها:

- ۱- تمام هستی، نشانه و رمز خداشناسی است. ﴿آیَةٌ﴾
- ۲- انسان اگر لجاجت کند، هیچ نشانه‌ای را نمی‌پذیرد. ﴿و کَآئِنٌ مِّنْ آیَةٍ... یَمْرُونُ عَلَیْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مَعْرُضُونَ﴾
- ۳- نگاه سطحی و بدون فکر و تأمل، زمینه‌ی هدایت و رشد نیست. ﴿یَمْرُونُ... مَعْرُضُونَ﴾*
- ۴- علم به تنهایی کافی نیست، حَقّ پذیرگی نیز لازم است تا ایمان حاصل شود. ﴿یَمْرُونُ عَلَیْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مَعْرُضُونَ﴾*
- ۵- احسن القصص بودن داستان به تنهایی کافی نیست؛ مهم آمادگی برای به کار بستن و پذیرفتن این همه درس بزرگ است. ﴿وَ هُمْ عَنْهَا مَعْرُضُونَ﴾*

﴿ ۱۰۶ ﴾ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُّشْرِكُونَ

و بیشترشان به خداوند ایمان نمی‌آورند، جز اینکه (با او چیزی را) شریک می‌گیرند. (و ایمانشان خالص نیست)

۱. تفسیر المیزان.

۲. سفرنامه حج آیه‌الله صافی.

نکته‌ها:

□ امام رضا علیه السلام فرمودند: شرک در این آیه به معنای کفر و بت پرستی نیست، بلکه مراد توجه به غیر خداوند است.^(۱)

از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است که فرمودند: شرک در انسان، از حرکت مورچه سیاه در شب تاریک بر سنگ سیاه، مخفی تر است.^(۲)

امام باقر علیه السلام نیز فرمودند: مردم در عبادت موحد هستند، ولی در اطاعت از غیر خدا گرفتار شرک می‌شوند.^(۳)

و در روایات دیگری می‌خوانیم که مراد از شرک در این آیه، شرک نعمت است. مثل اینکه انسان بگوید فلانی کار مرا سرو سامان داد، اگر فلانی نبود نابود شده بودم و امثال آن.^(۴)

پیام‌ها:

۱- ایمان، مراتبی دارد و ایمان خالص که هیچ گونه شرکی در آن نباشد کم است.
﴿و ما یؤمن... الا و هم مشرکون﴾

نشانه‌های مؤمن مخلص

۱. در انفاق: ﴿لأنرید منکم جزاء و لا شکوراً﴾^(۵) از کسی توقع پاداش و تشکر ندارد.
۲. در عبادت: ﴿و لا یشرک بعبادة ربّه احداً﴾^(۶) جز خداوند کسی را بندگی نمی‌کند.
۳. در تبلیغ: ﴿ان اجری الا علی الله﴾^(۷) به غیر خداوند از کسی پاداش نمی‌خواهد.
۴. در ازدواج: ﴿ان یكونوا فقراء یغتمهم الله من فضله﴾^(۸) از فقر نمی‌هراسد و با توکل به وعده خدا ازدواج می‌کند.
۵. در برخورد با مردم: ﴿قل الله ثم ذرهم﴾^(۹) جز رضای او همه چیز را کنار می‌گذارد.

۱. تفسیر نمونه. ۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۹۷.
 ۳. کافی، ج ۲، ص ۲۹۲. ۴. تفسیر نمونه. ۵. انسان، ۹.
 ۶. کهف، ۱۱۰. ۷. هود، ۲۹. ۸. نور، ۳۲.
 ۹. انعام، ۹۱.

۶. در جنگ و برخورد با دشمن: ﴿وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾^(۱) از کسی به جز خداوند نمی‌هراسد.

۷. در مهرورزی و محبت: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ﴾^(۲) هیچ کس را به اندازه خداوند دوست نمی‌دارد.

۸. در تجارت و کسب و کار: ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِيمُ تِجَارَةً وَلَا بَيْعًا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^(۳) از یاد خداوند غافل نمی‌شود.

نشانه‌های مؤمن مشرک

۱. عزت را از دیگران آرزو می‌کند: ﴿أَيُّبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ﴾^(۴)

۲. در عمل: ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخِرَ سَيِّئًا﴾^(۵) کار شایسته را با ناشایست می‌آمیزد.

۳. در برخورد با دیگران: ﴿كُلَّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾^(۶) دچار تعصبات حزبی و گروهی می‌شود.

۴. در عبادت: ﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ . الَّذِينَ هُمْ يُرَائُونَ﴾^(۷) بی‌توجهی و ریاکاری می‌کند.

۵. در جنگ و نبرد: ﴿يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ﴾^(۸) از مردم می‌ترسد.

۶. در تجارت و امور دنیوی: ﴿أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ﴾^(۹) افزون‌طلبی، او را سرگرم می‌کند.

۷. در انتخاب دین و دنیا: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾^(۱۰) دنیا را می‌گیرند و پیامبر را تنها می‌گذارند.

۳. نور، ۳۷.

۲. بقره، ۱۶۵.

۱. احزاب، ۳۹.

۶. مؤمنون، ۵۳.

۵. توبه، ۱۰۲.

۴. نساء، ۱۳۹.

۹. تکوین، ۱.

۸. نساء، ۷۷.

۷. ماعون، ۵-۶.

۱۰. جمعه، ۱۱.

﴿۱۰۷﴾ أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ
بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

آیا (آنها که ایمان نمی‌آورند) از اینکه عذاب الهی آنها را در برگیرد و یا
قیامت در حالی که نمی‌دانند ناگهانی فرارسد، در امانند؟

نکته‌ها:

□ «غاشیه» به معنای عقوبتی است که جامعه یا فردی را در برمی‌گیرد.

پیام‌ها:

- ۱- هیچ کس خود را تضمین شده نپندارد. ﴿أَفَأَمِنُوا﴾
- ۲- احتمال قهر الهی، برای حرکت انسان به سوی راه حق کافی است، مشکل در این است که بعضی این احتمال را هم نمی‌دهند. ﴿أَفَأَمِنُوا﴾
- ۳- قهر خداوند، فراگیر است و امکان فرار نیست. ﴿غَاشِيَةٌ﴾
- ۴- جزیی از عذاب، برای گرفتار کردن انسان کافی است. ﴿غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ﴾
- ۵- یاد قیامت، عامل تربیت است. ﴿تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ﴾

﴿۱۰۸﴾ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَ
سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

(ای پیامبر! تو نیز) بگو: این راه من است. من و هر کس پیروی‌ام کرد، با
بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم و خداوند (از هر شریکی) منزّه است و
من از مشرکان نیستم.

نکته‌ها:

- دعوت کننده به توحید با توده مردم فرق دارد، همان گونه که در دو آیه قبل گفتیم توده‌ی
مردم غالباً ایمانشان آلوده به شرک است؛ ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ امّا
مبلغ آسمانی باید بتواند بگوید: ﴿وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

پیام‌ها:

- ۱- راه انبیا، روشن و در معرض شناخت و دید همگان است. ﴿هذه سبیلی﴾
- ۲- پیامندگان راه حق باید مواضع خود را با صراحت و بدون ترس بیان و اعلام کنند. ﴿هذه سبیلی﴾*
- ۳- دعوت رهبر باید به سوی خدا باشد، نه به سوی خود. ﴿ادعوا الى الله﴾
- ۴- رهبر باید بصیرت کامل داشته باشد. ﴿على بصيرة﴾
- ۵- مردم را چشم بسته و بدون آگاهی نباید به انجام کاری ترغیب کرد. ﴿على بصيرة﴾*
- ۶- پیروان پیامبر باید هر کدام مبلغی باشند که با بصیرت و آگاهی مردم را به سوی خدا دعوت کنند. ﴿ادعوا الى الله... انا و من اتبعنى﴾
- ۷- محور تبلیغ، تنزیه خداوند از هرگونه شرک و شریک است. ﴿سبحان الله﴾
- ۸- مبلغان دینی باید افرادی خالص و مخلص باشند. ﴿ما انا من المشركين﴾
- ۹- توحید و نفی شرک، اساس دین اسلام می‌باشد. ﴿ادعوا الى الله، ما انا من المشركين﴾

﴿ ۱۰۹ ﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَفَلَمْ

يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ

لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ

و پیش از تو (پیامبری) نفرستادیم، جز مردانی از اهل آبادی‌ها را که به آنان نیز وحی می‌کردیم. (با وجود این) آیا در زمین سیر نکرده‌اند تا عاقبت کسانی را که پیش از آنان بوده‌اند بنگرند؟ و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟

نکته‌ها:

- بارها مخالفان انبیا بهانه می‌گرفتند که چرا پیامبران انسان‌هایی همانند ما هستند؟ گویا مردم زمان پیامبر اسلام ﷺ نیز این چنین فکر و سؤالی را داشتند که این آیه، هم پاسخ

می‌گوید و هم هشدار می‌دهد.

پیام‌ها:

- ۱- همه انبیا مرد بوده‌اند. ﴿و ما ارسلنا من قبلك الا رجالاً﴾ شاید به خاطر آن که امکان تبلیغ، هجرت و تلاش، برای مرد بیشتر است.
- ۲- علوم انبیا از طریق وحی و به اصطلاح «لَدُنِّي» بوده است. ﴿نوحی الیهم﴾
- ۳- پیامبران از جنس مردم بوده و در میان آنان زندگی می‌کردند. (نه فرشته بودند، نه افراد گوشه‌گیر و نه اهل رفاه). ﴿من اهل القرى﴾
- ۴- سیر و سفر باید هدفدار باشد. ﴿أفلم یسیروا... فینظروا﴾
- ۵- مشاهده مستقیم از کارآمدترین شیوه‌های دریافت حقیقت است. ﴿أفلم یسیروا... فینظروا﴾*
- ۶- سیر و سیاحت در زمین و آگاهی از تاریخ و درس عبرت گرفتن، برای هدایت و تربیت بسیار کارگشاست. ﴿فینظروا﴾
- ۷- حفظ آثار باستانی برای عبرت و بازدید آیندگان لازم است. ﴿فینظروا﴾
- ۸- فرستادن انبیا، نزول وحی و هلاکت مخالفان لجوج آنها، همه از سنت‌های الهی در تاریخ است. ﴿کیف کان عاقبة الذین من قبلهم﴾
- ۹- کفار از مخالفت با پیامبران چیزی بدست نمی‌آورند، در دنیا گرفتار قهر و عذابند. ولی اهل تقوا به آخرت که بهتر از دنیاست می‌رسند. ﴿و لدار الاخرة خیر﴾
- ۱۰- به کار انداختن عقل و فکر بشر از اهداف رسالت انبیا و قرآن است. ﴿أفلا تعقلون﴾*
- ۱۱- خرد و اندیشه، انسان را به سوی مکتب انبیا پیش می‌برد. ﴿أفلا تعقلون﴾

﴿ ۱۱۰ ﴾ حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ
نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ

(دعوت پیامبران و مخالفت دشمنان همچنان ادامه داشت) تا هنگامی که پیامبران (از هدایت مردم) به آستانه نومیدی رسیدند و کفار گمان کردند (وعده‌ی عذاب) به دروغ به آنان داده شده است، آنگاه یاری ما به آنان رسید، پس کسانی را که می‌خواستیم نجات یافتند و (لی) عذاب ما از گروه مجرمان باز گردانده نمی‌شود.

نکته‌ها:

□ در طول تاریخ، پیامبران در دعوت خود مستمر و مصرّ بودند، تا آنکه از هدایت مردم مأیوس می‌شدند، چنانکه مخالفان لجاج نیز دست از مقاومت بر نمی‌داشتند. نمونه‌هایی از آن را در قرآن می‌خوانیم:
الف: نمونه یأس انبیا:

بعد از آنکه نوح سالیان متمادی مردم را دعوت کرد، جز گروه اندکی کسی ایمان نیاورد، خداوند به او فرمود: ﴿لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ﴾^(۱) جز کسانی که ایمان آورده‌اند، کس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد. نوح در نفرین خود که نشان از یأس او نیز دارد، می‌گوید: ﴿وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فِاجِرًا كَفَّارًا﴾^(۲) یعنی از اینان جز کافر فاجر نیز متولد نخواهد شد. در داستان زندگی و دعوت هود، صالح، شعیب، موسی، و عیسی علیهم‌السلام نیز این یأس از ایمان آوردن کفار به چشم می‌خورد.

ب: نمونه سوءظن مردم به انبیا:

کفار تهدید انبیا را توخالی و دروغ می‌پنداشتند. در سوره هود آیه ۲۷ می‌خوانیم ﴿بَلْ نَحْنُكُمْ كَاذِبِينَ﴾^(۳) گمان می‌کنیم شما دروغ‌گویید. یا اینکه فرعون به موسی علیه‌السلام گفت: ﴿أَنِّي لَأَظُنُّكَ

۱. هود، ۳۶.

۲. نوح، ۲۷.

۳. هود، ۲۷.

یا موسی مسحوراً ﴿۱﴾ به راستی که گمان می‌کنم که تو افسون زده‌ای.

ج: نمونه نصرت خداوند:

قرآن نصرت الهی را حقی می‌داند که خداوند بر خود لازم کرده است ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ^(۲) یعنی یاری مؤمنان بر ما لازم است. یا در جای دیگر می‌فرماید: ﴿نُحْيِيهَا هُدًى وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ﴾ ^(۳) ما هود و مؤمنان را نجات دادیم. اما درباره قهر خداوند که از مجرمان بر نمی‌گردد، در سوره‌ی رعد آیه ۱۱ می‌فرماید: ﴿إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ فَلَامَرَدٍّ لَهُ﴾ هرگاه خداوند بر قومی قهر بگیرد، برگشت ندارد.

پیام‌ها:

- ۱- قساوت و لجاجت در انسان، تا آنجا اوج می‌گیرد که انبیای بردبار را نیز مایوس می‌کند. ﴿إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلَ﴾
- ۲- خوش بینی و حسن نیت و حوصله اندازه دارد. ﴿حَقِّ﴾
- ۳- نیروی خود را صرف زمینه‌های غیر قابل نفوذ نکنید. باید از برخی مردم صرف نظر کرد. ﴿اسْتَيْسَسَ الرُّسُلَ﴾
- ۴- مهلت دادن به مجرمان و تاخیر عذاب آنان، از سنت‌های الهی است. ﴿حَقِّ إِذَا اسْتَيْسَسَ﴾ یعنی به قدری ما به مجرمان مهلت دادیم که انبیا مایوس شدند.
- ۵- تاخیر عذاب الهی سبب جرأت و تکذیب مجرمین می‌گردد. ﴿حَقِّ إِذَا... وَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا﴾
- ۶- ناامیدی انبیا از هدایت مردم، شرط نزول قهر خداست. ﴿إِذَا اسْتَيْسَسَ... لَا يَرِدُ بِأَسْنَا...﴾
- ۷- امدادهای الهی نسبت به پیامبران هم زمان خاصی دارد. ﴿إِذَا اسْتَيْسَسَ... جَاءَهُمْ﴾
- ۸- قهر الهی شامل انبیا و مومنان واقعی نمی‌شود. ﴿فَنُجِّي﴾
- ۹- هم قهر و عذاب و هم لطف و امداد به دست خداست. ﴿نَصَرْنَا... بِأَسْنَا﴾

۳. هود، ۵۸.

۲. روم، ۴۷.

۱. اسراء، ۱۰۱.

- ۱۰- سرنوشت قهر یا نجات انسان بدست خود اوست. ﴿من نشاء، مجرمین﴾
 ۱۱- اراده و خواست خدا قانون‌مند است. ﴿من نشاء ولا یردّ بأسنا عن القوم المجرمین﴾
 ۱۲- راه خدا بن بست ندارد. ﴿اذا استیثس الرسل... جاءهم نصرنا﴾ (هر کجا مردم کار را به بن بست کشانند قدرت خدا جلوه می‌کند).
 ۱۳- هیچ قدرتی مانع قهر خدا نمی‌شود. ﴿لا یردّ بأسنا﴾
 ۱۴- سنت خداوند در حمایت انبیا و هلاکت مجرمان است. ﴿جاءهم نصرنا، لا یردّ بأسنا﴾

﴿۱۱۱﴾ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى
 وَ لَكِن تَصَدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ
 رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است. (این) سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق‌کننده‌ی آن (کتاب آسمانی) است که پیش از آن آمده و روشنگر هر چیز و (مایه) هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می‌آورند.

نکته‌ها:

- «عبرت» و «تعبیر» به معنی عبور است، عبور از صحنه‌ای به صحنه‌ای دیگر. «تعبیر خواب» عبور از رؤیا به واقعیات. و «عبرت» یعنی عبور از دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها به نادیدنی‌ها و ناشنیدنی‌ها.
- «قصصهم» شاید اشاره به داستان تمام انبیا باشد و شاید مراد، داستان یوسف، یعقوب، برادران، عزیز مصر و حوادث تلخ و شیرینی باشد که در این سوره آمده بود.

پیام‌ها:

- ۱- شرط امتیاز در داستان‌ها، پندآموزی آنهاست. در ابتدای سوره فرمود: ﴿نحن

- نقص عليك احسن القصص ﴿ ودر آخر فرمود: ﴿لقد كان في قصصهم عبرة﴾
- ۲- چنانکه حضرت یوسف عليه السلام علی رغم همه کیدها و مشکلات و موانع به عزت و قدرت رسید، پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله نیز علی رغم همه ی مکرها و... به عزت و قدرت خواهد رسید. ﴿لقد كان في قصصهم عبرة﴾*
- ۳- تنها خردمندان از داستان‌ها، پند و عبرت می‌گیرند. ﴿عبرة لاوولى الالباب﴾
- ۴- عبرت‌آموزی از قصص قرآن، مخصوص یک زمان نیست. ﴿لاوولى الالباب﴾
- ۵- داستان‌های قرآن، بیان واقعیت‌های عینی و عبرت آموز است. (یافتنی است، نه بافتنی). ﴿ما كان حديثاً يفترى﴾
- ۶- گفتار راست و واقعی، تأثیر عمیق دارد. ﴿عبرة... ما كان حديثاً يفترى﴾
- ۷- قرآن با کتب آسمانی دیگر همسو است. ﴿تصدق الذی...﴾
- ۸- قرآن، تمام نیازهای انسان را مطرح می‌کند. ﴿تفصیل کلّ شیء﴾
- ۹- قرآن، هدایت محض است و آمیخته با هیچ ضلالتی نیست. ﴿هدى﴾
- ۱۰- تنها اهل ایمان از هدایت و رحمت قرآن بهره می‌برند. ﴿هدى و رحمة لقوم يؤمنون﴾
- ۱۱- نکته سنجی و درس گرفتن عقل لازم دارد؛ ﴿عبرة لاوولى الالباب﴾ ولی دریافت نور و رحمت الهی، ایمان نیز لازم دارد. ﴿لقوم يؤمنون﴾
- ۱۲- داستان یوسف برای جویندگان حقیقت، آیت ﴿آیات للسانین﴾ برای خردمندان، عبرت ﴿عبرة لاوولى الالباب﴾ و برای اهل ایمان، مایه هدایت و رحمت است. ﴿هدى و رحمة لقوم يؤمنون﴾*

«والحمد لله رب العالمین»